

P. Cal.

195

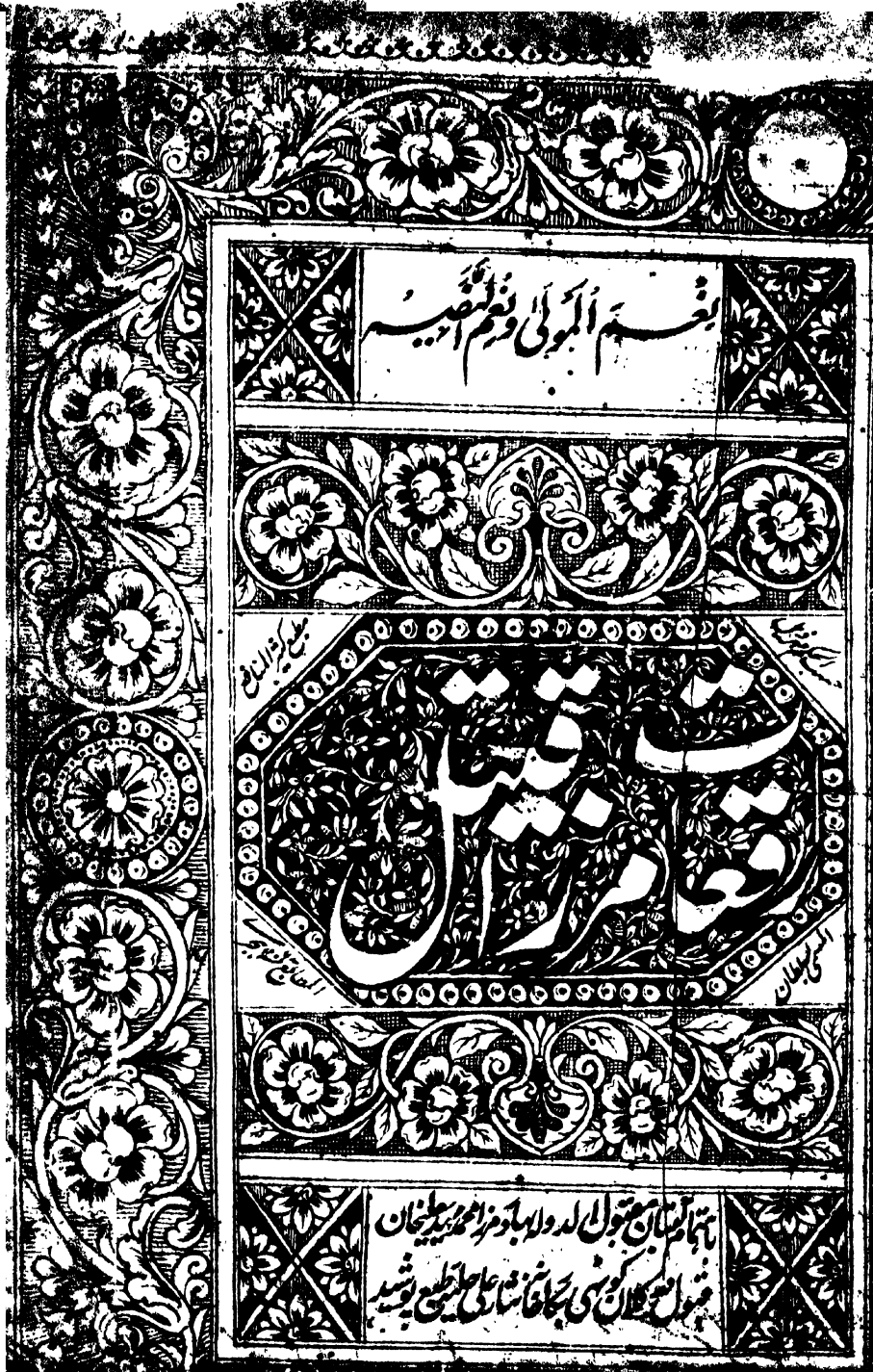
196

Real.c.
F 195
E 196

SI. NO. 027-100



۱۹۰۵



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اشرف محمد محمود بن الذي اعطانا آلاء الهمة والنعمة واسأل الله ما يجمع بيني وبين والكر
غروب بكم بنایین بنوده که او ما را اقسام نعمت های ظاهری و باطنی را و جاری سازد و بنای محبتش کرم را
ای خلقتا و هیتا لنا الاغذية الذی یذوقها الکثیرة لید و قهوها اللسان و الا لیسة
بنی آدم را و مبارک و برای ما غذای خوش مزه بسیار را تا بخند از غذا لذت ببرد و با سبیل
النفس المتکوننة لیتزین بها البدان و معهما القصور الرقیعة الوسیعة للسکون و
برای بزرگوارانیت باشد از ان لباسها بدنها و باطن پر از نور شکای بند کشاده برای
و لا یرتیح و الحدائق المنضرة الخضره لادواء العیون و قمریم الارواح فجعلنا
و آرام و تزیینها ساخت باجهات و تازنه سپهر برای سیاهی چشمها و راحت دادن روحها پس گرد
اعیننا عطاء النفود لقضاء الحاجات و صاننا لیلک و نهارک من کل الضد ما
مادران از محبتش نقد با برای کار براری حاجتها و نگهداشت مادرانش روزی از هر آسیبا
و لا فأت و شر فأتا بشریف العلوم لوصول التفوق علی سائر المخلوقات
و آفتاب و قمری داد ما را برادین علما برای حصول برتری بر تمام کافران
المشارکات و جعلنا فیما بین المراتة و الخلاوة بتوابع الحواس و المذکرات
و روانیدارای غیر کننده در میان مخفی و شیرینی از بیرون حواس و وقت مدرک
ثم امرنا بعبادته و فرض علینا نادیة الصوم و الصلوة و نهما یا رسال الرسول
پس حکم کرد ما را بعبادت خود و مقر ساخت بر کار کردن روزه و نماز و آگاه کرد ما را بفرستادن پیغام
عن قوائد الحیوة و المات فاحمداه حمدا کثیرا و ایا حارجا عن حد التقیر
از قوائد زندگی و زندگانی پس حکم کرد ما را از انکه کردنی بسیار و تمام کردن از حد
و اشکره شکرا مفرطا موفورا متجا و نرا عن حصر التقیر هو الله العزیز القدیر
و بسیار میکنم کار کردنی را تا به بسیار گذراند از حد تقیر و خداوند است
و ما من احد الا و فی ذلک

نعت بزبان ترکی کوپ تپون وادسرو قولوق نی سنا مارا اول قولوق جناب ایرور
بہت ہندگے اور بہت غلامے کے لائق وہ مبارک جناب ہی

گیم انی تنکری سیالی اور سی ساوچی قیلیدی وبارچہ فاضل لار وادسرا کیشی لار نی انی بہت ایلدی سجان اید
کہ اوکے خدای برتر نے اپنا پیسہ بر کیا اور تمام فاضلون اور عالون وراؤمون کو اوسکی بہت کیا سجان اید
اول اولوغ حضرت غمہ گورگور سام گیم منی ہدایت نینگ ٹول کورنگوچی ایرور سعادت نینگ یورت نی
اوس بزرگ درگاہ کا دیکھنے ملا ہون میں کہ میری ہدایت کی راہ کا بکملانی والا ہے اور سعادت کے منزل کا
خضر و رہبر ہی گیم شک نینگ سو لیتی نی نازل فیکوچی دورانی روان تقریر بارہر نی گیم عینے
خضر ہے جو کہ کھنگ کی دریا سخن دور کرنے والا ہے اوسکے روان تقریر ہے اور جو کہ کھنگ کی
اولوغ فصیح و بلیغ لار نی میل ستر قیلیدی انی تحریر بارہر کیشی لار نی کوکل لار نینگ یرشکا ندہ نور نی لوک
نبری فیضون اور بیخون کو بی زبان کیا اوسکے تحریر ہی اومون کی دلون کی فاضل بین نور کے شمع
انی معرفت یا ملین المادی وکول لار نی راحت باغی لار نی طاوت انی سیون لیتی باغی شلا دی
اوسکے معرفت نی روشن کی اور جانو کو راحت اور مگر دن کو طاوت اوسکے دوست نے سختے
بو کو گیم بارچہ نیمہ لار دین رفیع ابرورانی رفعت قدر کو رفیع اوری حصض غمہ گیم و لید و ر
یہ آسان کہ تمام چیزوں سے بلند ہے اوسکے رفعت قدر دیکھا اپنے تہے پر رات میں ستاروں کے
لاریس لار دین میغلار و بو تو یاش و بوا ہی گیم بارچہ یاروغ لیت لار دین یاروغ یارالی الن نینگ
آمنون سے روٹا ہی اور یہ آفتاب اور یہ مہتاب کہ تمام روشنیاں ہی روشن تر ہیں اوسکے چنانی کے
نورانی قولوقی ایشار طوبی لار جماع ستانہ او شول ایچون ہر منوہ براق غمہ قادر ایرور وروض کو شرو
نور کی غلامی جاہی ہون طوبی بہت کی باغین اسواسطے ہر منوہ کے دینی من قاد ہے اور وروض کو شرو
سلب میل انی وضو قیلای ایچون تولہ تور بلبل موکو رنی منر غمہ نی شا خطیہ وفاق ایچون چمک نینگ
سلب میل اوسکے و شوکر کی کیو اعلیٰ پر ہی بلبل شاخ کے منبر میں اوسکی شاکی خطیہ کی اسطے بہول کے
علامہ نی ایسا کوچی دور و سہروانی بوی نینگ قس کو غور مان میں قمری نی تیلہ فیکوچی
عالم کو جاہی والی ہی اور سہرہ کے تدبیر دیکھنے ہے قمری کو دیوانہ کر سینگ والا
تورنستہرین منبرین ابرورانی غمہ گیم بارچہ فاضل لار وادسرا کیشی لار نی انی بہت ایلدی سجان اید

گردنی آت نشین دوراوشول والا جناب بازیم ہاچہ بدعت و استلم خرم لارنی انی ذوالفقار نے
 گرد کا گھوڑا لیکر ہی وہ بہت جناب ہی لکھتا ہوں بدعت اور ظلم کے سہرمن کو اور سکی ذوالفقار کے
 بے رقی کو تہ و روی و کفر بول نینگ قزق تو لقی انی ہر ایت نینگ شل فی تالقی اوچور دی ایزی انی اوڑے
 بے رقی نے جلایا اور کفر کی راہ کے تاریکی کو اوڑے ہر ایت کی شل کی روشنی نے اور اوڑے نے اوڑے کو اپنے
 ایلکری تیلاندی وانی اوڑی حبیب پ تواندی کوک نینگ شقی اوڑول ایچون مسراج کیچہ خرق
 پاس لایا اور اوڑے کو اپنا حبیب لکھ خوش ہوا آسان کی جیتن اوڑے کے واسطے ہر ایت کی رات میں پا رہ
 بولدی و گتہ کتہ باغی لارنی سخت بوقدریدین جالت سای ایچہ عنق بولدی انی براق
 ہوین اور بڑی بڑی باغیر کے غوت اوڑے کے جالت کی دیامین غرق ہوین اوڑے براق
 آت دور وانی قبر قول ایر و حطم رسالت کوک فی ملیہ وزدور محمد جہان قلیدی صیادین پر محمد
 گھوڑا ہی اور اوڑے کو قبر غلام ہی پیڑی کے آساخا سناہ ہی محمد جہان کی روشنی ہی محمد
 قزق نوادی نیلکین جو جہان بارہ لوک ہوا وین اول شاہ زمان بارہ منقبت در غر غریم
 نایک کے مانند جہان ہے شمع اس گہر من وہ شاہ زمان ہے

سود و اخلاص و سوره رحمان شمرده و بقصد تربیت عزیز تر از جان نگاه میدهند و قنیه نوبت به پر شدن یک دوانی رسیده
 شوق خاطر تجدید مطالعه و تکرار استفاد و تکلیف صاف کردن آن بر اجزای ساد و نمودگر محسوس یعنی چند مدت و سازی
 ایت این آرزو حاصل کردن خرید و حصول نگردید و چنانچه شوق بدین مایل رسیده آخر با دست به زار و دود و صد و سنی و چری
 بعد حکومت تاج الامرا اشرف الوزرا بندگان دارا در بان فتنه اوله رفیع ملک نواب علی لیدین خلیفان بهار و
 شهادت جنگ ام قباله و زاد اجله که بزرگ و کوچک زیر ظل طغش برادر دلدست و گریبان و حصول طینان از زخم
 پریشانی برملکان انداز انظر من هم فراغت دست او و ازین سبب که اجزای کتاب قع نقصا و میر قعقات عربی و ترکی قاضی
 و بندری تیمه طبع جناب مدرج مشتمل نظم و نوری المقام است و در خطبه هم رعایت این برعت استلال بکار رفت یعنی چندین
 صحت لغت بزبان اترک و منقبت بان خادین و تعریف و تمجید بان بندگان نظام نظم طراز تحریر پذیرفت و نظر بر نوامید پذیرفت
 مکاتیب نام منته معدن الفوائد و زیادت ماطالبان فن بدعا العالی مد با برادرانند و دعای خیر می رقی این کثره زبان
 آغاز مکاتیب رقع **الحمد لله** سر آمد خواجگان عالیشان و مقدمه بخش بود و عیان ملاحت نشان سلک الله تعالی بعد
 اشتیاق القای شریف که عتقا فرخ گوناگون را مالش بچه شاهان بانش فشارشی میدید پو شیده فغاند که تا امر و زبانه
 خیام دولت جناب سجاد ام قباله شرف افزا بود و آن قطعه زمین سوای مقام محبوبی نامی اندر در معای عمر و دولت
 آن صاحب شغولم بست یکم سبج الاول اینجا رسیده بود و هم و اگر انظر آب هم که سافت آن بزم که در پیش نیست و داخل حساب
 کرده اید چه هم سبج الاول بشمار میرسد صاحب از بجه هم که گذشته تا چهارم سبج الثانی که امروز است شمار نمایند و بنور بود
 گوشت آشنایست بعضی هفتم شهر حال کوچ ملکن نشان میدهند و بعضی تا سبج نوزدهم العلم عند الله مکتوبه یکم خدمت الله
 شما نوشته بودم الی یومنا هذا جایش نرسیده و قنیه می آید و لطف کتوب خودم نزد صاحب و آن خود هم نمود و تازه اینکه راجه
 بلاس نکه برادر راجه نواز سکه تونی که عامل این بگفته بود پری روز عقید شد و شتر سواران با طرف برای آوردن میدندان
 دال معالیه رفته اند باید دید پیشو و تا و قنیه که آنانی آیند و نظام این منقطع صیوت نمی بند و تا هم و آفتاب گرم از خیمه پیچیم
 کنده میشود و ایضا یکی از اخبار تازه نیست که میر سکه نام زمین داری بود که بحسب ظاهر جمع بمعال سرکار داشت و زرد معالیه طراز
 بسیار لیکر باطن معوی از میدانان و محرم سراز و معالی قطع طریق بوده است و در روز و زنا صاحب ه خنده و در جلی خود
 مشغول تماشای ترس و محو او از غنیاگران بود و دفعه سواران ساله قنداری غافل بهر و قش سینه و نور که با چند نفر
 بر نهادش گرفتار کرده او را در طرفه نیست که مرده میداشت که شیوه طاری و رفاقت با و از دوان و در بزبان معروضه
 بر نور شده است و با اینهمه که بخت و قنیه سواران قنداری نزدیک رسیدند آفتاب و گر نیکو و آفتاب برای اینکه
 بجای خود جان و قصد گر نیکو راه را بر گردانده و بطریق دیگر متوجه شد و مرده که باز نشانی شده مشغول قصه شد
 حریفان وقت شب از بطرف رشته جلو نیز بر سرش می آیند و مرده که را میگیرند و می نیست برای خود بچه فیل سپید
 یاد روز زنجیر گرانی زیب پایش که در غنای و غنیه است از غنای و غنیه عا و از غنای و غنیه عا و از غنای و غنیه عا و از غنای و غنیه عا
 بعد سلام نیاز باید گفت که البته شب بخار و روی آسایش می بینم باقی خام و در آفتاب گرم صاحب در غنای و غنیه عا و از غنای و غنیه عا

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰

و در میان مردم و ملک و عمارت و منبت سلک الله تعالی لغافه خطوط و در و ده که با نوزدهم شهر حال بود مطابحه
 و در بسیار جا که در حکم حضور عدل نگردیدند از آفرین بر سبط که مشهور شده باشد که مرضی بزرگان شمارفتن صاحب شکوه آبا
 بنوده است منبت حق بجانب این صاحب است زیرا که علوه و دوران ایشان معقنی آن نیست که فرزندان ایشان طاعت محال گنبد
 لیکن در این این طاعت محال انقیاد حکم حضور است طاعت محال صبر و کار اسرار و بیخنی بعد از اخراج حکم و معنیت است حالا
 به هر چه حضور از شایسته بجای نایب اصل تربیت شناس است البته در چند ای زکار تجدیداری آگاه خواهم شد و بر روی که چهار
 بود از خدمت مخالف صاحب شخص شد مانی آدم خود در و دریافت کردم که صاحب انصاف همه دانه شده بود و خود در است
 شخصت بخانه رفته بودند شاید یک پاس و زیاده خود دانه شدند یعنی در و در که خبث و بیایخ با نوزدهم بود و انصاف صاحب مع الخیر از
 لکن در و در که گشته شدند و دیگر آنکه من این وقت تنگ محبت بودم از این سبب بهین گفتا و ز زیده شده بعد از این خط طویل خواهد شد
 از تفصیلات حضور و محبت که وقت و انگلی خود هر جا که دولت اقبال تشریف برده شمارانیز در رکاب خود سر فراز نمائید
 زیاده خیرت **حق** معذل العضا و غیره الشاده سلک الله تعالی عنایت نامه و الدامه شامیر و بیعت علیخان
 و در و غریب خاص حضور بر نوز رسانید چون عمارتش عربیت معلوم نیست که مطلب آن محالی شامه باشد عربی
 آن چندان مغفوق نبود لیکن غور نگرده باشید والا اگر با معلوم میشد انشاء الله العزیز بعد یاد کردن رساله قانون
 محمد و شمارت عربت عربی خوب خواهد نوشت محنت شرط است معلوم نیست که از یاد گرفتن ابواب نیز فیض و محنت
 یا خیر بعد از ابواب مصاد است فیکه مصاد ریاضی شود از حرف مطمئن می شوید باقیامه خوان هم زود تر یاد خواهد گرفت
 فائنی صاحب جوق جوق محامد از اشرف نوشت بنویز البته سوا کی و محبت صفات حمیده هم دارد و دیگر از جنب رتانه
 اینکه روز جمعه که پنج و پنج است حیاضت جناب عالی در سر کار مرشد زاده خود را قرار پذیرفته لیکن حکم خودم تشریف خواهد کرد
 محنت کرده من خص خواهد شد از محبت کفایتی که دل معجز است مانند حضور شهاب حکم رسیده بود و هرگز در گمان نبود که
 اول روز تشریف می آرند و روز یک پاس روز برابر عرض است جناب عالی محض تعین یوم و وقت رسیدگی
 چون اینجا هم خانه شناس است بر تماشایه موقوف است یکجانشه خطاط خواهم کرد شمار خواهم طلبید و اغاصادق حساب
 به مرزا ابوالحسن صاحب بی سبی : ایند که این بار یکبار باید رفت و سوا می ایشان مرزا احمد داماد کثیر انشاء الله خالص صاحب خیر
 گفته است که من کر بلا بنده ام و مخالف صاحب هم گفته اند که یکبار این امر را خود برید یا پس خاطر صاحبان انصاف حضرت طلب
 خواهم کرد اگر عرض من بزیارت میر و ثم الامم بنویست باعث انیمه دود در خدمت آمد جناب عالی بر روز جمعه است هر چند خود این
 نیز با دامن رنجیده می ششم لیکن چه کنم که چنین امور موقوف برای من از زیاده خیرت محال اگر مناسب میدانم شمارا می طلبم و الا
حق که کتب برج شرافت و سعادت و یاسمین بهارستان الهیت رشادت گویم بی قیمت صد و فایده نیست که در
 و یاقوت شامه از عدل فصاحت و خوش بانی فائز منصف انشاء الله و در مقدمه مجلس مع کفره طرازی علیسیدان
 خوشتر آن و در شامه بلاغت رحمت صوبت امور و طوطیان این چنین محال هند خوش کلامی از و بهر ایند و نیست
 سکه آرای نقد کونامی نگ بر و طرا از حضور خجسته در بخامی عاج معراج بلند مقامی خواهد محمد الهی سلک الله تعالی انهم

مدد و دان ایشان
 معنی بزرگان شانه

نگار منبت یعنی کبریا
 عالی می سلوک

با غیر کجایی باز

عادت کرده ای
 تمام بخت قورده

من
 کنایه از اعراض
 کردن لب

احمد فقه که ابرسیه کاش ملک شهابستان شوی عیارات روز مره اهل زبان که نشانیان بلاغت نشان زمانه و عیارات
آریایان در کار خود یگان از نرگس شهیدی این بوستان تا بگل خنجر زره فرق نکرده اند یکا بنی می بار و درود
طبیعت کن گل سبک کمال و شکوفه نور بهار فضل بسید دال گز دمانیسدن اولی و حق مستر است و نشین
شکفتانیدن را چنین متنوع به غنای این در این منقحه قطاس مانند عیاب آذری آبی بر در
کاری آرد آن سیرین صد آسین حالا صلاح فقیر تعمیر است که به خنجر عیارات زینین شیخ سفید آب
روشنی ذکا را با اعلی خون جسکه که مراد از فکر است یا جانوده کاغذ ساده را رنگ درق مرقع چین سازند
و شتابان در یابی این صناعت را که بی بدوشی و ملایم ازین سرتا آن سر رفته اند بوطه حیرت دارند بلکه
باین قاست کوتاه می باید که طبعی پوشان گشتی گاه براحت را که به بلندی قدنازان و راه رفیق خود را
می بینند به رنگ سرخس روان شتابان از پا دارند و تهر و مستکامان لشکر عدیم الی بی را که پوسته بر خود می
چینند به نایب غیرت بر جگر بگذرانند لیکن تالب و دهن یاران شناسی مصنوعات کولی علیه اللغه نکرده چندان
شیره جان پرده قیامت حلاوت آمیز ازنی خامه جاد و طراز محال است و اسنه معرفان لذت شربت روح
نواز مضامین طرب آگیز لال از میان خاص که در یک مسوده احوال او کاشفته اند از دنا نیر حیده معدن
حلائی احمر است چیزی بنام کولی برارند و امید داران جان طلب رسیده را بلونیه و کانش که فزه آن بر لذت
عمر و بارامی چیده باشند نموده به جست و خیز بر گزاندند که جواب این رقع بطریق تنای منتظران همین نسق تحریر نمایند
و از مطامع آن ابواب بخت و شایط بر روی اجبا بکشند رقع خواجه نوحان ذوالجهد و العاد غایت
بلاغت درین اثنا سلیک الله تعالی بعثتیا قیکه با فوق آن تصور نباشد واضح باد که کتب و انوار مرقوم است یک
شماره حال بصحابت آدم جالینوس مان بقراط دوران حکیم حکم خواجه محمد خالصاحب رسیده نشاط بر نشاط از است
داشت صاحب بن این خط فقر است که بشما نوشته میشود در این مدت همگی دو خط صاحب رسیده است خط در دو کجا کجا
ملف نمی شود بلکه در سه خط سواوی آدک فرستادم سبب نیست که در خانه تاج الدین حسین خان نوشته باشند و آدم که
ملفوف عرضه خود که سی غلام حسین خالصاحب روانه مینمایند بفرستند معلوم نیست که سواوی این دفعه خطی بشما رسیده یا خیر
اگر میرسد البته در خطی مینویسند لیکن نمیدانم آدم خالصاحب چه باز که خط رسایند خلاصه ترجمین مسوده پیشه فرستاده شد حال
و مسوده حال هم ترجمینده میرسد نه دایه باز که رقع دیگر مانده باشد بیشتر در خطی احوال در بار نوشته بودم خدا داد رسیده یا
این بود که بنالعلی روزی نوشته بودم شرف علیخان دار و نه دفع و یحییجه رسید که خواجه بادشاه خان را مدتی است که
بر بار می نیم خالعلی فرمودند که ایشان بشما نمی آیند طرف ثانی عرض کرد که در شهر جمع نمیدهد ام خود بدولت تسلیم کرده
فرمودند که من بایشان بخش دارم خان ندوخت حاله معلوم شد که مورد عقاب اند ارشاد شد که منظر این چه
خفیت ایشان با من علاقه روحانی دارند و نه هم ایشان همین علاقه دارم آدمی طیاقت خواجه بادشاه خان که جاد
شود از فوت و مرگت و امانت و دیانت و صدق کلام و اکل حلال هر چه گویند بر ایشان ختم است و در بار ارسال لایق

تکمیل شد
انقاسان و
مهوران
میدان
نخچینان
در پیشانی
زیر جبین
میدان العجب
بلات غازی
قالب احد
نصیبت
که بر سر
ازین
و کجا
و عطا
که بر سر

بر کاغذ دیگر صاف خواهند کرد و بعد از صاف کردن و ملاطفت بر روغن مصلح آن نهند و مکتوب بایه روانه خواهند نمود و پس بهم
فرستایم این صورت که اول من را جعفر صاحب خواهد بود و چه اگر از دور بخشنید نوشته نو شهر حال ایشان را ندیده ام سمعتم که
کذا و نحوای روز جمعه برای مروج فرصت دست نمی دهد خواسته بودم که این هم را حواله بجهت آید که کم لیکل
باین راهی شد زیرا که طرف ثانی خواهش ملاقات از ته دل دارد و اینقدر بری اتفاقانی خوب نیست احسان مرا
ویرده آنجائی ایم و امر روز از صبح جلسه بایران نرو و فقیه بود محمد اکرام خان پسر خانسانان جنب عالی و در کمال لایق بودی
و رسیدی حسین خان آمده بودند آن پرو و صاحب و این وقت بخت شد فریدی حسین خان شسته آمد و دیگر خیریت
رفت هر چه بر بخت نور الله شمس قبل کلم بعد استیاقی و اودان محضی نماد که در تجمه سرت طار زبان نزل که عبارت
روح امیر علی شیر خانی تازه و دیگر و هفدهم شهر حال رسیده دل را بخت تازه و روان ارجمت بی اندازه از زانی دست درین
محبت نامه از سبب تعجیل بجای لفظ جایزه جاریه از قلم شامتر شمع شد بود و جنب الای شاکمان علی کذا است و خوب شد
که معنی خفقان تهریر و در وند و الا از خفقان شاکمان معنی شهو و مروج که خدا کند می بود علی پنج بر می داشتیم احمد سعد که از
خفقان که امیر زاده بای نازک طبع ناز پر و زبان متدفع اند محفوظ هستند خدا همیشه بر کران دارد و باز معصوف بودن
آن اقبال نشان تهریر بر مطلقه کتب کمال شکفتگی سناط دست و آفرین صد آفرین هر چه می کنید خوب می کنید و برای
خود می کنید و زوی بکار خواهد آمد جهان را گمان نیست که تحصیل علم و کسب کمال برای همه رسانیدن مبلغ غلیظ است نرو
عقلا یعنی از سر غلط زیا که اگر کسب فدا کمال گیل ای و رفعت نفس که کوز خاطر باب بصیرت می باشد و آنچه در
رسیدن جواب مکتوب از طرف الدامه خود و شکاشته از نرو و فقیه بر بط کلی با بند اقامت دارد و در و حال و این نسبت خطرم
در واک اگر نری تلف شد یا جواب آن غفلت به کار با خاصیت عنفا پیدا کرد و لیکن حیران این معالجه امیدی
که خطا می در واک اگر نری تلف نشود و اگر مکتوب الیه که خط برای دوست هم بجائی حرکت کند که باز خط را نمانع می کنند
یا مکتوب الیه میرسد اگر در همان قریب جوار تر و در و الا بهر که نوشته است پس می دهند بخلاف واک از علی کذا
و چهار خط و دو خط یا ویر و دالجه باین بهر نینامدن جواب فخطاب کلی دارم فور خط دیگر بعد از آنکه خوانم کرد و درین
عرض مدت که تا اینجا وارد و اگر جواب می اندر صاحب رسد و الا بگویند خواهیم پس طول این بهر باین فریبه و بهم نمودن
اینقدر که بگویند از سفر تنگ آمده حرف می زنی بلکه از بی شغلی تر آمده ام حالا بیس من بگویند و مجرای لوق و دوق هر دو بایر
است لیکن بشیر طیکه امید حصول منفعتی باشد و الا و نوانه میسم که من استخوان یکسکه آفتاب کرم نازم و احوال فوق
آنچه واکمل نوز آقچه که تا نیکو بیار ساقو تا آبولدی بیکم اگر خواجه قاضی خان یوز بیک علی سون لایق سناست
روزی که آن شادان نشان از شخص بگانه و جلدوی قدمت حاصل نموده بود به خواهر دخترش خوش خوش
قبله که بهر باندگی وزیر صاحب را سلام و نیاز و قار و اشلا نیکو کنی دعا و مار به سیکو کوچی لایق سلام و یکبار
یاد مای دین فی فانه در **معرفه** بنوش پیش ملاقات و شیرین کام نیز ملاقات طالع عمره بعد استیاق و در
شرف محضی نماد که در روز که باز در هم شهر حال بود از سیف ابدا کوچ پنج که بهی اتفاق است و امر و باز

این مکتوب را در روز جمعه برای مروج فرصت دست نمی دهد خواسته بودم که این هم را حواله بجهت آید که کم لیکل
باین راهی شد زیرا که طرف ثانی خواهش ملاقات از ته دل دارد و اینقدر بری اتفاقانی خوب نیست احسان مرا
ویرده آنجائی ایم و امر روز از صبح جلسه بایران نرو و فقیه بود محمد اکرام خان پسر خانسانان جنب عالی و در کمال لایق بودی
و رسیدی حسین خان آمده بودند آن پرو و صاحب و این وقت بخت شد فریدی حسین خان شسته آمد و دیگر خیریت
رفت هر چه بر بخت نور الله شمس قبل کلم بعد استیاقی و اودان محضی نماد که در تجمه سرت طار زبان نزل که عبارت
روح امیر علی شیر خانی تازه و دیگر و هفدهم شهر حال رسیده دل را بخت تازه و روان ارجمت بی اندازه از زانی دست درین
محبت نامه از سبب تعجیل بجای لفظ جایزه جاریه از قلم شامتر شمع شد بود و جنب الای شاکمان علی کذا است و خوب شد
که معنی خفقان تهریر و در وند و الا از خفقان شاکمان معنی شهو و مروج که خدا کند می بود علی پنج بر می داشتیم احمد سعد که از
خفقان که امیر زاده بای نازک طبع ناز پر و زبان متدفع اند محفوظ هستند خدا همیشه بر کران دارد و باز معصوف بودن
آن اقبال نشان تهریر بر مطلقه کتب کمال شکفتگی سناط دست و آفرین صد آفرین هر چه می کنید خوب می کنید و برای
خود می کنید و زوی بکار خواهد آمد جهان را گمان نیست که تحصیل علم و کسب کمال برای همه رسانیدن مبلغ غلیظ است نرو
عقلا یعنی از سر غلط زیا که اگر کسب فدا کمال گیل ای و رفعت نفس که کوز خاطر باب بصیرت می باشد و آنچه در
رسیدن جواب مکتوب از طرف الدامه خود و شکاشته از نرو و فقیه بر بط کلی با بند اقامت دارد و در و حال و این نسبت خطرم
در واک اگر نری تلف شد یا جواب آن غفلت به کار با خاصیت عنفا پیدا کرد و لیکن حیران این معالجه امیدی
که خطا می در واک اگر نری تلف نشود و اگر مکتوب الیه که خط برای دوست هم بجائی حرکت کند که باز خط را نمانع می کنند
یا مکتوب الیه میرسد اگر در همان قریب جوار تر و در و الا بهر که نوشته است پس می دهند بخلاف واک از علی کذا
و چهار خط و دو خط یا ویر و دالجه باین بهر نینامدن جواب فخطاب کلی دارم فور خط دیگر بعد از آنکه خوانم کرد و درین
عرض مدت که تا اینجا وارد و اگر جواب می اندر صاحب رسد و الا بگویند خواهیم پس طول این بهر باین فریبه و بهم نمودن
اینقدر که بگویند از سفر تنگ آمده حرف می زنی بلکه از بی شغلی تر آمده ام حالا بیس من بگویند و مجرای لوق و دوق هر دو بایر
است لیکن بشیر طیکه امید حصول منفعتی باشد و الا و نوانه میسم که من استخوان یکسکه آفتاب کرم نازم و احوال فوق
آنچه واکمل نوز آقچه که تا نیکو بیار ساقو تا آبولدی بیکم اگر خواجه قاضی خان یوز بیک علی سون لایق سناست
روزی که آن شادان نشان از شخص بگانه و جلدوی قدمت حاصل نموده بود به خواهر دخترش خوش خوش
قبله که بهر باندگی وزیر صاحب را سلام و نیاز و قار و اشلا نیکو کنی دعا و مار به سیکو کوچی لایق سلام و یکبار
یاد مای دین فی فانه در **معرفه** بنوش پیش ملاقات و شیرین کام نیز ملاقات طالع عمره بعد استیاق و در
شرف محضی نماد که در روز که باز در هم شهر حال بود از سیف ابدا کوچ پنج که بهی اتفاق است و امر و باز

این مکتوب را در روز جمعه برای مروج فرصت دست نمی دهد خواسته بودم که این هم را حواله بجهت آید که کم لیکل
باین راهی شد زیرا که طرف ثانی خواهش ملاقات از ته دل دارد و اینقدر بری اتفاقانی خوب نیست احسان مرا
ویرده آنجائی ایم و امر روز از صبح جلسه بایران نرو و فقیه بود محمد اکرام خان پسر خانسانان جنب عالی و در کمال لایق بودی
و رسیدی حسین خان آمده بودند آن پرو و صاحب و این وقت بخت شد فریدی حسین خان شسته آمد و دیگر خیریت
رفت هر چه بر بخت نور الله شمس قبل کلم بعد استیاقی و اودان محضی نماد که در تجمه سرت طار زبان نزل که عبارت
روح امیر علی شیر خانی تازه و دیگر و هفدهم شهر حال رسیده دل را بخت تازه و روان ارجمت بی اندازه از زانی دست درین
محبت نامه از سبب تعجیل بجای لفظ جایزه جاریه از قلم شامتر شمع شد بود و جنب الای شاکمان علی کذا است و خوب شد
که معنی خفقان تهریر و در وند و الا از خفقان شاکمان معنی شهو و مروج که خدا کند می بود علی پنج بر می داشتیم احمد سعد که از
خفقان که امیر زاده بای نازک طبع ناز پر و زبان متدفع اند محفوظ هستند خدا همیشه بر کران دارد و باز معصوف بودن
آن اقبال نشان تهریر بر مطلقه کتب کمال شکفتگی سناط دست و آفرین صد آفرین هر چه می کنید خوب می کنید و برای
خود می کنید و زوی بکار خواهد آمد جهان را گمان نیست که تحصیل علم و کسب کمال برای همه رسانیدن مبلغ غلیظ است نرو
عقلا یعنی از سر غلط زیا که اگر کسب فدا کمال گیل ای و رفعت نفس که کوز خاطر باب بصیرت می باشد و آنچه در
رسیدن جواب مکتوب از طرف الدامه خود و شکاشته از نرو و فقیه بر بط کلی با بند اقامت دارد و در و حال و این نسبت خطرم
در واک اگر نری تلف شد یا جواب آن غفلت به کار با خاصیت عنفا پیدا کرد و لیکن حیران این معالجه امیدی
که خطا می در واک اگر نری تلف نشود و اگر مکتوب الیه که خط برای دوست هم بجائی حرکت کند که باز خط را نمانع می کنند
یا مکتوب الیه میرسد اگر در همان قریب جوار تر و در و الا بهر که نوشته است پس می دهند بخلاف واک از علی کذا
و چهار خط و دو خط یا ویر و دالجه باین بهر نینامدن جواب فخطاب کلی دارم فور خط دیگر بعد از آنکه خوانم کرد و درین
عرض مدت که تا اینجا وارد و اگر جواب می اندر صاحب رسد و الا بگویند خواهیم پس طول این بهر باین فریبه و بهم نمودن
اینقدر که بگویند از سفر تنگ آمده حرف می زنی بلکه از بی شغلی تر آمده ام حالا بیس من بگویند و مجرای لوق و دوق هر دو بایر
است لیکن بشیر طیکه امید حصول منفعتی باشد و الا و نوانه میسم که من استخوان یکسکه آفتاب کرم نازم و احوال فوق
آنچه واکمل نوز آقچه که تا نیکو بیار ساقو تا آبولدی بیکم اگر خواجه قاضی خان یوز بیک علی سون لایق سناست
روزی که آن شادان نشان از شخص بگانه و جلدوی قدمت حاصل نموده بود به خواهر دخترش خوش خوش
قبله که بهر باندگی وزیر صاحب را سلام و نیاز و قار و اشلا نیکو کنی دعا و مار به سیکو کوچی لایق سلام و یکبار
یاد مای دین فی فانه در **معرفه** بنوش پیش ملاقات و شیرین کام نیز ملاقات طالع عمره بعد استیاق و در
شرف محضی نماد که در روز که باز در هم شهر حال بود از سیف ابدا کوچ پنج که بهی اتفاق است و امر و باز

همین قدر کج شد پس فردا به سلطان پور رسیدیم از آنجا به طرف کلب و دانه جلو کشیدیم روم در این سفر سوا سی مار و کرم
 و حباب و دیگر از قسم سکاژنیت مرزا مهدی علیخان صاحب زاده که از لطیف خاص محل است یک روز پیش از کوچ
 در فیض آباد منسوب بر شد و نه آنکه نو کردید سبب مقهور شدن آنکه نتیجه بی بی بیج سر داد و بدست خاص بر داری
 گایش رسیدیم کاره حاصل خبر شد بر و چون نوبت تحقیق از خود شش رسید نام یکی از رفقای خود خطاب کرد که
 نزد ام او زده است شاید او را به بلخی راضی کرده باشد لیکن چون را دل بحضور دریافت شده بود بی او نبرد و از لشکر
 بیرون کرد و فریادها مانند که چند روز پیش ازین دلیل عامل سلطان پور را بر سر سوال و جوابی از لشکر رانده بود و نام او
 که حالا خود باراد بر برق چشم کشتان گرفتن و تهدید دیگر اثر را و اخذ نذر و نیاز زبان ضلع میروند دیگر آنکه دوسوده دیگر که نزد
 عربیت ترجمه شده و این یکی قریب میرسد بر رفته اول که در ذکر است فیلی مختصر بود و در رفته رفته که زیر این رفته نوشته
 بود و اقصیان ترجمه ندارد و این خطش همه صاف است و هیچیک از آنها لغت نیست مگر در یافتن ترکیب آن قدری غریب و
 شایع است خود بخوبی بگوید چه یافت بشود و آنرا احوال دهن نماید و آنچه خواهد پیغمبر من خواهم بنمایند اما رفته و این طویل
 بوده است ترجمه آن درین کاغذ یکجای ترجمه و عبارتی که باقی مانده بود بر پارچه دیگر نوشته شد بهر دو کاغذ را ملاحظه نمایند
 همه بخوبی حالی خواهد شد و در رقصای فارسی بعضی عبارتها که مشتاق بر ذکر سبب علم یا صنی است البته بفرموده است
 و نخواهد زیرا که من راه اختصار پیوده ام و شرح آن طول را می خواهد انا الله القدر این هم بوقت رسیدن
 نتیجه آسانی خواهد شد و اگر آنکه شخصی در اینو لا فرمایش بر فیکر کرده است که یک رفته در حدیث سر فرار شدن غنی نیست
 بر راز حضور باد و لغت پیرا و نویسدین خود البته نوشته خواهیم داد لیکن بجهت صاحب تعلیم و علم که
 صاحب این قدر را سرخیام نموده مسود آن نزدین بفرستید نام خدا شریک شمشاد شده رسید بهر سر و با
 بوستان امارت و جدالت بلکه الله تعالی بعد اشتیاقها نمی مانند که مضمون عرضی سی مبتدا و کعبه و خطای خودم
 که بصحابت حسین بیگ خدمتگذار رسیده ام و در که خشنود ماه غراست حالی من گردید افسرین بجهت عالی شما
 که هرگز تر نمی آید مستقر بر خاستن حقیقت دارد و در و است که در بروی بزرگان شایع برار میا استاده می مانند
 لیکن بنای دولت انسان همین سی در کار خود و غنای در رضی و اقامت است که سواد باغ امارت میسید از
 استاده شدن صاحب چمن دولت برب ذریت دارد و خدا کند که شما همین استاده مانند دست اقدگان بکشد
 و صلاح را که از ما می پسید بخدا که صلاح با همه صلاح خود شماست عقل و شعور شماست اعتقاد است هر چه خواهد کرد و خوب امید
 من از پریر و مولوی سیر علی جوهر نصیر الدین مرید خاص شما را تا بنا که بنارس رسانیده بحضور آمده ام و هنوز
 حاج الدین حسین خان صاحب ندیده ام بعد ملاقات و شورت بعد که بهر چه قرار خواهد یافت نوشته خواهد شد
 و انانی همین را میخواهد که اطاعت آفای خود پسند باید کرد و دیگر خدا کند که شما از رفیق خود نماید بهر حال امور دنیا اتفاقی است
 بهر چه بطور رسد انوقت در جلدی همین قدر الکفایت احوال با فریاد خدمتگذار دریافت شد خدا کند که با همه حساب
 شایسته تراتب تاج کج که آبا و ا اتمام کردند من بهر اول تا آخر دیده که پیشی که مناسب بود بعمل آوردم و نقل آن نزد

این خطش همه صاف است و هیچیک از آنها لغت نیست مگر در یافتن ترکیب آن قدری غریب و شایع است خود بخوبی بگوید چه یافت بشود و آنرا احوال دهن نماید و آنچه خواهد پیغمبر من خواهم بنمایند اما رفته و این طویل بوده است ترجمه آن درین کاغذ یکجای ترجمه و عبارتی که باقی مانده بود بر پارچه دیگر نوشته شد بهر دو کاغذ را ملاحظه نمایند همه بخوبی حالی خواهد شد و در رقصای فارسی بعضی عبارتها که مشتاق بر ذکر سبب علم یا صنی است البته بفرموده است و نخواهد زیرا که من راه اختصار پیوده ام و شرح آن طول را می خواهد انا الله القدر این هم بوقت رسیدن نتیجه آسانی خواهد شد و اگر آنکه شخصی در اینو لا فرمایش بر فیکر کرده است که یک رفته در حدیث سر فرار شدن غنی نیست بر راز حضور باد و لغت پیرا و نویسدین خود البته نوشته خواهیم داد لیکن بجهت صاحب تعلیم و علم که صاحب این قدر را سرخیام نموده مسود آن نزدین بفرستید نام خدا شریک شمشاد شده رسید بهر سر و با بوستان امارت و جدالت بلکه الله تعالی بعد اشتیاقها نمی مانند که مضمون عرضی سی مبتدا و کعبه و خطای خودم که بصحابت حسین بیگ خدمتگذار رسیده ام و در که خشنود ماه غراست حالی من گردید افسرین بجهت عالی شما که هرگز تر نمی آید مستقر بر خاستن حقیقت دارد و در و است که در بروی بزرگان شایع برار میا استاده می مانند لیکن بنای دولت انسان همین سی در کار خود و غنای در رضی و اقامت است که سواد باغ امارت میسید از استاده شدن صاحب چمن دولت برب ذریت دارد و خدا کند که شما همین استاده مانند دست اقدگان بکشد و صلاح را که از ما می پسید بخدا که صلاح با همه صلاح خود شماست عقل و شعور شماست اعتقاد است هر چه خواهد کرد و خوب امید من از پریر و مولوی سیر علی جوهر نصیر الدین مرید خاص شما را تا بنا که بنارس رسانیده بحضور آمده ام و هنوز حاج الدین حسین خان صاحب ندیده ام بعد ملاقات و شورت بعد که بهر چه قرار خواهد یافت نوشته خواهد شد و انانی همین را میخواهد که اطاعت آفای خود پسند باید کرد و دیگر خدا کند که شما از رفیق خود نماید بهر حال امور دنیا اتفاقی است بهر چه بطور رسد انوقت در جلدی همین قدر الکفایت احوال با فریاد خدمتگذار دریافت شد خدا کند که با همه حساب شایسته تراتب تاج کج که آبا و ا اتمام کردند من بهر اول تا آخر دیده که پیشی که مناسب بود بعمل آوردم و نقل آن نزد

بزد صاحب هم خواهد رسید و خط سابق با آقا صاحبان مخدوم سائیده شد جواب آن در همین خط ملفوف است
و در خط که امر فر آمده است جواب آن بعد ازین خواهد رسید و رفته میرفسیه الدین بی لغافه درین خط است لیکن
مرامات جفت و نقل خط نموده من هم برای همین لغافه نگرده ام جای که این فست را شخص ایادی کند
به وسط امرت لال را هم ایادی کرده باشید که از تو خواهم آن است ملامت از لعل حج حقیقی نذر و میان حاج
در جانماری من است بمقدم شما هستند وقت رخصت تا بدروانه میرساند از نامه است که نیازمندی و شما قمارید
خط شما که اسمی ایشان است و قنیکه آقا صاحبان خط خود را خواهند کرد و ایشان خواهد رسید و قنیکه انتقال
مطویان شکر خاشرین گفتاری و قلم از کفستان بلغان در فن نثاری مرزا امامی صاحب ام کماله از رفته
احوال خیر مال در بن نشین این خیر گمال کردید و طبیب بی پیایه نوعیکه باشد و عن قانزالمیده راضی برین باید است
که راه عدم پیش گیرد الا لاغران این فست در خون کجا دارند که از اینها فست آن که رطبه طبع از لی عدم بر باشند
همین فست در باید گفت که مر واریش اموار دانهای ترا شما شخص صفت البتة که نقدی غیر از خال در بساط نداریم
خریداری نمیتوانم کرد اگر میروی برو و الا بکنند ناخن بخ تو کنده خواهد شد دیگر آنکه جزو تمهید است رستم مل است
فرستادن جزوی که بخدمت شریف است چه ضروریها باشد من خودم آم میگیرم و لفظ مغرس بجای فاس اقم
نیز بنیده معلوم نیست که طرف ثانی بطور خود نوشته آورده بود یا مستحکم هم بدست خود داشت لیکن چون مرد کم استعداد
هزار ساله مسافت دور از کوچه تحقیق است تحریر او قابل اعتبار نیست صاحب چرا قلم بران کشیدند و این هم در یافت شد
که او را از ایراد لفظ مغرس بجای فاس چه فائز بود و فتن کردم که در دو بیک معنی در لغت مذکور است لیکن بجای
لفظ فضیح مستعمل یافته شود چه ضروری که آدم دنبال غیر مشهور و دیگر کس نمی تواند که در رفته ملازمان که در
روز پیش ازین چکیده خاتمه بر اعرت شما بود این عبارت ما ازین مقصدا چه کار سخت متعجب شدم زیرا که هیچ
راز از این زبانی صحت و سقم زبان فارسی از انصاحب مخفی نیست پس با وجود این معلومات ازین مقصدا
بجای باین مقصدا خیلی استبعاد دارد و گمان میرود که در عالم تحمل تحریف اتفاق افتاده و الا این
معتد مه معتد نیست که از صاحب کمالان پنهان بوده باشد آئینه عمان بدست بی بر وانی نباید
و مقصد حولی آقا صاحبان که مرزا سب و صاحب برای خود میخواهند باز حواله تحسیر نمایند که من آن مطلب
بر نیسان نقولین نمودم و رفته بعد مطالعه حواله بقوت دستی شد از نامه قدر که عرق ریزی امکان دارد
بایس خاطر شریف لفظ خود را پیدا کرده خیریت بر محرومی ملازمان جناب میر صاحب که اتش فروری
اقتیان ته دیگر مدعا را گرمی کند تا سفت کلی دارم اینوقت طعام سالگره جناب عالی انجائیه خاصه است
قدری بخدمت شریف هم میرسد و فقر ۱۲ بهال نورش حدیقه معانی و درعاده صدق نامه انی ملک الله تعالی
خطی که در جواب مکتوب واکه ناجد شما میرسد در خط خالکی ملفوف نموده باید فرستاد جدا در دوا نباید داد که گاه
خط کار نوشته شود در همان خط مگذارد و دیگر آنکه فی الواقع مجلس شب کبریت از مجلس روز است هر جا که از جمعها

بزد صاحب هم خواهد رسید و خط سابق با آقا صاحبان مخدوم سائیده شد جواب آن در همین خط ملفوف است
و در خط که امر فر آمده است جواب آن بعد ازین خواهد رسید و رفته میرفسیه الدین بی لغافه درین خط است لیکن
مرامات جفت و نقل خط نموده من هم برای همین لغافه نگرده ام جای که این فست را شخص ایادی کند
به وسط امرت لال را هم ایادی کرده باشید که از تو خواهم آن است ملامت از لعل حج حقیقی نذر و میان حاج
در جانماری من است بمقدم شما هستند وقت رخصت تا بدروانه میرساند از نامه است که نیازمندی و شما قمارید
خط شما که اسمی ایشان است و قنیکه آقا صاحبان خط خود را خواهند کرد و ایشان خواهد رسید و قنیکه انتقال
مطویان شکر خاشرین گفتاری و قلم از کفستان بلغان در فن نثاری مرزا امامی صاحب ام کماله از رفته
احوال خیر مال در بن نشین این خیر گمال کردید و طبیب بی پیایه نوعیکه باشد و عن قانزالمیده راضی برین باید است
که راه عدم پیش گیرد الا لاغران این فست در خون کجا دارند که از اینها فست آن که رطبه طبع از لی عدم بر باشند
همین فست در باید گفت که مر واریش اموار دانهای ترا شما شخص صفت البتة که نقدی غیر از خال در بساط نداریم
خریداری نمیتوانم کرد اگر میروی برو و الا بکنند ناخن بخ تو کنده خواهد شد دیگر آنکه جزو تمهید است رستم مل است
فرستادن جزوی که بخدمت شریف است چه ضروریها باشد من خودم آم میگیرم و لفظ مغرس بجای فاس اقم
نیز بنیده معلوم نیست که طرف ثانی بطور خود نوشته آورده بود یا مستحکم هم بدست خود داشت لیکن چون مرد کم استعداد
هزار ساله مسافت دور از کوچه تحقیق است تحریر او قابل اعتبار نیست صاحب چرا قلم بران کشیدند و این هم در یافت شد
که او را از ایراد لفظ مغرس بجای فاس چه فائز بود و فتن کردم که در دو بیک معنی در لغت مذکور است لیکن بجای
لفظ فضیح مستعمل یافته شود چه ضروری که آدم دنبال غیر مشهور و دیگر کس نمی تواند که در رفته ملازمان که در
روز پیش ازین چکیده خاتمه بر اعرت شما بود این عبارت ما ازین مقصدا چه کار سخت متعجب شدم زیرا که هیچ
راز از این زبانی صحت و سقم زبان فارسی از انصاحب مخفی نیست پس با وجود این معلومات ازین مقصدا
بجای باین مقصدا خیلی استبعاد دارد و گمان میرود که در عالم تحمل تحریف اتفاق افتاده و الا این
معتد مه معتد نیست که از صاحب کمالان پنهان بوده باشد آئینه عمان بدست بی بر وانی نباید
و مقصد حولی آقا صاحبان که مرزا سب و صاحب برای خود میخواهند باز حواله تحسیر نمایند که من آن مطلب
بر نیسان نقولین نمودم و رفته بعد مطالعه حواله بقوت دستی شد از نامه قدر که عرق ریزی امکان دارد
بایس خاطر شریف لفظ خود را پیدا کرده خیریت بر محرومی ملازمان جناب میر صاحب که اتش فروری
اقتیان ته دیگر مدعا را گرمی کند تا سفت کلی دارم اینوقت طعام سالگره جناب عالی انجائیه خاصه است
قدری بخدمت شریف هم میرسد و فقر ۱۲ بهال نورش حدیقه معانی و درعاده صدق نامه انی ملک الله تعالی
خطی که در جواب مکتوب واکه ناجد شما میرسد در خط خالکی ملفوف نموده باید فرستاد جدا در دوا نباید داد که گاه
خط کار نوشته شود در همان خط مگذارد و دیگر آنکه فی الواقع مجلس شب کبریت از مجلس روز است هر جا که از جمعها

ای جا که نوشته شد

خوبی نو خود بر وید لیکن سبب همین است با هم جان می آید و چه نوشته ام همین است بر آید و روزی بماند که فریاد از جیب رخشان
از دست و شمشیر و زوار و شمشیر و درین صحنه چند بار آید و چه گفته کردند و از سبب بعضی موانع بر بارش غنیمت معورت است
و بر روز که جبهه بودیم روایکی ایشان تفریر پذیرفته بود و امر و ز که شصت و شصت هم خبر گرم بود لیکن از سه روز باران رحمت مبارک
و فرصت سرخاریدن نمی دهد و در خیالت امر و ز هم نمی توانند رفت آداب بندگی از طرف شما رسانید بشد خان موصوف خیل
تعریف شما نزد خود غلام حسین خان صاحب میکنند و از طرف صاحب یک چندی بیارند و بیاری اینست که با کجی فانی زنند
عالم سکوت دارند خدا انجام بخیر کند و سبحان علی خان صاحب راسه ماه کامل درین شهر میگذرد و شنیده باشند که آن
کلمه آتش مزاج باغواهی بعضی مخالفان با ایشان بخشید و تمام ملاک را بخاک برابر کرد و دیگر اینکه شخصی که دیوان میر
انشاء الله خان صاحب شته میفرودخت و در ایامیکه لاله چرخ لال صاحب جمعی خود نوشته اند شالیه بار بود و آخر از
عسرت خرج تراشد و بعضی با دند و برادر کلانج در رفت از من بگول قیمت باین شرط طلبیده بود که بعد جاق شدن نوشته
خواهم داد و من هیچ جواب ندادم باز پیغام بیلچند نمودم که حالا آن دیوان فروش خود رفت من دیوان خان صاحب از خان صاحب
برای اصل طلبیده ام خواه که کتاب طلبیده اینجا بنویسایم و شما بول بپرسید خواه شما کتاب میدارده دیوان از من طلبیده در مکان
خود بنویساید لا موصوف گفت که رقبه همین نمون بخواه اصل جیب بپرسید و من میبید که در خط خود بفرستم چنانچه موافق
گفته معری الیه رقبه بشما نوشته و رفت خطشان فرستاده شد شاید که رسیده باشد یا رسد راقع ۱۲
مرد بوستان رشادت عالی قدر منبع الشان سلکم الله تعالی بعد ما ملینک بشما کلمه منی و تهیای صحبتی که همیشه شاد
منفی نامد که دو قطعه خط صاحب بقیه و سه قطعه عرضی برای قبله و کعبه رسید و جواب بر کتب داده شد یقین که رسیده باشد
آنچه در خط حال احوال بی رونقی کار منشی و بیجا خندیدن رب النوع او نوشته بودید دریافت شد کار منشی گری کار پر کنه
نیست که موجب درجیت باشد و بر خدمت موقوف بر شفقت آقا بحال نو که خدمت گذار است و فی الواقع محکم چو من
بودن کار صاحب عزمان نیست این مضایقه ندارد که و منشی اول و کلان گفته شود و شما منشی دوم هر دو فرمان بجه صاحب
یک باشد نه اینکه حکم او بشماره ان باشند این با دغل من هم گوارا منی کند و شما هرگز اندیشه کنید من برای شما زمین آسمان را
با کلکته و لندن کی خواهم کرد و آنچه مرقوم بود که بحث کسی خود را از دست دادم راست است که تقیب باطن زنی شد
باز استاده شدن بر آنچه بود لیکن شما خود گفتید که این چیز با پیش و انا یا ان حقیقی ندارد اقبال نشان من بد آید
که یک برای زن قهجه پیش با و شاه فی نشین و وزیر عظمی استاده می ماند لیکن بلا پیش زیر چه حقیقت دارد این تاده شدن
برای شما خوب شد و من بسیار خوش خندم برای این که شما از خاندان محمد و علاه هستید و بنور آغاز شباب دارد و نام و نشان
بزرگان هم مگوش شما خورده گمان آن بود که شاید از نسب خود غوری در فرشته باشد جلال این تاده شدن پیش آمد
گمان ضعیف هم بغیر و شما باقی ماند و دانا را همین میباید اگر چه گمان من غلط بود چه که شما کجایی و بنده این نام نشان
نموده اید و بار گفته اید که از نام بزرگان را چه فائده نایک برای ما باشد البته کار منی آید و روزیکه خانصاحب شما
گفتند که صاحب خدمت منشی گری رو بروی صاحبان عادلان فی نشین شما کی است گفتند که که در نوای شما

۴
منشی گری
۵
خود نوشتن
۶
نویسید
۷
نویسید
۸
نویسید
۹
نویسید
۱۰
نویسید
۱۱
نویسید
۱۲
نویسید
۱۳
نویسید
۱۴
نویسید
۱۵
نویسید
۱۶
نویسید
۱۷
نویسید
۱۸
نویسید
۱۹
نویسید
۲۰
نویسید
۲۱
نویسید
۲۲
نویسید
۲۳
نویسید
۲۴
نویسید
۲۵
نویسید
۲۶
نویسید
۲۷
نویسید
۲۸
نویسید
۲۹
نویسید
۳۰
نویسید
۳۱
نویسید
۳۲
نویسید
۳۳
نویسید
۳۴
نویسید
۳۵
نویسید
۳۶
نویسید
۳۷
نویسید
۳۸
نویسید
۳۹
نویسید
۴۰
نویسید
۴۱
نویسید
۴۲
نویسید
۴۳
نویسید
۴۴
نویسید
۴۵
نویسید
۴۶
نویسید
۴۷
نویسید
۴۸
نویسید
۴۹
نویسید
۵۰
نویسید
۵۱
نویسید
۵۲
نویسید
۵۳
نویسید
۵۴
نویسید
۵۵
نویسید
۵۶
نویسید
۵۷
نویسید
۵۸
نویسید
۵۹
نویسید
۶۰
نویسید
۶۱
نویسید
۶۲
نویسید
۶۳
نویسید
۶۴
نویسید
۶۵
نویسید
۶۶
نویسید
۶۷
نویسید
۶۸
نویسید
۶۹
نویسید
۷۰
نویسید
۷۱
نویسید
۷۲
نویسید
۷۳
نویسید
۷۴
نویسید
۷۵
نویسید
۷۶
نویسید
۷۷
نویسید
۷۸
نویسید
۷۹
نویسید
۸۰
نویسید
۸۱
نویسید
۸۲
نویسید
۸۳
نویسید
۸۴
نویسید
۸۵
نویسید
۸۶
نویسید
۸۷
نویسید
۸۸
نویسید
۸۹
نویسید
۹۰
نویسید
۹۱
نویسید
۹۲
نویسید
۹۳
نویسید
۹۴
نویسید
۹۵
نویسید
۹۶
نویسید
۹۷
نویسید
۹۸
نویسید
۹۹
نویسید
۱۰۰
نویسید

این شهرها مثل کجای که حقیقت دارد مصراع غرض صد آفرین بر ظرفش ای مردم لازم که آئینه همچو ناله اندیشه
 بدل یا دره بخدمت آقا میرفته باشند میزدی و دیگر فردا روانه خواهد شد و زو پیش شاه هر برای اوقات گذاری
 کافی است شما خود فضل الهی در امر معاش سلیقه کلی دارید بضمیمت درین امور صاحب حکمت ببقای آن موصوف است
 بیشتر هم خطی بر نامه نگار صاحب فستاده شد رسانیده باشد حالا خط دیگر میرسد این اهم برسانید ابو الحسن خالص
 آشنای قدیم و مهربان بحال غیر از ملاقات با ایشان مرمون ایشان بودن مضامینت ندارد و است که شما
 اندیشه از طرف خالص صاحب در دل دارید خالص صاحب هرگز نپذیرد و خالص صاحب افرغنت معاش شما منظور
 بهر طور که اتفاق افتد خط دیگر برای جناب محمود هم نزد میر مصبان علی صاحب رسانیده خواهد شد ایشان خود در
 ملاقات مرزا امین کا صاحب خدمت خواهند داد و خطوط صاحب جابجا رسانیده شد جواب بعد از این می آید پس نامه
 در همین خط پارچه کاغذی که امشده است ملاحظه باید کرد و آقا صاحبان هنوز در چاه فی هستند و من هم در حضور نشد
 ارادتمند شما دارم و آقا صاحبان هم بضمیمتیکه فردا در حوالی بروند و آقا صاحب شفق خود را از خط صاحب بسیار
 خوش شده اند جواب اندیشه من تفویض نموده اند بن عبد ازین خواهم نوشت از حضور هم دعا در جواب کورس
 ارشاد شده و قریب به بدل صفات منزل حضرت خواهد بود معنی مانند که خطی پیش ازین هم از انصاحب سیده بود
 لیکن چون مجتهد و والد ماجد صاحب فرمودند که در سه چهار روز نزدیک است که خط دیگر هم باید پس بهتر
 این است که بعد وصول خط دیگر جواب هر دو مکتوب یکجا نگاشته آید چون مرسم همین است که محبت نامه نیستیم هم
 در تلف خط خانگی می آید و مطلبی هم سوای بیان صحت و عافیت اینجا دریافت خیر و خوبی آن نواب و کاتبستان
 محب و علا نموده است من هم تجربه نپذیرم لیکن این قدر وقوع تعویق در رسیدن مکتوب بلاغت اسلوب
 در خیال نبود اگر چه این هم بی کسب بود معلوم شد که از باعث تشریف آوری خالص صاحب خود ما بود و نشد
 تحریر خطوط بسبب تاخیر سی شش منیت از اسبابا بد آورد و الا پوزر و حافی حاجت بکلیفات طنا هر چه
 رسیده ندارد آدم بر مطلب دیگر این است که دیروز که یازدهم شهر حال بود در قریه مضامینت عنوان منضم نویسد
 صحت جسمانی و یافتن تنخواه با بهی و بمصرف رسیدن مبلغ مذکور و راندن حسین بیک بد نفس اثر الناس
 وصول آورده مسرور و مبهتج ساخت از آدم حرامزاده خدا را مان خود دار و کار خود بدست خود کردن باز آن
 است که بنده نالائق بی حیا در خدمت باشد نوکر جمعی ای بد ذات رسوا کن آقا ست اهلان چنین
 محس را جواب می دهند خداوند حالا یا این مرد که راجه بلانزد والا از امتدای نوکری نا حال مصدر
 چنین مقصود و مقصود نبود بلکه شما بار با تعریف او را پیش من کرده اید که بسیار سگین و کم آزار و بی زبان
 است و نامتبر و سارق هم نبود لیکن معلوم شد که عصمت بی بی از بیچاوری بوده است آنچه در
 خط سابق مرقوم بود که دیو انصاحب طریق متمت و جبر از جانب امین پرسیده اند صورتش است
 که این قاعده ایجاد طبیعت خود من بود و باطل لغت محبده سال بلکه بیشتر است حالا بطمانینت

از دیو قاضی بدینی هرگز
 نبویست تا قاضی نمود

لا اله الا الله
 محمد و آله

حالا با منی النون

س قریب
 آمدن در کار
 ۳

بطاقت خاطر تاملی در یاد کردن آن بکار بر سر دست بخیال نمی آید و نیز تحریر آن از بجا تا بطریق ترب الفه
 نوشته نشود و بعد طرف ثانی خواهد افتاد و الا اندک نیز بعد از این بر دو عمل را یاد کرده و طریق
 تفهیم آن نیز از پیش خود اختراع نموده بصاحب خواهیم نوشت تا دیوان صاحب را در فهمیدن آن در دسری
 روند و من حالا قسم خورده ام که در هیچ مقدمه از امور در بار بصاحب نویسم زیرا که هر چه در
 خیال من اینجاست گذرد و شما اینجا بمان به عمل می آید بلکه بتدریج از آن پس من از تحسیر خود
 نجات می کشم گو یا با بر سطو بصیحت می کشم از آنجمله کی موافق ساختن تمام عمل در بار چه دو و رعایت
 آقا بودن و دیوان صاحب را اگر چه خودش شریف النفس است از آن خود که در دن همه وابسته بتدریس شماست
 من از اینجا هیچ ننوشته بودم که چنین باید کرد و چنان حالا سوا می نشان دادن غلطی لفظ که انهم در عالم
 تبخیر اتفاق است خیر دیگر بصاحب نوشتن خون لفظی بختن است حق تعالی شما را این قدر دسترس بدیده و در
 آن حسن سلوک و الفت که یاران با شما می وزند از شما حدیث گزاری هر یک بنظر رسد از گرم الی بن هم بعینیت
 بر آن تر صد آن بوده زن شاه و پیرا احواله با بوالعیش کنند در روز خوابه گو و فخر الدین بر کو و خواجه پیرا بی شاه
 مادر کرد و حسن حسن طال عمر ما بدی پوشیدند چنانکه محمد آقا نذر در بار در کلان خود رفت خوابه عبد الله اجم
 ظاهر نمیکند لیکن از صورتش نعم وافر دگر تراوش می نماید آقا صاحبان مخدوم و آقا صاحب خود ما خوش و
 مزاج حضور اقدس قسین صحت است چون من این وقت بخاستم و فرود آمده حضور بر نور دارم
 از طرف حضور و الا بوجوب حکم دعا و از طرف دیگر آن سلام میرسانم خطا ما بر سنگ در همین خط ملفوف است
 نزد امن و قاضی صاحب و امیر صاحب تا جوی نوی که بچهارونی تعمیر می شود و خواهیم رفت تا شام به نجاشی ما هم
 این صاحبان بخانه مراجعت خواهند کرد من بخانه میراث را آقا خان بسره اجم کرد و در **۱۴**
 گوهر در راج علوب و احترام بر سر محب که الله تعالی بعد اشتیاقا بختی نماید که پیر و ز که پانزده
 شب جمعه در روز دوشنبه بود و موافق قاعده ستمه عرضی عمومی با کافیه ای اسی تعمیر رسید و مشعر از
 حالات آن سه مایه کمالات گردید خطی که اسی آقا صاحبان بود نیز رسانیده شد این صاحبان بعد یکماه
 کامل در روز داخل جوی خود شده اند من هم پیر و ز بعد شانزده روز بخاستم آمده ام
 خطی که دوست آقا صاحب مختار سرکار فیض آقا صاحب عالم بهادری شان نوشته بود نیز بطالعه
 شان در آمد خاطر آن بزرگ جمع کرده باید داد در نیولا از قصص تازه این که اخیر سر و کتابی دارد
 موسوم با محار خسر وی در نسخه مذکوره صنایع شعری بسیار ذکر کرده از آنجمله ترجمه صنعت
 بختی خطی نوشته یعنی بر لفظی برابر خود لفظی هم صورت خود دارد مثل این عبارت درویشان
 درویشان چون پسته خون بسته پنهانی ببر بانی بیایند نیابند معلوم نیست که این عبارت متوجه
 طبع این خسر و است یا کافیه دیگری با آنجمله شخصی این عبارت نزد جناب عالی برده بود بسیار پسندیدند

و کلمه فدا بعتیان دولت صادر شد که هر کس بقدر استعداد خودش عبارت از متضمن این صنعت نوشته بیاورد یا این هر طرف دستی
نزد خلف صاحب مخدوم میرانشا الله جل جلاله هم دوسه خطی نوشته بردارد بدین طبع عالی نشد همچنین بعضی بجهت بیان عبارت های
غلط متوسط بعضی حاضر محفل معنی فرستادند لاله امارت لال هم دوسه عبارت نوشته برای اصلاح نزد راقم فرستاده بودند
احمد که نوشته معری الیه از اغلاط پاک بود و لیکن حضور پسند نشد همچنین جمعی از هند و مسلمان عبارت های
مربوط و نامربوط از دیگران نویسانده از نظر فیض اثر گذارند یعنی بنام خود و بعضی بنام همان شخص کنون بجز خود
است بندگان حضور را این نیست که عبارت باین صنعت نوشته بیاورد یا نه از آن کس که عبارت غیر بخواند و در
الطاف شود بلکه نویسنده آن بزور طبع خواننده هر دو برابرند حال این عبارت هم بعینه حال غزل اچھی بادشاه
ایران است که بزار باغ زال بر غزل آن بیچاره گفته شده بود ولیکن اینجا معامله بالعکس و داده یعنی غزل های
شعرا ی هند وستان همه از غزل و بودند و عبارت های یاران در تبه پست از عبارت نیست که نوشته شد بریر و ز
جدا بعد شما بود اما تکلیف تحریر نموده اند از وی و زویرین فکر اند هر چه بعد ازین سر انجام میابد نقل آن نزد صاحب
خواهد رسید درین مقام بقوله این است که عبارت ها خواه خوب نوشته شود خواه بد بگزیند نیست سندی است که
بفرمایش دیگر درین صنعت نگاشته آید مرضی عمو صاحب شما این بود که شایسته و شب و درین فکر تفتیش اوقات بکنید
لیکن من نگذاشتم که تکلف شما شوند اگر در اینجا تشریف میدهند مصافقه نیست آنجا در عالم حاضر باشی بحضور آقا
انقدر روضت کجا که اوقات تلخ باید کرد و دلیلی حسین علیخان صاحب دام مجده نیز دو عبارت فارسی و عبارتی
بزبان عربی نزد من فرستاده بودند با آنکه جناب مدوح دعوی درین چیز با نداشتن عین و دستی ریخته بودند و من
افعلی غلط نبودن جواب رفته ایشان متضمن تعریف این عبارت ها همین صنعت بحر زیاده و دم مطلب دیگر انگیز و چه
آقا صاحب خود و ما خیلی مبارکست بیاوردان قطع امید از حیات این در صغر کرده اند باید دید چند روز و دیگر نفس متعارف می
خدا رحم بر کند برخانه خدایی آقا صاحب دل میوز و با وجود آنکه از سانس و سنگینی آثار طالع حسب ظاهر از چهره ایشان پرا
نیست و اختلاط با یاران بدستور است لیکن نظر بحال طفل صغیر اند و بسیاری بجای خود دارند زیاده تیرت حال اجد
رسیدن خان صاحب از پکنه من پوری باید دید که صاحب در و درجی شما چه تجویز میفرمایند وقت رفتن شما را چه میفر
یا همین جا میگذرانند و دست این امر بعد رفتن صاحب الا جا به عو که مناسب آمد بود کرده خواهد شد **فصل**
خواجیه عالی قدر بلاغت آفرین سلامت پر یروز که با نزدیم شهر حال روز بهار شنبه بود عرضی شما شکر احوال شما
امی جد بزرگوار و در لفافه آن کتبوی همی راقم رسیده مجازا تخریر فرمودید چهار روز است پنج که با قریب نامی را که
خدا شکر جوان خوش سلیقه است نزد خانصا روانده ام که هم بحضور صاحب الا جا برساند لیکن چون از خط
خانصاحب که در پیچ و زده آمده بود و ترشح می نمود که حسب اطلب انوش پوری میشوند لذا آدام مذکور گفتم که راست
بخط مقیم مین پوری برو و با و تقید کرده ام که اول خانصاحب را برسد اگر آنجا باشند خط بخانصاحب بدو و الا خط
امی شما و خط خانصاحب و لیلهای سپیاری همه بصاحب بساند تا شما بصحون خط و رسیده بر سر هر چه نوشته ام بکنید

صاحب من آدم با همین انداز آسان کسی نخواهد آمد صاحب لا جناب لکزه پند مذموری است باورچی هم بعد ملاشت
درست آمد طعام گزینی و چند دستمال هر دومی برد و آدم با خود بطور گاشته هم دارد دست رو به مشا به میوه
مکن نیست که بنورده را یعنی شود اطلاع بقلعه و پیش این بنویسم که بعد بر دار را هم روانه کنم لیکن چون خبر رسید که
بسیار فعلی خانصاحب از کاپور کشتی نگار و قطعه بردار را فرستاده و متوقف کردم حالا باید دید که خانصاحب چندی نویسد
و آنچه از کار و بار دنیا نوشته بودید صورت نیست که از همه بهتر بودن صاحب طلال آید و هر جا که تشریف داشته باشند
بجسور صاحب الانساب بدست اگر این امر صورت امکان بند و نیابت برگزیده از نیابت سر رشته داری
پسندیده و لیکن بشرطیکه همراه خانصاحب مکن باشد باجاصل چون شاتعلقی نباتات خانصاحب بدید هرگاه تشریف بیاورد
همین گوید که نیابت تحصیل داری بگفته خود را برای شامقر سازند مضمون خط خانصاحب همین بود که بودند و در کمال
مکون فاطمه دارند با جمله بعد سه چهار روز بقیع که خانصاحب اخبار رسد و امری برای صاحب قرار گیرد و دیگر اینکه در خط خان
لفظ جمل که گذشتن روح شخصی بود آید مذکور او هیچ نباید نوشت خبر برای از جیف از زبان عوام معتبر نیست از جی
دلائل غیبت و غیره و نوشته باشد مضایقه ندارد و الا چه ضرر و مضامین عبارتیکه در لفظ جامه گذاشتن مثل آن
باشد هیچ صورت مناسب نیست هر چند این اصطلاح را کم کسی میداند لیکن بقرینه دریافت می تواند شد آید و اگر
بجو خبری گوش خور و بهتر نیست که ننویسند چه که اگر اصلی دارد و بعد دور و زشتا هم خواهند دید و اگر دروغ است
نوشتن آن خالی از قباحیت نیست و البته افتخار و تضرع نام شخص است اگر کینا به باشد بیست و قباحیتی ندارد و حالا بعد از این در
جای این یا کشته کشتی یا دلوغ کشتی و ترکی می نوشت باشد یا نام عبارت و ترکی باشد بلکه به جی می آید که کسی از این
و دیگر اندکی اظهار آن قباحیت داشته باشد و ترکی نوشتن بهتر است که احدی بران طلع نمی شود و شام خدا سواشی بی
در فارسی و هندی و ترکی سلیقه درست آید عربی هم اگر چندی باطنیان خاطر توجه آن خواهد شد و دست خواهد شد
و دیگر خیریت از حضور رافد حسن اربع و عاریسد حالا لایق رتبه باقا صاحبان باید نوشت بیشتر برای کسانی که بقیعها
نوشتند چندان ضرر و زیاده ندارد و دست اند بسلام هم خوش میشود و الله تبارک و تعالی بفرمانش اینی **فقط**
سلک آمد یا صاحب الفضل و الرشاده بعد از این مخفی نماید که مکتوب و لغو از مرقوم هم بیست و بیست و اول تسبیح بخوری بر سر ز که
چیشته و تحمل که است و پنجم شهر حال بود و بهره افروز و معلول گشته غیبه انتظار را به اهل مکتوب و در کنار نهاد و چه محجب که
درین مهادتفاق و در و لشکر صاحب لا جا به بگفته خانصاحب مکتوب نشان نیز افتد و طریقی دولت ملاقی نماید و بقیع
یعنی شما خانصاحب را بنیدید و خانصاحب اندک آنکه پول جمع شده شامز و در شکوه آباد بیاید معلوم است که بشود
این مردم و قاعده ستمه سرکار اگر نیز مخصوص این صاحب طلال نیست این خود و بیستی است که بهر چه قدر است و آن
میرسد اضطراب و تعبیل و دین و مقام صرف ندارد و لیکن چون روز اول دعوت است بر قدر که لقمه بماند و در زیر
منو و میزبان شیره است غولهای مشاوه گذشته امرو و زواله مانده شامی نویسد و همین خط امرو و زواله جمیده است
و شامه حال هم نزدیک است لیکن من تا امرو و یک شعر مکتوبه ام هر چه بعد از این می نویسد بماند شامه خانصاحب را

صاحب من آدم با همین انداز آسان کسی نخواهد آمد صاحب لا جناب لکزه پند مذموری است باورچی هم بعد ملاشت درست آمد طعام گزینی و چند دستمال هر دومی برد و آدم با خود بطور گاشته هم دارد دست رو به مشا به میوه مکن نیست که بنورده را یعنی شود اطلاع بقلعه و پیش این بنویسم که بعد بر دار را هم روانه کنم لیکن چون خبر رسید که بسیار فعلی خانصاحب از کاپور کشتی نگار و قطعه بردار را فرستاده و متوقف کردم حالا باید دید که خانصاحب چندی نویسد و آنچه از کار و بار دنیا نوشته بودید صورت نیست که از همه بهتر بودن صاحب طلال آید و هر جا که تشریف داشته باشند بجسور صاحب الانساب بدست اگر این امر صورت امکان بند و نیابت برگزیده از نیابت سر رشته داری پسندیده و لیکن بشرطیکه همراه خانصاحب مکن باشد باجاصل چون شاتعلقی نباتات خانصاحب بدید هرگاه تشریف بیاورد همین گوید که نیابت تحصیل داری بگفته خود را برای شامقر سازند مضمون خط خانصاحب همین بود که بودند و در کمال مکون فاطمه دارند با جمله بعد سه چهار روز بقیع که خانصاحب اخبار رسد و امری برای صاحب قرار گیرد و دیگر اینکه در خط خان لفظ جمل که گذشتن روح شخصی بود آید مذکور او هیچ نباید نوشت خبر برای از جیف از زبان عوام معتبر نیست از جی دلائل غیبت و غیره و نوشته باشد مضایقه ندارد و الا چه ضرر و مضامین عبارتیکه در لفظ جامه گذاشتن مثل آن باشد هیچ صورت مناسب نیست هر چند این اصطلاح را کم کسی میداند لیکن بقرینه دریافت می تواند شد آید و اگر بجو خبری گوش خور و بهتر نیست که ننویسند چه که اگر اصلی دارد و بعد دور و زشتا هم خواهند دید و اگر دروغ است نوشتن آن خالی از قباحیت نیست و البته افتخار و تضرع نام شخص است اگر کینا به باشد بیست و قباحیتی ندارد و حالا بعد از این در جای این یا کشته کشتی یا دلوغ کشتی و ترکی می نوشت باشد یا نام عبارت و ترکی باشد بلکه به جی می آید که کسی از این و دیگر اندکی اظهار آن قباحیت داشته باشد و ترکی نوشتن بهتر است که احدی بران طلع نمی شود و شام خدا سواشی بی در فارسی و هندی و ترکی سلیقه درست آید عربی هم اگر چندی باطنیان خاطر توجه آن خواهد شد و دست خواهد شد و دیگر خیریت از حضور رافد حسن اربع و عاریسد حالا لایق رتبه باقا صاحبان باید نوشت بیشتر برای کسانی که بقیعها نوشتند چندان ضرر و زیاده ندارد و دست اند بسلام هم خوش میشود و الله تبارک و تعالی بفرمانش اینی **فقط** سلک آمد یا صاحب الفضل و الرشاده بعد از این مخفی نماید که مکتوب و لغو از مرقوم هم بیست و بیست و اول تسبیح بخوری بر سر ز که چیشته و تحمل که است و پنجم شهر حال بود و بهره افروز و معلول گشته غیبه انتظار را به اهل مکتوب و در کنار نهاد و چه محجب که درین مهادتفاق و در و لشکر صاحب لا جا به بگفته خانصاحب مکتوب نشان نیز افتد و طریقی دولت ملاقی نماید و بقیع یعنی شما خانصاحب را بنیدید و خانصاحب اندک آنکه پول جمع شده شامز و در شکوه آباد بیاید معلوم است که بشود این مردم و قاعده ستمه سرکار اگر نیز مخصوص این صاحب طلال نیست این خود و بیستی است که بهر چه قدر است و آن میرسد اضطراب و تعبیل و دین و مقام صرف ندارد و لیکن چون روز اول دعوت است بر قدر که لقمه بماند و در زیر منو و میزبان شیره است غولهای مشاوه گذشته امرو و زواله مانده شامی نویسد و همین خط امرو و زواله جمیده است و شامه حال هم نزدیک است لیکن من تا امرو و یک شعر مکتوبه ام هر چه بعد از این می نویسد بماند شامه خانصاحب را

درین روز در طبیعت من اندکی ناسازی باشد و شبش نیکه من چون اندک اخراج طبیعت از جا و اعتدال می نیمم و دو روز طعام بخورم و از علای معده سستی ضعیف تر و ولیده می شوم من بار هم بین اتفاق است و دیگر تجویج وجوه چاق و تندتر ستمم بر رسیدن از صاحب والا مناقب بزرگای تهرانی درین سفر و گذشتن کباران پرتجا شد رویه که ایه قصدت سر در پیمشان بابر و سبزه درون تهرست آقا هم ازین حرکت خوش میشود و چنین کس را منور میدانم کی مداخل مردم متوقف بر تنگی مصارف آنهاست چنانکه کثرت آن مختصر در اخراجات شان هر قدر که آدم نمکدل واقع شده همان قدر اوقاتش در خرابی میگذرد و در خارج دستان پیوسته با قدر تمام سیر سبز و بیشتر زمین است و قصد آن بسیار کم سرفاقت است که آدم را خود را با محارف بگذشتل سیر کند و بدینا که ده هزار باشد در عالم شبنم بدریا اندازد و هر قدر که بسایکین بدید یا مصرف خود آرد و داخل سرفاقت من این قدر که برای پول شکوه آباد اضطراری می کنم نه ازین راه است که آن پول در نظر من حقیقی دارد لیکن برای آنست که خاطر زرگان را طمانتی دست و دلباختا صاحبان مخدوم و مکرم نیکویت اند سلام می فرمایند و اقا صاحب خود باینر و حضور بر نور دعا ارشاد که ده اندوز با هر سنگه بگوئیم مستند من نجاس در خانه شاد و رخصت است امروز حاصل شدن خط ایشان متعجب می نمایم اگر چه ایشان درین قید و نیستند که جواب خط شما نویسد همین که می شنوید که خط طبری شما نوشته می شود جانوقت می نویسند لیکن چون تکلف نیست شما هم کار با صحبت ایشان دارد انتظار چه ضرر و مضونی که در خط پریر و فرشته شما بود و در ملا خطیه موده مرور و مدحه جواب آن کرده بود لیکن من چون همی پیش دارم همین وقت که چارگی بری روز هم مکشتم است متوجه می گردم شاید خط میر صاحبان خط بیاید اگر پیش از رها فاده دست نمودن آنرا بفرموده و الا در خط آینه دو خط خواهد رسید و هر چه خواهی با کمال من سبک کند تا خط بخت منطوقم شانزدهم دقیقه شصت و شش جری دیر و ز که نوزدهم شهر صدر و روز جمعه بود ظرف عصر رسید به جهان جهان خوشدلی با فرودخت از جمعه روز چشمم بر راه بودیم باعث ویر کشیدن در خط دریافت می شد بر قدر که تا مل میگردیم این عقد دیر و ز از خط صاحب حل شده که تصور بر کارهای داک بود لیکن این قدر خطا بنده ما زمان هم ثابت است که برای قلت مر این بلا بر مرشتا فان مکاتب نیازل که دید چون خود در مکتوب مثبت خطای خود شده اید زیاده ازین چه نوشته آید بلکه انعقد تحریر منی اراده و قصد اتفاق افتاد و آنچه در ترمیمه حال سطر منی متنصن خدمت بر کارهای داک و دعای بدر حق شان بود آینه از آن آفتاب ضرورت گاه هست که خط برست کسی میفتد و بلا حفره و اگر ده بخواند بلکه خدمت احدی در خطوط کیفیت ندارد و اگر باشد مثل شاه پیر از اولی برای قایل بجز ترار باید و ادب بیشتر غریبا که مرسل شده بود رسید آن درین خط دیده شد و خاطر مطمئن گردید حالا غریبای دیگر بعد ازین خواهد رسید مجموع غریبا را تا رسیدن جناب مخدومی خان صاحب با احتیاط تمام نگاه باید داشت بر گاه تشریف بیازند در حاشیه دیوان فضل آن بر و اید و حقیقت پیشکار بیابان است که اگر سوائی آن امر دیگر برای صاحب تراذنه پذیرد و بهتر این است که پیشکاری برگزیده خان صاحب باشد تا هم سعی کنید و من هم بخان صاحب نوشته ام و اگر این بفضل صورت پذیر نباشد از نیابت فتنی صاحب پیشکاری برگزیده می مر از اینجا صاحب تهرست مرزای موصوف هم در توفیر و مکریم صاحب تصور نخواهند کرد و در دست صاف باطن نیک نهاد و مدانه من و اورا هم

بہارِ بکاشد یعنی
بسیار بکاشد

او را هم بسیار دوست میدارم و او هم با من محبت شدیدی دارد و خلاصه از تفصیلات صاحب کلکته بهادر که از روی تو صاحب کلکته
 شد چنین به ثبوت رسیده که اگر رکنه خانی می بود بشما تعویض می شد و حالاً هم تو فتح است که هرگاه کسی از تحصیلدار
 مستغنی گردد یا بر سر قصورگانی غزل و مناسب آتشها را بجای او منصوب سازند الحاصل شرف و نزرگی با یکس از
 بطن مادر نیامده است این همه تحصیل است و ترقی و منزل دنیا نیز همین ل دارد و زوال خیال ترقی نمایان است
 همان باز بچه طفلان است که بعضی عده را در کنار وایها نشسته خود را امیر عظیم الشان قرار میدهند و برای کینه و دایه و قابل
 و غلام مشایرهای عده که لائق امرای عظام باشند تجویزی نمایند مختصر که هر کم و بیش مشابه و منصب خیال نموده با فضل بر سر کار
 شوند اینده نهیده خواهد شد با اعتقاد من ازین نیابت و غیره اگر که ام عهده حاضر باشی بخود صاحب والا نشان قرار گیر و صد
 درجه تیر است زبانه خیریت محسن احسن و دیگر اطفال همه خوش و خرم اند خطای خان صاحب سرباز میرسد خوانده و چسپانیده
 باید فرستاد و ترقی نهال بوستان عقل و حکمت دستاره برج اقبال و ذروت سلک الله تعالی بر ریزد که شنبه غروب پنج اثنای
 شنبه بجوی بود عرصه شاد خطی که اسی بن بود در حویلی نخاس بین که از حضور باین تقریب که فردا در مشاعره است
 رسیدم بمطالعده در آنجک اتفاق جدی نمائیز آن روز از صبح همین جات شریف داشتند بلکه عمومی کلان نیز با جملة حالات
 افاق وفاق بودن مرزا ابوالحسن خان صاحب در سر کار کلکته بهادر و دیگر کیفیت خوشش ایشان با شما و زقن از شکوه آبا
 بشکر بنابر دیدن حضرات همه در پانت شد الحق که ابوالحسن خان اوم لی بد و مرد و صاف و درستی است و سواي این باید
 که این کس خود خوب باشد زیرا که خوش صاحب صفات نیکو است طرف ثانی اگر نیکی نخواهد کرد احتمال بدی هم ضعیف است تمام
 عمل که مشتاق شما بود همه که مرزا ابوالحسن خان نیستند پس نیک رفتار می شما کار خود را که دافین صدافین بر حال کرد و الضلع
 ده بر گزیده سعی و شفقت کسی بدست آید و خلاف مرضی خان صاحب باشد قبول نباید کرد و در ضلع دیگر بطریق آنچه بدست آید باید کرد
 مرا این مضمونی تعیین حاصل شده که شما انچه می گویم همین خواهد کرد و بدست که صاحب فهم درست و مالک مرتبه بلند خدا و دادکاری
 نمی کند که زبان یاده گویمان در حق او دراز شود اگر چه بهود شما با اعتبار بخت و اتفاق است و می درین مقام چمی تواند کرد و
 لیکن با بجای خود چنین قرار داده ایم که اگر هم ترقی پس می صورت بند و خلاف رضای خان صاحب که مضر باشد با قبول نیست لیکن
 تا و قیله خان صاحب خود مستغنی نشوند و بجای دست از نوکری کلکته موصوف بر نوازند برای شما برگزیده ترقی که ممکن باشد چه نصایق لیکن
 با دوستان خان صاحب دوست و با اعلی ایشان دشمن باید بود و صفت ادیت همین است پس دیگر این که درین شهر چیک بی پر
 خیلی هنگامه آرائی کرد و مولای یکم تخریف نشانده خان صاحب سواي زن میر محمد قی که بمزرا احمد نامی نشانک صوب شده بود صاحب
 یک و تخرودیم سیال و یک پسر شربت میده شده و زنده سالکی با غیره من مبتلا شد با وجود نیا پیشتر سید بار و آنها برآورده بود یکبار که چاک چاک
 در دو سالگی دو بار بلجهای بزرگ بزرگ این بار که چیک برآورده و بعد دوازده روز هر دو پیش از دیدن طاعن شد و رنگ رو سیاه و دست
 و بالنج بود اگر نزنده هم می ماند بر تراز مرده شده بود از صورت او بیمار داران حتی پدر و مادرش میلزیدند و عرض کرد که چاره
 روزش از بیم این بیماری جان بحق تسلیم کرد و عجب داعی بر دل پدر و مادر گذشت و تخرود پیش بهم و آنها برآورده بودند
 باری آنها جان سلامت بردند و انچه در خصوص کلیات خان صاحب موصوف نوشته ام که اگر نزنده و تو میصحح باشد

محمد زکریا و محمد
 اشرف داد

بی پستی

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

پول گرفته نزد شخصی که از طرف عامل شکوه آباد و رانجانی باشد بریان صورت مینست که به منوچهر است که کاتبش یکد و جا
 حرنی یا غلطی قلم انداز کرده باشد لیکن هر کتاب بعد از درین اشتغال شخص محقق بمطالعه آن صحت می یابد آنچه مراد از کتاب
 است اینست که آنچه گفته شخص در نهانهای دیگر باشد درین نسخه هم باشد چون نسخه نو که نوشته میشود و از روی نسخه اصلی که نزد خالق
 است نقل گرفته میشود یا از روی نسخه دیگر که از روی نسخه مملو که خاندان صاحب نقل شده و بعد نقل معمول است که نسخه را برای
 تصحیح بخدمت ملازمان مدوحت می آرند در تصویرت خاطر من جمع است که نسخه مذکور صحیح خواهد بود و این صحت آنکه شما میجوید
 موقوف بر طرف ثانی است این مردم غلطی را چه میدانند این کاری یعنی شناختن ستم و صحت تعلق با هر یو دون شخص بلغث
 محاوره زبان را در آنجا اصل اگر خریدن دیوان منظور باشد آن شخص که در لکنه از طرف لاله صاحب یارای صاحب
 می باشد بنویسند که چهار ده رویه نزد من برساند تا من کتاب را با و برسانم زیاده و در خانه شما همه بزرگ و کوچک اندون
 و بیرون سلامت و خوش اند **فصل ۲۱** عندلیب گلزار فصاحت و بهای شهبان بلاغت سلمه امدا العزیز
 شنیده به شنیده که درین طرف ایام صبیبه جوان میرزا غازی الدین حیدر بهادر پسر بزرگ جناب عالی دام اقباله
 کدام مرض جانستانی عازم تاشاشی خلد برین گردیده و از رفتن او غمی که شورش من غیر کنایش ندارد و والی که بیان
 آن در عجم جا و دان با برآه خالقه گذار و نصیب جد و پدر است حاصل ازین تحریر آنکه امر دوز و کوکبی و وزیر زده حضرت
 صاحب عالم و عالمان مرزا اسکندر شکوه بهادر دام اقباله نیز برای تادیبه مرا هم تعزیت بخانه پدر میت نشسته رفیع فرما
 شده بودند وقتیکه بنین مبارک قریب بدر وانه چوئی طرف ثانی رسید آدمی زود تر بر طبق تعلیمی که از اول یافته بود
 ویده با فاخته کرد و صاحب خانه پیشش برادر دیگر که شمس الدوله و نصیر الدوله و جعفر علیخان و کاظم علی خان و محمد علی علیخان
 حسین علیخان باشند و با یاسی والد بزرگوار بروایتی یا بحسب اتفاق آنجا بودند و نداده سر تسلیم خم ساخت و دواشرفی نذر
 گذراند و بنچین هم یک ازین جماعت دو دواشرفی پیشش شنیدند الاحسین علی خان بیک اشرفی التفاد و زید من بعد
 حضرت پیر و مرشد برحق که همان فرمودند که بنین را بنین بگذارند تا بهای این جماعت اندرون قدم رنج و فرامیدند و آنجا
 و دیگران برق چشم که امان گرفتند و حضور را سواری پیش جلوه گمان تا بکنار فرش بر زمین بعد ملازمان و الا را بچند
 جادادند و خودشان بقریه دست بسته استاده شدند بندگان اقدس با اشاره ابر و حکم شمسندادند تا بعد تسلیم به یک
 بجای مناسب زانو نه کرد و پشت و وقت شستن حضور پر نور بر سرند صاحبخانه دوششرفی دیگر گذراندیم گمتری کجاست
 اتفاق افتاد و بعد از آن حضور بدو کلمه مخفی که این الم را پایان نیست دل چنین منجاست که بقریب شاد می درین خانه
 بسایم لیکن با مقدر تیزه نتوان کرد حق تعالی شمار ابر سر من زندان از جوهر سلامت و انار از بر سایه لطف شاهچهر
 و از رسا نداقتصار نموده فرمودند که چون در تعزیت بسیار شستن خلاف قانون است حالا من میجویم شمس الدوله و از
 طرف برادر کلان عرض کردند که از شرف آوردن حضور اقدس سرفرازی را مادم فلک الافلاک رسید آنچه پرورش
 ولی نعمتان بحال غلامان و خانزادان میبایست از حضرت والا بطلب آمد لیکن با بار از نسبت پیش کشیدن گشتیها که
 مجبوری و عالم تعزیت خلاف رسم ادب عمل کرده سر خجالت پائین ستار شده که در عالم اتحاد این کلمات ضرورت

نسخه منوچهر و کاتبش
 ای که در شستن کاتبش
 معصوم بنی کاتبش
 نادر بنی اودا گردان

عزت بنوین شریف
 نودن خوشان مرده
 این جماعت است
 غازی الدین حیدر
 بیک بیک
 و حسن سکندر

می توانم دید و اصلاح کرد و لیکن درین روز با که صیقل فرصت است دوسر روز خواهد کشید و تحریک غزل عمومی شما سیر
 باید رسانید و دوزخ نو که در روز چا و نیکه ام بخیرت فرستاده شد نقل آن بردارید و این کاغذ را نگه دارید و بر کاغذ دیگر کاغذ
 این دوزخ و دوزخ غزل تازه که پیشتر بخیرت رسیده است نوشته بگذارید من از دست مرزا حاجی نجات یافته نرو شما می بینم
 و این کاغذ و آن کاغذ هر دو را خواهم گرفت و جناب آغا صاحب برای شما وقت شام شیر فالوده درست کرده اند شاید
 دو کبه می پیش از شام برسد و اینجا اگر کبه چرخان نفرستند پس تعجیل در طعام بکار نخواهند برد و تقریباً پنج شیر فالوده این شد
 که شب وقت تو اضع شما گفتید که من خبر خورده ام و من در دست شستن ام را که دم باز شما گفتید که حاجت بدست شستن است
 قدری از شیر فالوده خواهم چشید بین حرف باعث دریافت شدن فرط رغبت طبع شریف بشیر فالوده گردید و زیاده خیریت
 رفقه یا همین گلشن دولت و اقبال و مسیح و دومان غر و اجلال سلک الله تعالی بعد اشتیا قها واضح با دو خط بخت نط
 مغفوف عرض می جناب قبله و کعبه در مسجد اعیان مرکز دایره وصول گردیده بجای مسرورم ساخت که در برابر سال بلکه
 زیاده هم شش نمی توان داد آدم بر مطلب در محبت و طمانت شما که شک آر و کافرت زیر که با وجود صغر سن و بدی
 زمانه در مردم اغیار رقتید و همه را از خود ساختید و از بیانات صغر و قول انواع افامی و عقارب در بارش صلح من پوری
 تر رسیدید و با وصف قوت منصب مرجع الهی انجا شد بدو دین و صداقت خود را تقدیر دین شین صاحب و الا جاء سید
 که او را بر سر عنایت آوردید تا اینکه تحصیل داری برای شما مقرر شد لیکن خانه صاحبان بورد و اباد که رپوت را قبول نکردید
 در مصورت تصویر در محنت شما نه فوری در عنایت آقا بطهور میوست ازینجا ثابت شد که بر چه هست اتفاق است دولت
 دنیا تعلق با اتفاق و بخت دار و همچنین افلاس میست گزین را با همان دوزی و ندیدنت زیاده از روزی با نند که شما
 بحسب سلیقه و طوطی و سله در لیکن اگر خرج براد شما گردد و مجبورید هرگاه انجمنی ثبوت پیوسته باشد که پیش از وقت و پیش از قسمت کاری
 برینی آید پس این بیابان گردی و صحرا نوری چرا آنچه بوده است برای ترقی بود و نه برای سی رویه که زیاده ازین در خانه شما
 برای شما متصور است آنچه شد شما اصلاح وقت فقیر و زبران شما همین است که با تامل نوکری را گذاشته انجا بیاید و کاشا
 قدرت الهی بکنید شاید دین انقلاب که وقت اتفاق افتاده است چیزی مقصود شما هم باشد و آدم غیر از باعث سفارش
 بعد از جماعتی نموده اند و در سر کاف صاخر و بار و زرشان نور و زرشان لیلیه القدر است شما چه تقصیر کرده اید
 که برای شما این قدر هم نخواهد شد و الحال در لکنهم هم صورت اول باقی نمانده و زرقای انکیر و نوکران جناب عالی و انقباله
 همه با هم شیر و شکلا ند هر کس هر جا که خواهد بود و با هر که خواهد بشیند مانعی نیست فرض کردیم که انجا هم برای شما همین سی پر پی
 مقرر شد و ترقیاتی که مطلقاً نیست صورت نه بست بازی رویه لکنهم برنچاه رویه انجا تریج دار و از زبران گان برادران
 دوزخ زمان جدا بودن کم مصیبتی برای من نیست بهر حال هر چه شد شد حالا صلاحی به ازین نیست که بنخیزید و بیاید جا
 شما که وقت از دست میرود و از گرانکار امی بعد از ار اشتیاق مخفی نماند که حالا طاعت طاق شد دل شتاق دیدار
 شماست یا اما انجا طلبید یا خود بیاید یا مثل رعد جادو یا بشام جادو یا شهای سحر یا بمید که هرگاه نخواهیم که انجا بیایم پروا
 چه دلشود یا نه خیریت خرد و کلان در خانه قرین خیریت بوده شکر الهی بزرگان و انتظار قدم شما دارند رفقه

اصلاح کرد و لیکن درین روز با که صیقل فرصت است دوسر روز خواهد کشید و تحریک غزل عمومی شما سیر
 باید رسانید و دوزخ نو که در روز چا و نیکه ام بخیرت فرستاده شد نقل آن بردارید و این کاغذ را نگه دارید و بر کاغذ دیگر کاغذ
 این دوزخ و دوزخ غزل تازه که پیشتر بخیرت رسیده است نوشته بگذارید من از دست مرزا حاجی نجات یافته نرو شما می بینم
 و این کاغذ و آن کاغذ هر دو را خواهم گرفت و جناب آغا صاحب برای شما وقت شام شیر فالوده درست کرده اند شاید
 دو کبه می پیش از شام برسد و اینجا اگر کبه چرخان نفرستند پس تعجیل در طعام بکار نخواهند برد و تقریباً پنج شیر فالوده این شد
 که شب وقت تو اضع شما گفتید که من خبر خورده ام و من در دست شستن ام را که دم باز شما گفتید که حاجت بدست شستن است
 قدری از شیر فالوده خواهم چشید بین حرف باعث دریافت شدن فرط رغبت طبع شریف بشیر فالوده گردید و زیاده خیریت
 رفقه یا همین گلشن دولت و اقبال و مسیح و دومان غر و اجلال سلک الله تعالی بعد اشتیا قها واضح با دو خط بخت نط
 مغفوف عرض می جناب قبله و کعبه در مسجد اعیان مرکز دایره وصول گردیده بجای مسرورم ساخت که در برابر سال بلکه
 زیاده هم شش نمی توان داد آدم بر مطلب در محبت و طمانت شما که شک آر و کافرت زیر که با وجود صغر سن و بدی
 زمانه در مردم اغیار رقتید و همه را از خود ساختید و از بیانات صغر و قول انواع افامی و عقارب در بارش صلح من پوری
 تر رسیدید و با وصف قوت منصب مرجع الهی انجا شد بدو دین و صداقت خود را تقدیر دین شین صاحب و الا جاء سید
 که او را بر سر عنایت آوردید تا اینکه تحصیل داری برای شما مقرر شد لیکن خانه صاحبان بورد و اباد که رپوت را قبول نکردید
 در مصورت تصویر در محنت شما نه فوری در عنایت آقا بطهور میوست ازینجا ثابت شد که بر چه هست اتفاق است دولت
 دنیا تعلق با اتفاق و بخت دار و همچنین افلاس میست گزین را با همان دوزی و ندیدنت زیاده از روزی با نند که شما
 بحسب سلیقه و طوطی و سله در لیکن اگر خرج براد شما گردد و مجبورید هرگاه انجمنی ثبوت پیوسته باشد که پیش از وقت و پیش از قسمت کاری
 برینی آید پس این بیابان گردی و صحرا نوری چرا آنچه بوده است برای ترقی بود و نه برای سی رویه که زیاده ازین در خانه شما
 برای شما متصور است آنچه شد شما اصلاح وقت فقیر و زبران شما همین است که با تامل نوکری را گذاشته انجا بیاید و کاشا
 قدرت الهی بکنید شاید دین انقلاب که وقت اتفاق افتاده است چیزی مقصود شما هم باشد و آدم غیر از باعث سفارش
 بعد از جماعتی نموده اند و در سر کاف صاخر و بار و زرشان نور و زرشان لیلیه القدر است شما چه تقصیر کرده اید
 که برای شما این قدر هم نخواهد شد و الحال در لکنهم هم صورت اول باقی نمانده و زرقای انکیر و نوکران جناب عالی و انقباله
 همه با هم شیر و شکلا ند هر کس هر جا که خواهد بود و با هر که خواهد بشیند مانعی نیست فرض کردیم که انجا هم برای شما همین سی پر پی
 مقرر شد و ترقیاتی که مطلقاً نیست صورت نه بست بازی رویه لکنهم برنچاه رویه انجا تریج دار و از زبران گان برادران
 دوزخ زمان جدا بودن کم مصیبتی برای من نیست بهر حال هر چه شد شد حالا صلاحی به ازین نیست که بنخیزید و بیاید جا
 شما که وقت از دست میرود و از گرانکار امی بعد از ار اشتیاق مخفی نماند که حالا طاعت طاق شد دل شتاق دیدار
 شماست یا اما انجا طلبید یا خود بیاید یا مثل رعد جادو یا بشام جادو یا شهای سحر یا بمید که هرگاه نخواهیم که انجا بیایم پروا
 چه دلشود یا نه خیریت خرد و کلان در خانه قرین خیریت بوده شکر الهی بزرگان و انتظار قدم شما دارند رفقه

نماند

حلقه که در برج الاول پیش می آید دست میدهد بعد ازین خوابد رسید غزلها را یکجا حفاظت باید داشت وقت رسیدن این
 برست خود در حاشیه خوابید نوشت در فرستادن صاحب عالی شان شما را بشکوه آباد و ضعیف و مشرب تا مل مارند
 بعضی چنین می فهمند که وقت رفتن همراه خوابد بر ولیکن برای آنها بر صواب نیست زیرا که اگر این منظور داشتند
 عزل پیشکار اول و نصب شما در دیوان بوزر دینی فرستاد برگاه فرستادن مند در بوزر ثابت است همراه بردن کجا
 زیرا که کاروانان این لغو نیست و از لفظ جمع در دانا ملو فقیر صاحبان ایشان اگر نیز اندک گوید کس در میان این فزونه متصف
 برایش نباشد و نیز بعضی فرستادن بشکوه آباد و ملو لیکن تا وقت بودن خود جدائی شما از فرط شفقت و محبت نمی پسند
 این رای باز برای اول است لیکن همین قدر مقام اعراض است که صاحبان اگر نیز را با فرزند خود بهم این محبت نیست
 که کار سرکار را برای خوشی خاطر خود مطلق گذارند و در اینجا سیکه باید رفت نرفتند مگر و قتیکه در بودن او پیش پدر
 حکمی باشد شفتش بحال شباهین در جیت لیکن اگر حکمی نمی بود هرگز نگاه نمی داشت ظن غالب این که شما را تقویض
 صاحب خواهد نمود تا او نیز همین عنایت بحال شما داشته باشد اگر چه بد مزاجی صاحب نواز بر گشاید میشو ولیکن بجز این
 با یکدست خود درست میباشد شاید که میان صاحب لا ساقب عالی شان و صاحب که می آید دوستی زیاده از ان
 باشد که هر دو را با دیگران حاصل دم از طرف خود مقصد هر کسی نشود که دانیان او را بنا دانی رسوا کنند گونا دانی چند
 خرد بر دیگر نه سواي این هر چه میشود و بحسب بخت و اتفاق تصور باید نمود شجاعت همین است که از شما بعل می یافزین باد
 و پس از حضور اقدس عابد سر **ر قع ۳۱** بلاغت آفرین من صاحب کلان بر و ز جمعه یافزین به حضور خواهد آمد هنوز
 مبهم است تا دوپهر معلوم خواهد شد اگر روز دوشنبه قرار می گیرد و جمعه جلال با و برجی را نیز در شمار دانه میگویم که کار و حساب
 ضروری حسب و نحوه خرید می یارد و فردا شام مشغول طبع شود یا فردا صبح حاضر شده مواد طبع را سراسر تمام و در شام نیز
 و اگر روز جمعه معین شد اینجا هم ضرورت طبع دایمی خواهد شد در صورت شخصی از اقارب یا اویا پیشتر که در طبع شدن
 نامبرده باشد خواهد رسید اطلاع بکلام آمد **ر قع ۳۲** خواجۀ العیوب من جز و دیگر بخت میرسد باید گرفت
 و جز و اول حکم کالای بدیشین مالک بقصر شاد باید کرد و چهار پیر سر زرم گرفته و در پیر بایان کور یا بدیند و در و پیر شاه
 علیخان ارمان خلعت باید داد و از خان مغرب باید پرسید که خطیر و زده که در امام بازه مرططی صبا برده بودی بکدامی
 زیاده خیریت دوی مذکور گری بسیار که دور و دور خودم امر و ترک کرد و تم غار حسب این وقت شسته اند یک بهل
 باتفاق دو کس بدواز ده روپیه تا اگر آباد انفصال فیه بلبان درین فکر است که شخص چارمین هم بهر ساند اگر او
 و فردا بهر سید خوب است و الا همین که کس اتفاق و زنده برده می افتد چون این کتاب هنوز ابتدا ندارد و لهذا
 ابواب و فصول آن را بهر فی مقید تحریر نکرد ده ام و قتیکه خطبه و هر چه بیج آن نوشته میشود و آنوقت سر خما
 چندان دشوار نیست **ر قع ۳۳** میرزا سی میرزا لایان خواجۀ صاحب عالی شان خط برای والد ماجد شما میرسد
 این ما در عالم تنهایی خوانده بمطالعۀ عموم صاحب خود در آورده صبح بریزند و در خطوط غامگی پیچیده در واک پیچید
 زنا نظر دیگری بران نیستند اطلاعا نوشته شد زیاده خیریت **ر قع ۳۴** میرزا سی میرزا عالی خان دانی ملو سید

۱۰ مراد از دیوانه بزمین
 ۱۱ و شریف بنی مشکلی
 ۱۲ و عین نجف و قوت
 ۱۳ و عین نجف و قوت
 ۱۴ و عین نجف و قوت
 ۱۵ و عین نجف و قوت
 ۱۶ و عین نجف و قوت
 ۱۷ و عین نجف و قوت
 ۱۸ و عین نجف و قوت
 ۱۹ و عین نجف و قوت
 ۲۰ و عین نجف و قوت
 ۲۱ و عین نجف و قوت
 ۲۲ و عین نجف و قوت
 ۲۳ و عین نجف و قوت
 ۲۴ و عین نجف و قوت
 ۲۵ و عین نجف و قوت
 ۲۶ و عین نجف و قوت
 ۲۷ و عین نجف و قوت
 ۲۸ و عین نجف و قوت
 ۲۹ و عین نجف و قوت
 ۳۰ و عین نجف و قوت
 ۳۱ و عین نجف و قوت
 ۳۲ و عین نجف و قوت
 ۳۳ و عین نجف و قوت
 ۳۴ و عین نجف و قوت
 ۳۵ و عین نجف و قوت
 ۳۶ و عین نجف و قوت
 ۳۷ و عین نجف و قوت
 ۳۸ و عین نجف و قوت
 ۳۹ و عین نجف و قوت
 ۴۰ و عین نجف و قوت
 ۴۱ و عین نجف و قوت
 ۴۲ و عین نجف و قوت
 ۴۳ و عین نجف و قوت
 ۴۴ و عین نجف و قوت
 ۴۵ و عین نجف و قوت
 ۴۶ و عین نجف و قوت
 ۴۷ و عین نجف و قوت
 ۴۸ و عین نجف و قوت
 ۴۹ و عین نجف و قوت
 ۵۰ و عین نجف و قوت

درینو لاشینده شد که خان صاحب کرمفرمانج الدین حسین خان بنواهند که از نوکری دست بردار شوند اگر این حرف معروف
 بصدرت باشد و بنویسد که ایشان بمن ممل آوردند و استغفای شان پذیر شد شمایز نوکری را بگذارید آنچه مقصود شماست
 بشما خواهد رسید خدا کرم است یکنامی از دست نباید داد اینجا رسیده با هم مشوره خواهیم کرد و اگر خان صاحب بمانند
 شما هم بمانید تعیین که شاپیش از نوشتن من چنین خواهد کرد من هم از طرف خود حرفی نوشتم زیاده خیریت رفقه
 خواجه خواجهان و میزرای اصفهان سلکمه الله تعالی خط اسمی خواجه قطب الدین صاحب سر باز میرسد بطنع گرفته ملفوف
 خط خود روانه فرمایند چون خط مولوی میر علی جان جواب خط من بود و فرصت هم دست نداد لهذا خط برای ایشان بعد از
 فرستاده خواهد شد امروز همین که از دریم و امیر و خان میرانفاد الله خان صاحب میر و هم فردا پس فردا اینجا خواهیم
 بود این بار توقع سفر نیست آینده یا قسمت رفقه خواجه صاحب والا قدر منبع الکمالات من این وقت
 آقا صاحبان کرم مطلق نشان را میان صاحب یاد فرموده اند چون در عالم رفاعت برس مجبور است چار و ناچار
 باید رفت لهذا نوشته می آید که امروز من هم شام نزد شما بلکه ازین زود تر میرسم و شب با بنجامی خواهیم فردا و شام
 امیر صاحب و مرزا محمد صاحب بخدمت آقا صاحبان می آیم و جلسه معقولی می شود بنا بر اطلاق نگارش یافت لفظ
 پرستان بابا و فارسی مفتوح و رای بی نقطه کسور سین بی نقطه ساکن و مای و نشت و الف و نون که به منی جای
 بودن بر پیرا در اشعار ریخته و افسانه های آید در برمان قاطع باید دید معلوم نیست که در فارسی هم صحت دارد یا ساخته
 اهل بند است و از دور و قریل کو چک از راه رفتن مغد و رو فیل کلان را فیلبان بی اطلاق برای آوردن میشکه
 یا چیز دیگر از قسم چاره برده شام خواهد آمد لهذا اسب برای سواری مرزا محمد صاحب میرسد و آدم بخانه میر محمد تقی خان
 زقبه است ایشان هم می آیند و اگر پیش از رسیدن آدم بخاس زقبه باشند بخدمت خواجه در خان صاحب طرفین لباس
 باید نمود که اسب خود را عنایت فرمایند بر صوف را اینجا رسانیده برخواست زیاده خیریت رفقه خواجه نامی خطا
 بوجاق بدید با هر آنچه گون بچون بیار نیلگرم فیضت کوک فی تو یاش مرزا جعفر صاحب فی کوزناتی فی مشتاق
 بار لار تامل سیر کوششی فی تابش رنگیز بختاب قبله و کعبه فی فیضه عرض باید کرد که بدیر و سه فیل برای سواری بعضی اشخاص
 بار آورده شنیدن غنای میر معلوم ضرورت زیاده خیریت رفقه خواجه ابو الحسن دریافت نمایند که بادی کرامت
 مارا دیدید شما ندانید که همین محو زاده من اسحق ولی الله دست دیگران هم هستند بخت بر میبمان بر نهانی است +
 شاید که چنگ خفته باشد + این همه از آثار تحویر نقیست چایا باید که اندر ختم خود را با خطا بنویسد که درین شادی حرف
 کرده آید اگر خواسته باشد که بکلمات چرب و شیرین روغن قاز مالیده پنج ندید دست بردار نخواهم شد و ما چه
 سیدانم که شاد و آید باید از هر جا و هر طور که بدست آید پول بیارید که مارا کار بار قص و سدد است پلا و شمارا بشما
 بخشیدم زیاده خیریت رفقه خواجه نامی صاحب سلکمه الله تعالی نزد اصحبی بختاب قبله و کعبه یعنی جد امجد خود
 عرض باید کرد که پیش از سپهر یک نیل آمده زیر نیلگه استاده شود تا بر وقت محنت انتظار بلامی جان گرد و دوسن مشب
 نمی توانم ام فردا وقت سپهر ستمه این آمده علی هم سوده از میان حاجی گرفته باید فرستاده و چند دانه بسیاری هم

سله بعضی گرفته ای
 بند کرده ۱۲
 اسب جلگه کتاب به الوان
 کو چند روزگی و اسبی
 به چند و تنم که فیضت
 آسمان کی آفتاب
 میرزا جعفر صاحب
 ادسکی بکشی کی کشته
 بن بی تامل اسامی
 کی سپرد که دهم ۱۲
 حله بخت غار
 باید که کتاب از بیست
 دانه

هم بدست رستم نرسید زیرا که خیریت رفعت خواجهاطیر صاحب دریافت نمایند که این وقت از حد نیز فراتر
که بلا طبعیدم فرمودند که پس خرد اواب صاحب اول صبح اینجامی آیند و فردا ضرورت تحریر و انتخاب صلاح و اوقای خواهد بود
ازین جهت هرگز وقت صاحبانجا مناسب نیست این هم برود دیگر بسیارید بر چند رنگه که نیم قبل نکرد و چه مجبور دست
برود ششم لیکن در اوقت سه پیر آمدن صاحب برای دیدن حسن تردد و اینجا بن ضرورت پس خرد اوقت نماز که نماز
بر نیامده خواهد بود بدولت خانه شریف خواهد بود بر قدر **فصل** خواجهاطیر صاحب سلم الله تعالی معلوم نیست که آن
سید ناده سکین مسافر و نیز بر سیم آمده بود اگر نیامده باشد خیر امر و بر وقت بیاید گفتگو باید کرد و اگر برود تا شام آمد
جلب و سوب که ملی شده باشد باید نوشت و اگر آنوقت هم رسیده باشد بجهاد رستم و تفسیر باید فرستاد و زیاده بگویم و
عدو کم دلیل **فصل** خواجهاطیر صاحب سلم الله تعالی سه جزو از مقامات ترکی الا امرت لال رستا و ایند اگر فعل اینها
گرفته خواهد شد برای دیگر هم خواهد رسید و اگر در همین اگر ادرس میگیرید و قیام اینها را تمام میکنید باقی اجزای طلبیده خواهد شد و
اگر هر دو وقت و هفتده نخواهید این را باید گرفت برای باقی قدغن خواهد کرد و خطیکه اسمی قاضی نجم الدین خان تقوی صی شانه
بود میان ریاض الحسن طالب علم هرگاه طلب نماید بلا تکرار باید داد و حفظ را یگان در بر بان و دیده معنی آن باید نوشت
و نسخه نقل شده از خط مولوی میر علی در شب نصیب با و شد لیکن مضمونش بخاطر دارم همین قدر است که قصد الهی بر طلب
سیاه داشت آب خنایند هیچ باید جوشانید چون نصف آید مالیده و صاف نموده باید نوشید و از دال نون که بر سر هر
پرسیده و دست و خدا هر قدر که بر رخن باشد باید خورد و شامین عبارت را با خط مولوی صاحب مقابل کنید اگر برابر آید
بدین وقت علی خان گویند که نسخ همین است و الا در همین کاغذ بنویسید این قدر جا برای تحریر یک نمونگان نیست
بر خواجهاطیر صاحب مخفی فایده که در وزن قافا صاحبان در جواب مقدمه مرزاند و صاحب آمده بود بخیریت رسید
صاحب من این احوال را در همین نشین خواج که بریم الله خان صاحب باید نمود اگر مرزای فرمود این قدر مبلغ اینجستی
احوال انصاحب خانه با کا صاحبان برسانند فافا صاحبان هم راضی شوند چه مضایقه و الا من دشوار و در انتصان
شان منظور نیست و دیگر خیریت پوشید فایده که فادعین و لام میزانی بیش نیست جمیع صیغهای آن نیز همین حال از
پس آدم باشور را باید که جمیع مصدرهای صحیح را که مثل و معنوی مضامین بنامند همین وزن حساب نماید
و صیغه مقابل صیغه سازد خواه از باب ثلاثی جو خواه فردینیه شالشی اینکه هرگاه کسی پرسند که ضربتین بر چه وزن است
تامل کند که در این صیغه مجهول مصدر که ضربت است تاملی و نوشت مضموم و نون شد زیرا که است هرگاه همین وزن
بر وزن که نیز این است بیفزاید صیغه ماضی جمع موزن حاضر میشود همچنین در شکل فادعین و لام را ملاحظه نماید و بگوید
که شکل بر وزن انفعال است زیرا که هر چه در استفعال بر فادعین و لام زیاده است در شکل بر کاف و میم و لام
خواهد بود همچنین انتظار و تشار بر وزن انفعال است و بنهاد و تقاض بر وزن انفعال است و اگر در میان انفعال و
و انفعال التماس افتد مثلا لفظ انتقاض ماضی و انیم و شخصی برسد که انتقاض بر چه وزن است باید که گویم که اگر انتقاض
بر وزن انفعال است که انتقاض است انتقاض و انفعال واقع شده و در انتقاض ایضای تاملی و نون و دال نیز میآید

بسیار خواص است

این نسخه را

میرزا

نسخه مستعاره

در نسخ خفا

نسخه مستعاره

چنین الاعلیٰ چند صیغه افعلی باشد که امر حاضر موش است از باب افعل و افعلی بر وزن معانی که مجموع مضاعف
مضاعف و یای مستحکم است مضاعف مضاعف است از باب افعل در بحث ثلثی مزید فیروز قاضی محسد و باید دید
یا فیروز ایامیکه روانه شود و این شخص دیروز خط دیگر از شما رد و فقیر رسید و عرضی که برای جد مجد نوشته بودید نیز بطالع و در آمد
امر و که فوزه و سیرج التثنائی شده اجری در درون شنبه و حضور تر و در خوش و غمی و طعام است زیرا که فزاد از سلیمان
نکوه بهادر عیال و طفلان خود را گرفته اینجا خواهند و یک بشاز و مرغ زن و بچه لبر خواهند و از دون و بیرون هر دو جا
صحبت قریص و سر و دست خود را بدید لیکن امروز بعد چارده روز پنجاس میوم سبب فتن این که چون این صحبت
رو بروی طرف ثانی منتظر است دل گوارائی کند که تنهایی و دوست هم زمان خود مثل ناپرسنگه آنجا رفت و خواب و خوش
بش نینم اگر چه آنجا سواى بن هدی نخواهد شد لیکن من یک کس بی قلیان و آب و یار و موافق چه می کنم بعد چار روز
که بنا به عالی اوم اقبال و صاحب کلان سبیل بدست یابا لاتفاق خواهند آمد البته در آن جلیه شریک خواهم شد زیرا که
این هر دو والا جناب زیاده از نیاز کمری نهایت یکپاس نخواهند شد بعد از این مایتم و این صحبت و این همه
اساس چینیها این سبب است که مرا جدا که شانه را حرمی بوده است در شانه همان آباد چون حمامه شد
زنی از از رنگ و بن نشین شانه را ده موصوف کرد و که این بچه که در شکم دار و شانه است چون غم یا را خصم
اطفال با همین گوش است و در کمر و مقدمه زن نزد صاحب غم یا نازک است مرزای مسدود و ح
قصه کشتن اول و در منزل اول که مادر شانه را ده باشد او را پنهان کرد و من بعد با حضرت غم یا حمانی و نواب قسبه و لاله
حضور احدی شعلی مشوره نموده او را روانه کنون نزد صاحب عالم خود ماکر در انان آفت مضمون بماند مضمون
خط مندا محل است صاحب عالم بهادر این بود که سیه یک لطف این زن کم تولد خواهد شد و از شما فزندی خود بگوید
و نانش مرزا هرگز نگذارد لیکن حاله آن بود بعد دو ماه و چند روز وضع حمل اتفاق افتاد لیکن بحاجی مرزا
جهان افروز بانو پیدا شد چون این دختر اولین فرزندان شانه را ده موصوف است و سواى این زر کار با می کنند چنین بنا
گذاشته است که هزار و پیه در نیم شادی دختره صرف باید کرد و مرزا سلیمان شکوه بهادر یا اهل و عیال و جناب عالی و اقم
و صاحب کلان بهادر را جدا جدا بخواهد ساخت این هزار و پیه را مادر شانه را ده مقدم الذکر و شانه را ده بود و این
کمان قوی که بسر متولد خواهد شد لیکن نوشته بود که این پول را در هر دو صورت مصرف باید رسانید تمام شد
این مطلب که اگر اینکه زاج من غرض الی قرین صحت است خاطر شریف جمع باید داشت این بار هم در عرضم که اس
میرزا گوار نوشته ام و در جاعله یافته شد بی از باعث تعجب است چرا که همان لفظ را در وسط پیش ازین در میان خط
صحیح نوشته ام پس کمان غلطی سواى این نمیدرود که در جلدی خیال نماند و آن نیست که شما در گذشتی محمد علی صاحب
کجا با این صورت نوشته ام که با منشی صاحب موصوف ملاقات شد این خود معصومیت
بلکه سر لایق صاحب و جای دیگر نوشته ام که با منشی صاحب ملاقات شد این غلط محض است لیکن چون

چون شما این علاج را خوب می کرده اید این خطا از راه محبت اتفاق است و جای دیگر که غلطی دوم واقع شده
 سبب آن عدم معرفت بحال لفظ است و آن لفظ است که شما آن را سطر نوشته اید یعنی نمائندگی که چون قاتل
 ابدان آمده و ساقی اسم قاتل آن و غایب صیغه بمبالغه و در آن قاتل چون لفظ ساقی حالا یعنی معشوق شراب دهنده
 یا شما صفت بخار است و معنی آب و بنده کم استعمال می باید لهذا صیغه بمبالغه یعنی سقا یا بن معنی سنگ است و
 اینهم صطلح شده است شخص ساقی که شک بدوش که دوا که ما خانه دهنده و دیگر به بنیان که بر سر چاه در آهسته
 آب می افشان می خوردند باید که غافلانه بشوید لیکن چنین نیست پس لفظ سقا از سبیل نقول غسلی تصور باید نمود
 که از معنی صلی خود بر آمده زیرا که از روی لغت که در پیش هم متفاوته اند است با بجهت سقا از باعث شربت گرفتن لفظ سقی
 شخص سلمان مشک بردار و دیگری اطلاق می باید زیاد و خیریت دیوان ابو الحسن خالص صاحب اباحت نماید اینام
 بخاطر نمائندگی است که حساب سمدت همان را در وقت بقی طلاق است این می پسندم در کمین و بروی مری که در
 نفع طبع از شخصی رسیده بودیم چارچوب در روز تامل کرد و در مشک زد و در او رسید این حساب از روی قاعده غلط
 است زیرا که موافق قانون حسابی در عدد و یک هفت است حیف مجموع طاقهای گنجیز طاق مجموع طاقها چون هفت است
 و هفت طاق هفت هفت و آن گنجایش دارد و هفت طاق و هفت طاق و هفت طاق در آن می آید و خطا نمائندگی
 که درین روز ما خود هم کرم آقا محمد صادق خالص صاحب نام ایشان نگارام که اشتباه اند موقوف این مکتوب است طاق
 باید نمود و در **موقع ۲۵** متعنه نمائندگی در روز که ششم شمس که حال در و پیشک بنده بود و آخر روز قریب بعضی خوابیده اند
 که از سبب قرب جوئی چهارانی بدو لقا صاحب عالم بهادر اگر آمدن خود برای درس عربی نزد فقیر تقدیر کرده اند و
 عنقه شما که بخدا می خود نوشته بودید من و داد بعد مطالعه دریافت شد که شما تفریح را نمی می شوید هر چند
 من در خط خود این را نمائندگی بودم لیکن بخاطر رسیده بود که شما از حجاب این گفتگو زبان نمی آید و تیردین گفتگو
 از من شرم خوا بیدار و بجهت بخالص و قبله و والد صاحب شما اشاره نموده بودم که درین خصوص مایه بخواب
 انگی باید نمود و اگر دل نخواهد بازین دو دوست سهری بهی می تواند رسید حالا که منی صاحب یافت شد سعی درین را
 بجا است اگر چه سبب ظاهر خانه داری نیز خویش لیکن در اصل هر در آهسته در نما انداختن است بچگاه که طبع شما
 سخته خواهد مرادین معاطله هر چه ضرورتش مشهور است آنچه خود پسندی بروی می پسندی فی الواقع همه
 بر سبب خود و باره خود را سوگزدن هیچ لطیف ندارد و گویند شمشیر این بان حد رسیده لیکن مدینه افسر
 باین صورت سهری درین هم خوب نیست چینی ضرور خواهد شد باید که در دختر شاه پیر ایا شاه پیر و یا بخایری
 و سهری فریفته شمای شود و هر از آفرین فرس هم شما خوب نمیداید و طر فیه مال لایستی کار برد و باید مردم فیه
 دیگر این مردم غیب مردم بی غیرتی هستند که بر شما فرمایش چیز دارند و احوال بی آنکه تقاضای شما بدین طرف
 شما بطور آید و می ز قیمت آن در سهری ندارند درین صورت هر چه با شما رسیده است مال با بای شان بشود
 زیرا که تقاضای شما بدید که ایامی طلب قیمت هم ازین طرف محال می نماید دیگر احوال این است که خالص

مکتوب
 در
 روز
 پنجشنبه
 ۱۳۸۵
 قمری
 ۱۳۸۵
 قمری
 ۱۳۸۵
 قمری

مکتوب
 در
 روز
 پنجشنبه
 ۱۳۸۵
 قمری
 ۱۳۸۵
 قمری
 ۱۳۸۵
 قمری

والا مناقب تاج العیسیٰ خان صاحب صدر رویه در ربیع الاول بمکه سیصد رویه دایمده ولایت علی خان بهت
دیوان چند داده بودند علی مبلغ معلوم شد علی نامی در قرض خواجا میر خان و صاحب بر دو صدر رویه یک که در ربیع الثانی
طلب نام منور صورت وصول ندارد ازین جهت که جناب ممدوح سبب یک ربیع الاول روانه کاخ نور شدند و از آنجا که
اراده فوج آباد دارند و در وقت که خطی بخدمت شان روانه نموده شد بنور جوازش نرسیده سبحان علی خان صاحب
جواب آن هرگاه خواهد که نزد من خواهند فرستاد من بعد از رفته بخدمت ایشان فرستاده بودم در آن وقت این منور
بوده است که در روز خط خواجا نامی آمده بود و بنگلی بخدمت ملازمان نوشته اند ایشان هم در جواب سلام و درستی
ایشان نوشته بودند و پاترود رویه هم رسید بعد وصول شدن نزد خواجا قاضی صاحب خواهم رسانید جناب ممدوح
کتاب مذکور را خرید و صحیح نموده نزد شما خواهند فرستاد که آن مرد که پرسید شما می دانید که من از شما هم نازک طبع ترسم هرگاه
شما خانه داری را که لذت زندگی موقوف بر لذت ما را که دید و شنید که مادام الحیوة در هیچ دلاگری نخواهم ماند از سر می
میشود که یک یک ورق این نسخ را ملاحظه نمایم لیکن چه جوی نسخ پسند و ناپسند رفاقت خواهم کردی دانید که ما هم در
زن شاه پیرامار قریه ای کامیم مارا کجا سرود ما صحیح کتاب ما است ده بار شجره الامانی که تصنیف خود من است
باز از آن خط و صحیح آن اطلاعی ندارم و دیوان قلیل و دریای لطافت و غنیت تماشا بنور پیش خان صاحب است
این بار که تشریف می آرند می گیرم روزی خود میفرمودند که هر سه خدایمانت خواجا صاحب حاضر است بیکدیگر دریای
لطافت را یکی از دوستان من برده است بعد چند روز که می آیند آنهم خواهد رسید احاصل سخنانی مذکور را نزد خود بخوا
نماید **مجلس ۴۶** در محبت ممدوح و در که شانزدهم ربیع الثانی ششمه جوی روز چهارشنبه بود و قفسه که در باغ پندنا
که از حضور بیان افزین محبت شده و اقا صاحبان در ایام ورود خود باراده موتبت برای چند شبی گاه گاهی وقت
عصر آنجا آمده من و سایر سرنگه را می طلبند بوقت مجموعی ششمه بودم میر حیدر حسین نامی که از چند سی نسبه انصاحت
بخدمت قاضی صاحب می خوانند مع عرضی که می خواهم بجا آورده بهیچ داند و بهیچ از این رسایند
ایچه خواهد که قلم نموده بودید و من نشین شد که اقا صاحبان نیز نام خود را با بر سرنگه هم ملاحظه نمودند احمد شد که طرف ثانی
خود بخود حکم خواهد کرد بی آنکه شالاب را جنبش دید و چه قدر خوب شد که غنیت رویه آنجا گذشتید و باقی اینجا فرستادید
کمی و شبی وجه معاش و ابسته محبت و اتفاق است آدم همانست که نان بقوت بازوی خود بهرساند و الا میانه چو آن
که در انسان می پرورد و آدمی را در هیچ تفاوت نیست نان پر ز خوردن سوای ایام طفولیت بکار آدم نمی آید
و پدر چه موقوف است که نان آفای شبیه به پدر هم برای بی غیرتان زن سیرت است آفای شبیه پدر است
که کسی را پدرش بکند مثل خواجا سرلان که منی را پدر خنده پدرش میدهند و عمو و خالو پدر زن هم از همین قبیل است
بلکه نانی که سیرنج برهند آنهم قابل قبول است بجان شما که این سی رویه را من سی هزار رویه می دانم بلکه این
سی هزار رویه که بذلت برست آید صد درجه توجع دارد و تفصیل حال بعضی صاحبان دو شاله پوشش و طلا و خور و خج
مناسب نیست شما حال آنها بخوبی میدانید شما آن دو شاله و دو کوشتی که بآن بزرگواران داده بود نصیب

نوشته

چند روز که انتظار بایستید اگر درین عرض خط خواجها می آید خبر و لامی نویسم و شاید که منطوق ایشان
برده است که شما وقت روانی زری از مناجس قرض گرفته فرمائید صاحبان آنجا همراه برده و حال استطرار تمام
زیر سید هرگاه بدست می آید خط و بندوی بر دور بجا خواهد فرستاد معلوم نیست که این حرف مقرون بصدق
بود یا نه یقین که دروغ نباشد چرا که این صاحبان مافی الضمیر خود را از من پوشیده نگینی دارند و منطوق معلوم نیست که همین
خط صرف فرستاده آید یا نه بگویم آنکه است من هنوز عرض نمائیم که ای جدی خود نوشتن آید یا نه بدیده ام بعد از این خواهیم دید
نزدیک من دیدن و ندیدن آن هر دو برابرست کار بد ریافت صحت و سلامت بوده است که بعد از آنکه در آنست که از آمدن
این خط مرادی که بوده برآمد چون قاضی صاحب بنور در محاسن می باشد شد و خانصاحب و قبله در چا و فی از با
بعد سافت و آخر شدن روز خط می من برستم حواله کردند و عرض نمائیم که از سبب خوانده نشدن آن وقت این جا
نفرستادند این از دو حال بیرون نیست یا ستم وقتی نزد قاضی صاحب سیده است که عرض نمائیم که در خانصاحب قبله
بچه ها و فی می فرستادند و بایش از رسیدن او خط می من نزد خود نگاه داشته عرض نمائیم که خوانده باشد و خانصاحب
از باعث غروب شدن آفتاب فرستادنش نزد من موقوف بر امر فردا داشته اند یقین است که حالا بیا بیچون شما بچم بچ
مطلبه و خط من باقی نمی گذارید خاطر من جمع است که در عرض به مطلبی سوای بنی و سلام و دعا بنوده باشد
آدم بر احوال دیگر تاج الدین حسین خانصاحب میر غلام علی خان هر دو ملازم حضور بر نورش نزد شما به خانصاحب
سید صدر و پسر و از غلام علی خان صاحب و صدر و پسر فراریافته خانصاحب خود نگار نگارند و دیگران میر غلام خانصاحب
گذاره خود درین مشایخ فرماید عازم دکن بود و بچم نمندی بفرموده اضافه و ایضا خدمتی این خدمات سخاوت نمود و بچم بچ
است باید و بایست که این صاحبان باریاب سلام حضوریت الاسجاغی خان که با فضل هر روز وقت دو به حاضر
میشوند این است حوال این صاحبان تقدیر دیات ایشان هم بفضل الهی حسب خواه درست شد به برای تنظیم
بعض امور رخصت چند روز بجا بنور خود بسته بودند و حکم شد که برای نگاه برود و بنابر ضرورت با صاحبان عالی شان
هم ملاقات نمیکند لیکن با صاحب کلان که منوکی قلم ملاقات موقوف است برای دیوان و دریای لطافت و نفیست
تأشاکر نوشته آید از خانصاحب بنور حواله قاضی صاحب کرده خواهد شد لیکن در بای لطافت برای چند روز
از دوستان خانصاحب برده است انهم بعد چند روز خواهد آمد و کتب اربعه یعنی الفکر المفتح الله و البواب الحبان
و ترجمه شرح و حق یقین تلاش بهم خواهد رسید هرگاه بامی سزاغ بدست خواهد آمد قیمت مشخص کرده برای روز نوشته
خطا باشد دیگر غیرت **روز ۳۵** از چهار پنج روز جواب خط شما نزد والد شما فرستاده بودم خدا و انداز چه سبب آن
نشده ام و که شنبه بجمعه ای الاخره است وقت عرض خط و بدل فرستاده خواهد شد و در وقت عصر آدم
آقا صاحب آن مخدوم جواب خط شما را که آورد و در نزدان سخاوت ششم در خیال من این بود که آن خط اول خود خوانده
شده باشد حال استطرار خط و بگویم باید که باید این خط را در لف جواش باید فرستاد این وقت زبانه میر
حیدر حسین نامی که از والد ماجد شمار قصای دایمی استفاده می کنند دریافت شده خط و طین می پیوسته

مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران

وفاقیہ اسلامیہ

۱۸۹۰

وہی ہے جس نے

منہ سے نکلتا ہے

کتاب کا ایک صفحہ

تبریز

جمع مایه و دست و عرض کردن برای تنخواه بمحضور عالی صاحب دالال و کمال انانیت و دود و اندویشی است من این قدر
که انشا در خلا اول کرده بودم برای آن بود که کمال کسی بالا بالا دریافت شود و ضایقه ندارد و الا سوای این گفتاری
تنخواه چه صرفه دارد ملک بایکیران هم گفتگو از این قبیل مناسب نیست شاید رتبه رتبه بصاحب دالالان برسد
و انکار نیست شکوه آباد صین اقرار کرده و حال امن و تسخیر امری بصاحب تنخواه نوشت بخدا آنچه وضعی من میکند
شما انجا بعل مایه طلبه من اینجا چنانکه برای بادل خود مشغور کرده و کمال شما بنمیده بعد و کردن قلع امری و از بیم
و شایسته از انکه من بفرستد از ان کاری کنید پس مقابل با شما خطا است که نماند روح القدس همراه شماست و انشا الله تعالی
در این سفر ملاقات خانصاحب نصیب انصاحب خواهد شد تازه انکه چون دلین در دوز با شما بنماید مرزا با کمال
ملک آمده است دیروز صاحب عالم بهادر فوج شیرینی و کان کولی و چترهای دیگر برای او بجا فرستاده اند میر حجت
علیهان کلیل حضور و ناگزیر که تالیق نشان شده رفته سواری هر دو سب است و دیگر نزدیک بکلی نسبت آدم بهادر و نزل
نمایه شکاف بودم که همین نسبت کذابی شما به کمال پهلوتی کرد پس بدین است که مددکاری کردن طبع بیش غیرت متغنا
برید بهشتی روز سوار و با چار و سیر و سعت علی خانصاحب را تجویز کردم لیکن حضور دالال نظر بعصر من میر و صوفت مایه سنگ را
هم همراه کرده تا یک دور و در که اتفاق گشت افتد وقت سول و جواب پیش طرفانی تعالیم کریشان باشند دیگر انکه عمار
نوکة متصل کوئی ساخته میشود و نور متی باید که تمامی رسد اگر چه ترک شهر و جویج روحانی است لیکن خلاف راسی سلطان
و حکام هم خوب نیست تازه انکه سابق شخصی بن بست و دو سال و دو چکر شما پیش من برای اصلاح مسودها و درایت
نتمای تالیق نموده من آمده بود من سوال او را در کرده بودم در این نزدیکیا شخصی او را بخندست قاضی صاحب
آورد و چار شربت را تمام کرده و نه الفصاحت شروع نموده است و مسودها را هم قاضی صاحب بداند می گویند که مرد که
عجبت درین ترشید است و اصلاح مناسبت با تحریر ندارد و الفاظ سهل فارسی را نمیدانند تا با الفاظ عربی چه رسد شاعر علی
ایچه شریف بصیغه خود و شکاری ملازم او بود و چاره دست بسته استاده می شد و مثل انفار کار میکرد و این حل را که شما
نمودم خون از چشم من بارید بگفتم من او را که از او بگو گفتن هر چه بگفتم بعل آورد و حال چهار رویه از حضور پر نور برای او
معشر شده که تنخواه هم یافته یکبارس روز بر آمده پیش آغا صاحب آمده نمی نشیند و وقت عصر سرود و بگفت
داخل خوابان حضور که این منصب منصب امیر زاده است خواهد شد شما میدانید که بخوانان حضور مختی نیست تخت بمر
در چرخان کم نمیشود در **۵۳** مختی نماند که امر و زبند هم بر مع لآخر شسته جوی زور و توبه است حضرت شما محروم و از دود و از دود
سخ خط اسمی انجا بطلان آمده و سر ساخت آنچه از احوال آن ضلع نوشتید به بجا و قبول شما به عز و سر تعالی بخت اتفاق
دارند و دکنی و گستان بکار نیاید و دشمنی دشمنان اسماصل تاج الدین جید خان عجب باخوت و مروت است انکه اگر ملک
باقتیار خان و صوفت می بود و آنچه برای برادر حق خود تجویز میکرد و برای شما هم میکرد اگر برای صاحب چیزه صورتی
بست برای برادر خود هم می کرد و سوک این اعتبار هم شرط است شخص منوی از مدتی در آن ضلع تحصیل دارد و در اینجا
هم در وقت نکیت رای از باعث و است و نفیست رای نامی عنده و ثروت ظاهری و ثروت و شما در آن ضلع

سوی که در این پنج چیز اندیشه نباید کرد و از آدم دیوانه باید که نجات **فصل** بر پدر و بر جنان بیاد و خطا حساب
 کرد مگر تاج الدین حسین خان بن رسانید جواب هم با نوقت نوشته تفویض نامه و در نوشته مضمون خطاین بود که
 خواجها ما می صاحب ازین حادثه خبر شد و من لی اذن صاحب الاجاه عین پوری نمیتوانم رفت اگر طلب میفرمایند
 ببرم والا غیره و نیز مرقوم بود که از حضور برای باورچی و حقه بردار قید بسیار است بلکه نوشته اند که شما میخواستید که من نان
 خشک خورده باشم پس شما متوقع آنم که یک باورچی خوب بده و چه بشا هر راضی نموده و یک حقه بردار که سوای اینکه
 آتش بر سر قلیان بگذارد و دیگر هیچ سلیقه درین کار نداشته باشد لیکن قدری خوش ظاهر و جوان باشد زود باید فرستاد تا
 شود مضمون شفقت نامه خان صاحب معزی الیه حال شما بشنود که باورچی خوب لکن نموده و روپیه هم نیرسد چه جای اینکه
 عین پوری بیاید و هر دو طعام بند و ستانی و اگر نیمی خوب بپزد لیکن شما حضور عرض بکنید که هر باورچی این سلیقه
 ندارد که هر دو طعام با بخوبی تمام بپزد و مگر تلاش بسیار شخصی درست آید هرگاه حال باورچی بسند و ستانی و لکن با نصرت
 باشد که هفت و بیست و شش و یک پیش خدمت بدین راه سر و پیه و یک آثار دارد و هر روز که فته باشد انگونه باورچی
 که سلیقه بر و طبع داشته باشد چگونه در سفر کم از است و بی قیول خواهد کرد و زیرا که در لکن پوری چنین کس مع پیشخدمت
 پانزده و شانزده مقرر است و در بعضی سرکار با اینهم زیاد و اگر حضور عالی مکرز خاطر دارد که طعامهای خوب برآمده
 چیده میشوند یک باورچی بسند و ستانی که قدری از سر رشته رکاب داری تمام گاه با شنج پیشخدمت بپارد و پانزده و دو
 ملازم فرمایند آرد خود داخل حساب نیست معمول باورچیت و یک نان بانی هفت و پیه که اقسام نان بخت و حضور بسیار و اگر
 شوق نان بسند و ستانی نباشد و مرضی مبارک همین است که اطعمه بندی و ولایتی هر دو و حضور بیاید پس رشا شود که باور
 باین مصفت تلاش نموده آید لیکن شاهره مع پیشخدمت کم از است و پیه خواهد گرفت و مادم و یک بر طعام ملایم و را
 خوب می نویسم قوت نیز ما در اطعمه ولایتی ناقص است لیکن اگر اتفاق نیو و یکد چیز که خواهی بخت یک سلیقه مع طعام ولایتی
 هستند چنانچه خواهد شد یا در حضور با امتحان خواهد رسید و یک آنکه تلاش حقه بردار هم می که هرگاه درست آید و آن
 خود کم کرد تمام شد این فته هم غلههای مشاعره حال اگر والد ماجد صاحب شسته باشند هم ملا و الا بعد ازین خواهد رسید
 و این بی خبری از است که من یرین چند روز بخاس ز غله ام فردا دعوت صاحب کا با فرزندان ارجمند صاحب کلان و
 دیگر صاحبان عالیشان بجامه حضرت مرشد زاده خود و ما مقرر است لیکن طبله ز سر شام تا یک نیم پاس شب خواهد بود و در
 محبت مرز سلیمان شکوه بهادری هم خواهند بود و ششباری از سابق دو چند و دیوار نامی فی برای و شنی چاروفت بعد
 رفتن شما از دست آمدن زمین نوبت است اما طعم هم بسیار است و برجهای کاغذی هم درست شده است این برجهای
 همان است که بجا بلند میشود و عوام از اخباره می نامند شما هم ملاحظه نموده آید و دو صلد و بجا و روپیه برای باورچیخانه
 جناب عالی و نصف آن برای مطبخ صاحب کلان فرستاده شد و طعامهای دیگر اینجا هم بخت خواهد شد و دیگر خیریت و ملازم شما
 خواجها حسن خلی اشتهاد است بچرخید است هر روز بن میگویم یک هرگاه کسی اینجا برود و مرا خبر بکند شاید چیزی بپزد
 بریزد از قسم طویات مکرز دار و معلوم نیست که شما چه مضمون بگوش شاگردان خود میدید که از اصلاح عموم حساب

که خواه مکس سعد چون دنیا بامید است ازین فزود که صاحب والا جناب بحال شما مهربان است بسیار خوش شدم
 ازین محنت و دنیا کشی و علو همت شمار و زیکه فضل الهی شامل حال خواهد شد با هم جناب شما امیدوار فیض خواهم بود
 از افلاق حیده ملازمان شریف توقع قوی دارم که به سلوک نایاب پیش خواهد آمد من هم بعد از آنزده روز پرور دواز
 حضور آردم روز یکدم است بخط مستقیم را قوتی آقا صاحبان رسیدم شب جمین جالبه بود صبح در مشاعره رفتم
 و شوب هم که از مشاعره بر خاستم از باعث تکل و لای که با مان شدید باریده بود با زمین جا آمد چون از شب هم با مان
 از صبح تا وقت هم گاهی ترشح باریک و گاهی باران پرور و شور می بار و حال اندکی استاده است هنوز زمین جاست شمام
 و در اینجا بر می آیم نمای مشاعره حال بنظر که در برای شما نوشته شود و نا بهر تنگ که حاله اگر نگارم شهرت دارد و در
 روز با از باعث پیش کشدش خود بخود از دست چاک شده است و در هم کرده یک شب پیش ما بود و روز بار بهر چاک
 نزد نا صاحب مختار حضور پرورفته خلاصه بعدی از ار کشیده است که چه بگویم قلم رقیق انداخت که یک سطر هم بنویسد
 من با جز از این نامی از طرف نادمی نویسم حالا لازم این است که شمار قلم متضمن استفسار کیفیت حال و تالم خود از
 از دریافت این خبر برای نویسد که خیلی محبت باشد از روزیاده خیریت ایام دولت بکام باد **قرعه**
 منحنی فاند که خط محبت فطره زده است و چهارم شوال ۱۲۲۰ هجری بتاریخ نسبت و ششم شهر صدر رسیده سر
 سادت بکمان باشد از شکو و باد بودید از خط حال دریافت شد که بعضی عوارض جسمانی قطع اند اصلا مانع حرکت
 گردید اندک آن که آن بالا از سر بازگشت بمنزل مقصود و راگی اتفاق افتاد حالا بر سر نامه خط آنچه شما نوشته اید
 نوشته خواهد شد پیشتر از این در میدان خطوط نزد شمار و بود و خیال می کردیم که حالا باین زودی رسیدن خطوط
 صورت نخواهد بست لیکن از عیادت شما که برای عنوان جواب مکتوب خود قرار داده ما فرموده اید ایلینان کلی حاصل شد
 یعنی زودتر از خطوط از طرف خود رسید و را ایند لاخط مشفق مکرم خود می تاج الدین حسین خان صاحب بصیت
 آدمی که بنا بر دریافت چگونگی آقا صاحب مخدوم محمد ان آقا محمد صادق خان صاحب آمده بود و بقیه رسید و خط مذکور
 با از احوال صاحب هم زبان تلم سپرده بودند از تحریخ الفضا صاحب می تراود که صاحب والا جاه از شمار ضمیمت
 اگر کشتش رسید سلوک نمایان می کرد و جای شمار دول دوست بشو و گاه یقین که باز هم یاد فرماید بهر چند آنچه
 مقصوم شما هست زیاده از آن بشاید تا سی خواهر رسید و سی شما و سفارشش دیگری لیکن راضی بودن آقا
 از فکر باعث فرید غرت دوست کرد و در صدر و پی هرگز مناسب نبود این ادا باور عالم هم چشپی زیبا است با
 فکر این رفقای باید غایت طلسم برای قبا هم دریافت شد خدا ببارک کند شاید در خط خان صاحب
 مشفق مکرم سهو القلم اتفاق شده باشد که بجای صد و صد نوشته بودند و طلسم هم بعد ازین حرکت شد و با
 بعد و من پوری و سهو کند خبر صبر ایشان رسیده باشد یا همه طلب را با جمال یک جا و الا قلم کردند بهر حال هر چه
 خوب شد آینه خدا افضل خواهد کرد حالا شما یک تنگ تحصیل کرده اید بعد ازین بر بشر شمول عنایت ایزدی تحصیل
 خواهید شد خدا بهر چه بد بفرست بد در یاده خیریت خرد و کلان این جوئی و آن جوئی چاق و تند است اندو گیرانکه

این خط در روز یکشنبه در شهرت دارد و در روز یکشنبه در شهرت دارد و در روز یکشنبه در شهرت دارد

آنکه در عرضی نمایان بود مرقوم بود که آخر در احوال شصت و هفت شکوه اما در حق خودم والد ماجد متابعت طالع این عرضی سکوت کردند
و فیکره قلم نشا نوشته فارغ شدند گفتند که برای خواجها امامی درین خط منتهی ضرورت است که فسخ را بجای فسخ نوشته است باید داشت
که فسخ یعنی بدکاریت و فاعل آن را فاسق می نامند و ملاقات آن مجرب است چنانچه فسخ و مجرب شهرت دارد و فاعل آن فاسق و فاجر
گفته میشود و زنی را که این صفت متصف باشد فاسقه و فاجره می گویند و بجای اراده و عزیت لفظ فسخ استعمال نمی یزد
یعنی برهم خوردن اراده و عزیت جناب امیر المومنین صلوات الله علیه میفرماید عرفت ربی بفسخ العزائم یعنی شناسنامه
خدای خود را برهم خوردن ارادهای خود **رقعه ۵** خواجها امامی صاحب سلمک الله تعالی بدین ورقه رسید ما را
فیه دریافت گردید البتة رقعه ای ترکی خالی از مزه نیست برای اینکه خواننده را از آن لذتی دست و دلبازین طریق نوشته
شده و بیشتر این حرکت با برای عوی شهادت آدم بر ذکر دیگر تا پنج هفتادم کهری شب گذشته کجاست میرفتی خوانده
خواهد شد چنانکه قبله که یعنی جدا مجد خود را من باید کرد که بر در کثرت بنه رسم را برای سجد خوانم فرستاد پوشیده نامزد که
و کجاست زیاده از سه آدم که یکی از آن حاجی کر بلای صاحب هستند خوانند بود خلاصه اینکه فردای کجاست میرموصوف
وزوجه اش عفرانی پوشش خواهند شد و تا پنج است و دوم رسم سابق بل خواهد آمد و فردای آن خوانند بی استیجاب
یعنی شب است و پنجم مجلس عروسی مرتب خواهد شد **رقعه ۶** خواجها امامی صاحب سلمک الله تعالی هر ذکر که
چهاردهم شهر حال روز پنجشنبه است پیش خیمه بطرف بهدر سه روانه شد و دیگر چیزها هم مثل گوبرخانه و باور چنانچه
و حساب میخ رفت فردا قطع کوچ است لیکن رخ خیمه بطرف کهنه نیست رخ آله بادست مشهور این است که برای
انتظام برکنه سلطان پور و تهدید عامل میروند شاید که یکد و مقام در اینجا اتفاق افتد بعد از آن بکنه پور و زمین
صحت دارد و نهایت سفر با بر تاب کده باشد که است کرده از سلطان نور بطرف است و بر صورت توقیف میخ جا
نخواهد شد چرا که این طرفها سکان نیست و هر دو مسوده عوبیه را فردا دیده ترجمه خواهیم کرد و بعد ازین میرسانم انشا الله تعالی
این است که شخصی از علماء فیض آباد و اردخانه میان آفرین شده بود از من می پرسید که سوای تو در تهران کلام بود
کیست گفت از من همه صاحبان بهتر اند گفت شخصی تعریف خواجها امامی میکرد و جناب هم تشریفشان ملاخط فرموده
گفتم من هم آوازه کمال ایشان شنیده ام نه خود ایشان را دیده ام نه تحریر بر آفت من دوسه قعه میش خود
دارم بطور ولایت به از ایشان کسی نمی نویسد لیکن آن قبله در طرز قدیم کتابی است با خوانده و تمام شد نقل خدا
مبارک کند **رقعه ۷** خواجها جگهان سلمک الله تعالی خط است مرقوم دوازدهم در لف عوفه بزرگوار شد
بنفعیر شاق رسید از مطالع انزل بسیار خوش شد و حسن و صافی ظاهره است انشا الله العزیز هرگاه کلامه نومی آید با این
ریوت نزد حسان شود و خوبتر شود و خوش طبع و شایسته این پیکر از انزل شام تمام گرفت آنجا هم یکد و کس از دوستان شایسته
خواهند بود از آنجا که دو کس خیر معات آن کلامه اند که با کنوچی پسرای بالکرام علی در رابطه محبت دارند و حال کنوچی قبیله
با من است شما خوب میدانید اگر چه کم گوشت لیکن زبان جنبش میتواند داد چرا که حال خلاص من شمار و غلام است و کوه
خیریت خطای اقا صاحبان اینوقت فرستاده شد جواب بعد ازین خواهد رسید خط را و گنگارام موقوفست مرد که نسخه هم نوشته است

توضیح

توضیح

توضیح

ملاحظه بایکد و بدینیت آقا صاحب کلان را قدری صلوات از باعث اشتغال مبروات در معده معلوم می شد و این
 بی بر تقدیر است قنات اندر الطیب و انا خدا را موقوف داشته آب گوشت با ایشان می دهد **فقره ۴۱** خواجها اما
 صاحب سلمه الله تعالی دو قطعه رفیقیه یکی همی والد ماجد شما و دین در خصوص احوال خواجہ قطب الدین صاحب لائق و عده
 در رقعہ امیر صبحی اگر میر نصیر الدین صاحب بخدمت فرستاده باشند میسر بد و در سر بانیست ملازمان شریف خط همی والد خود
 را بعد طالع صبح و در گرفته در لف خط غانگی روانه نمایند و خواجہ قطب الدین صاحب گویند که بعد طالع این خطها را نیز حواله
 بصبح نمایند و دیگر آنکه شما خوب میدید که من خود صاحب را از دادن کتاب بدم منع می کنم لیکن چون میر نصیر الدین صاحب
 از شب دوستی من از بیلی اینجا دارد شده اند و ترکی چهار شربت را از من بصحت رسانیده می خواهند که کم کم همارت دین پیدا
 کنند و لذای صاف نمودن دین و در یافتن عباراتش نسخه قصه تصنیف شما که تحریر نموده اند بخواهند جای اندیشه نیست با نظر
 حواله بایکد لیکن چون آدم ایشان را نمی شناسد آدم خود پاره آدم میر صاحب مجموع کرده باید فرستاد از چه بی حقون
 آدم هم بخدمت نخواهد رسید و رقعہ را شما خوبتر می شناسید در خصوص آن چنانچه آدم هم نیست تصنیف هم برای همین است
 که کسی فیض بر دارد و آنچه نقد که مردم را احتیاج تصنیف انصاف است افتد من کتاب را بطی در یک می کنم لیکن در دادن کتاب غیر
 بکس این راه نماند و میر و در بعضی اشخاص پایتخت یا طار را خط همی گشتند برای این منی از هم بکماله میر نصیر الدین این
 نسخه ترکی که تصنیف صاحب است بی تامل باید داد و نخواهند خواند و نقل بر دارد و میر و از آب گوشتش از طرف شما محض عرض
 کرده شد و آقا صاحب را نیز از حضور دعا فرستاد است و آقا صاحب سلام میر رسانند و بیکر علی هم و مزاج حضور فیض الہی رد
 بصحت کامله دارد **فقره ۴۲** دور و میر برای آن زن کور سر بر سر حواله آدم امیر صاحب ملایک کرد که بر دیک و بر قیمت
 آخر جلوی الاخره دور و میر دیگر نزد صاحب خواهد رسید و برای بدت الفرباد و بار آدم و رقعہ رفته بود و مرزا جعفر صاحب کبار
 بر بار بود و دیکر در جواب رقعہ با آدم مزای محض سپرده شد و وقت میدری خواهد داد و بخیل که تا شام کتاب بیاید اگر می آید
 صبح میر سالم التبتہ کریم خان هم دو سه گهر می روز بر آید خواهد رفت انتظار کتاب خواهد شد و اگر نمی آید
 جواب خواهد رسید باز فرستاده می شود و لیکن شما در خط هیچ نویسد اگر خواهد آمد بر سر نامه این قدر خواهد نوشت
 که بدتیه العزائم فرستاده شد یا پاره عمده و خل الفاظ خواهد کرد و بعد تحریر رقعہ کتاب تمام بایکد گرفت **فقره ۴۳** خواجها اما
 صاحب پیاله شربت انابت و صاحب فرستاده شد که شربت با دم مولوی حسین علی صاحب داده باشید این پیاله را بخدمت
 وزیر صاحب برسانید که فعل شیشه سازند و اگر نداده باشند بریم یک جبین بیک بگویند که بخانه مولوی حسین علی خان رسانند
 رسانیده بیاید فردا وقت سپهر بالای بکجه خواهند نشست اگر انصاف شدن می آید و شمار اسوار کرده برای سپهر و یا خود هم
 برود و در مکان آقا صاحبان نیز خواهند نشست مکان مولوی حسین علی صاحب همان خانه مولوی مصباح علیخان صاحب
 است حوالی دیگر که لاریو و از آن دست بردارند **فقره ۴۴** خواجہ اما می صاحب سلمه الله تعالی و عبارت
 ویر و زه که ترکی بود یک لفظ انصب تعجیل غلط نوشته شده بود و عبارت مذکور این است که شکیک و قطب الدین از تغایک
 کتمغای فقط درین مقام صحت دارد و بکهای با کاف فار کتمغای بای می دیگر آنکه مندر الاول روز بخانه مزاج

تاج الدین حسین خان و خرد و بختانه میرزا علیخان خواهم رفت پس فردا انانیت پسر فرادسا سجایمی ایمن زیاده عمر و دولت
نصیب باد **فصل ۶۵** خواجهامامی صاحب بجز دیدن این قعه نزد قیقه بیانید و بکیر قعه هم بر او سیار بد از ویر و درون
موقوفستان وقت که ازان میر صاحبان برای خود می زند و الا سوار می میرید چون راه تنگ است پیاده باید
از اینجا من میر صاحب و شما اتفاق بدو تخته شمار وانه خواهم شد امر و وقت شام فرستاده موافق طلب میر صاحب خواهی
اقا صاحبان برای خواندن خواب آمد **فصل ۶۶** مسوده اصلاح شده می رسد باید گرفت من هم به پیری هم بخواند
و فعیده خوابند تحقیق خوابید که در حمت خدا که خیلی خوب نوشته ایم و دیگر این که من از شفیع امر و میر و دیگر نوشته کتاب افشانه
عربی از و بگردد نشود که در نیشانی حماس رسانیدن آن فراموش کند و بر اخالی باید یافت که در خط می طالب حسین خان
خطی لغوف سر بسته است آنرا بر ساینده باقی را باره بکنید **فصل ۶۷** خط فقیه خط اقا صاحبان می فاضی صاحب میر سید وانه
باید بود و خط و کمر است که لفافه آن معاری محض که نوشته شد این گرفته بنوعیکه است کسرت به تر و خود بخاطر دیدم وقت که سنجوا هم
میگیرم و من و دیگر بخوانا هم بعد از این می ام خارش بی سحر ترا و در دست و فیه عطران بری نصیحت ملازان
میر سید گرفت **فصل ۶۸** خواجهامامی صاحب کلم الله تعالی عرضی بر میر امان علی صاحب سید نجاب قبله و کعبه
عرض باید کرد که مبارک تر و در مشراده نصیحه الله و مبارک باید برادر اگر بگویند که عرضی شخصی که تو از حضور نباشد محض و نشان دادن خط
و منویر است نجاب قبله و الله آن وقت بشد ترا و بگویند که این شخص خاثر از قدیم و از نشسته کنج و ارا و حاق دولت است اگر بعد از این
بگویند که در حضور اطلب و الا عجب است عرضی از طرف ثانی روز خواهم کرد و من از ویر و نشسته و سبزی خورم و طعمان من بر پشت
فصل ۶۹ خواجهامامی صاحب کلم الله تعالی سوار می بخیرت کسیر بلاتامل سوار شده باید آمد و بر کار عذر از حاجت
پسر مرا جعفر صاحب حواله سیان حاجی کرده باید گفت که این کا عذر با تکیه است که پس که رفته فلانی بیایلو باید داد و **فصل ۷۰**
خواجهامامی صاحب بدانید که در جز و دان من خرد و نور که تا ویر و در و نیم و درق ازان نوشته شده است در میان
اخبار می نوشته که نصیحت دیده و بر آورده حواله رسم بکنید که همین جا خواهم نوشت ماجر این است که امر و مرا جعفر صاحب
خلافت عادت بنا بر ضرورتی علی صاحب طلبیده اند و الا روز جمعه بداید میرفتند و من بکنید من رسیدم ایشان عازم
بودند بیاس خاطر من چار کمری نشسته از من خود آرایشان ترخص شده بخیرت اقا صاحبان آمد من عرضی صاحب
خانما این است که تا شام اینجا باشم در ضیورت بچار نشستن فایده ندارد و چیس باید نوشت **فصل ۷۱** تازه اینکه شخصی
نعمی نعمی بیلی زبان است در حضور یوز و بنا لعلی دام اقبال عرض کرده بود آن لغیرین نوال بوده است که آن
کلام بخیرت که مرگب اچار حرف است بهرگاه بخیرت ازان و در نمایندگان چار بماند و اگر و حرف مخدوف شود جان چار
بماند و بکنین اگر حرف و در نمایندگان چار بماند و اگر چار و در نمایندگان چار بماند و اگر چار بماند و اگر چار بماند و اگر چار بماند
که هر چند تو متوجه این چیزی نمی شوی لیکن بیاس خاطر من منتقت شده این اقرار و زیافت کرده نویس چون خاطر
خان موصوف غریبت تامل فرستم همین که اندکی فکر کردم مطلوب است آمد معاوم شد که بیس مذکور عباد
از چاد است زیرا که هرگاه یک حرف ازان دور کرده شود چار باقی می ماند بیس دال هرگاه دال از چاد و مخدوف

چار باقی ماند و اگر دو حرف و ر شود جهان چار می ماند یعنی دال رای همه غایب است که بعد و در کردن ال و رای بی نقطه
از چار و چا باقی می ماند که بحساب چار می شود و همچنین باز و در کردن سه حرف که چار باشد و ال بهمانه که بحساب یک چار است
و همین صورت باز و در کردن چهار می دال که بحساب یک چار است لفظ چار باقی میماند این نظر را مفصل در خطا تصحیح
هم باید نوشت و از دیوان صاحب هم باید پرسید اگر فکر ایشان کار نکند خود ذکر باید کرد **و قع** هر روز که بنم
است عینی که آبی قبله و کعبه است و بر و ز آمده بود و بطالعه و ساور و م و آن قع مختصر که برای خودم بود نیز دیده شد
استغفار خان صاحب بدرستی کلکتر نوشت ترد و دارم باید دید که محنت شما چه غمی است و چون مقدمات نیازمندی را داده
بشتر نیست اتفاقی است از این چه شود و از اول خود را حواله بفکر کردن چه ضرورت دارد اما باید که از خود کاری نکند که مطعون
و لوم شود و هر چه خود بخود و صورت ظهور در این کس آن معذور است و دیگر اینکه در معنی شما این بار و لفظ غلط ویده شد
شاید از باعث جلدی اتفاق افتاده باشد یکی اینکه زوئاشانی دارم بحاجی اینکه باوئاشانی دارم و دوم پیش از بحاجی
همیشگیان یا همیشه را و بر و ز خطی است صبا نوشته شده بود و در همین خط موقوف است چیزی از حساب هم در آن مذکور است
و قع خواجه اجمعی صاحب سلمه امدتعالی از مزاج جناب قبله و کعبه هیچ اطلاع ندارم مفصل باید نوشت که ویر
چگونه بود و از بر و ز خط است فقره ای که روز جمعه را و از کاپنور دارم یا بقصورت که اول پنجاس می آیم و
از پنجاس او شده براه خواهم افتاد و میخواستم که در و ز بیایم و شب اینجا بسر نموده صبح روانه شوم لیکن میرید علی میگذازد
چرا که شب عروسی مشایخه فردا شب است و اینرا که که بر میگوید مصاحب علی صاحب بار سنگین و گران است و غیر
از ده و دوازده که بار بر دوش نه نشو و اگر که ام جو باید در سر کار باشد بخد مت جناب قبله و کعبه نظر معنی بنام کرد
که برای هشت یا ده روز غایت شود و زیاده خیر است **و قع** خواجه اجمعی صاحب سلمه امدتعالی و اند شما محبت
کرده اند نیست که و قنیکه بهل ای سواری ایشان آغا صاحب که مفراسه رو بهر که بحساب هشت است یومیه خرج خانه
و گاه گاه و آن خود را که بطلبان دادند و هر دو سپاهی خود نوکر سر کار بودند ایشان یعنی قاضی صاحب همیشه
بنزل رسیدند بهلایان و طلبیده گفتند که گاه و آن تو بر و ز چه قدر دانه می یابند و برای گاه چه می گیری و برای
خوراک توجه در کار است بهلایان جواب داد که صاحب بیاد همای خود گفتند آغا صاحب خرج راه با داده اند اگر
نی دادند از صاحب یک رقم حالا که در پیش ما موجود است از صاحب چه طور بگیریم بر گز با هم نمیخواهید گفتند این که
نی شود و که شما از پیش خود بخورید و این دروغ میگوئی که آغا صاحب خرج داده اند بهلایان که رو بهر که خود
کشیده باشند نشان داد و از هم قبول نکردند و آخر طرف ثانی مجبور شد عرض که خرج خوراک هر دو سپاهی بهلایان
و گاه و آن نموده ایشان بود و وقت رخصت هم یکت و بهر انعام دادند بهلایان آن سه رو بهر را با آغا صاحب
رسانیده این حکایت را نقل کرد آغا صاحب گفتند که اگر طبیعت ایشان رسد در خرج کردن
بی اندیشه بود و چرا بهل بکرایه طلب نکردند خوراک سپاهیان و بهلایان هم مضائقه داشت خرج گاه و آن انعام چه
ضرور بود بهل ایشان بود و حاصل در اینجا جو نیز شده بود که آنچه از ایشان خرج شده است بخد مت شما

در قع

در قع

در قع

نور

شما که قلم مقام پر بر بزرگوار خود بستید رسانیده شود لیکن من متع کردم گفت در عالم اتحاد و انعام صفات آنرا در قوت
 پوشیده نگذاشته خط شما امروز که غرض صفت من رسید لیکن چون من نکرده و نباید بجهت آید ام و هنوز دو کلمه می نویسم
 ترده بودند که بخواهیم این خط عرضی که برای جدی خود نوشته بود پیش من آورده اند تا منم که هر کجا خط اندازم روزی بماند
 یاور در نظر غالب اینکه دیر فرآورده باشد خلاصه این عرضی جواب همان خطوط است که است و چهارم محب طاهرین
 طوف رفته بود زیرا که است و مهمت شما این خطوط را نوشته اید حاصل مضامین مرقومه همین نشین شدن فی الواقع در شان
 خط متضمن دفات مرحومه مغفوره امی مرزا ابوالحسن خان دیوان وقت تیر خط لغزیت از خاطر من رفته بود حق
 این است که اگر من نمی نوشتم سواي بزرگان شما از طرف من منوع بود خودم هم مناسب ندانستم و بگری بگو نمی نوشت
 آنچه از نور الطاف آفاقی قدر دان ملک فضل در حق خود نوشته آید یک سیر مکتوب و سخن آرائی در آن گنجایش ندارد اگر
 صفات حمیده صاحب و الامتاق مد ظله العالی گوش سامعان را نمی نوشت رفیق شما را دایمی داشت انچه مدینه که رفتن
 شکوه آباد اصلی داشت و این شهرت بنا بر معلومت بود و شکر در دهن علامه خطاط را خوش کردند با تریک خود نفس است
 که مورد عنایت و با دینی باین صفت لطعام اگر نری و منهد و ستانی بر دو خوب نیز دفعه ازین که است رویه مشاهیر به
 او قرار گیرد و راضی بنشین من یوری نمی شود و حق بجانب است چرا که اگر جای او و با دینی نوکر کرده شود هر یک
 هم از ده در سفر نیکی پس این بیچاره که یک دو آدم پیش خدمت هم خواهد داشت در سفر جلوه که از است رویه خواهد
 گرفت خلاصه آن با دینی که اول مقرر کرده بودم بعلیم آباد رفت و خوب شد که رفت برای این که بسیار بد و بود
 لایق امر نموده است و خضر برادر معقولی بدست آمده بود و هنوز هم سبب لیکن بیچاره ساله بلکه از بیچاره هم تجاوز است خالصا
 پند نکردند به شریف شما و بجانب صاحب الامتاق عرض کنید که اگر مشاهیر با دینی مع پیش خدمت است رویه مرقوم
 خاطر و الا باشد من باین صفت شخصی که هر دو طعام خوب نیز بدست آورده روانه خدمت عالی سارزم باید و گس
 جدا جدا با هر صنعت بده رویه را نمی کرده بفرستتم آنچه نوشته اند بمغفور عرض کرده هر چه بفرمایند باین جهت
 زیاده خیریت رفیق شماره اوج معانی و مهر برج کلمه دانی سلک الله تعالی خط و یکراسی عمو صاحب شما و جاحظ
 ایشان که امر و معرفت سبحان علیها الفضا صاحب رسیده است بسیار این را هم بگریم خان باید داد و بزرگ است که خط
 اسی ایشان در خط خود حمیده بآدم ندکوردید ویر و در دستار و دو پیله و شمشیر و سیول رستم را در کمان بر تار الله تعالی
 باقلیان بدی و سوزنی صاحب خانه و دو دستار و یک بابوش از دیگر آدمان در دبر و بخواه جانچان باید گفت که مسوده
 خود را حواله حال رفیع نمایند بار دیگر بشاه علی معلی بناید و آدم که سخت خواست در باغ مرزا حاجی پیر مرزا جعفر و بروی نجای
 گس من میداد گفت پیش خود بگذارم که جلوسه موقع در دست نمی خدمت برای آمدن می میگویم لیکن هنوز در حضور کار است معذوم
 نیست که مفادات آگاهی حفظ کردید و در صداد چند ورق باقی است خط قاضی مصلحتی فرستاده شد باید که وقت آن خط اول خود
 نزد قاضی صاحب آنکه کرده باشد باید و چون آنرا جواب بفرماید خواهد بود و آنرا خواهد کرد و خلاصه خطا خاصا حبان هم در خط
 خود خواهد سید که داشت زیاده خیریت رفیق شماره اوج معانی و مهر برج کلمه دانی سلک الله تعالی خط و یکراسی عمو صاحب شما و جاحظ

افشا

آدمان جمع آدم
موقع دست بفرستید

نور

بره خط اولیای خود و با بگفت که هر دو خط را بطالع در آورده همین وقت در خانه خود شش سرشان بصیغ کبریا
نگاه دارد و در میان خط ای مرزا باقر صاحب خدو لوبکی دیگر است که نتوان خط است از تاثیر اعتبار تمام در خط خود
گذاشته اند که نشود که کاغذ خود برینقد و خرابیها رود بد حال صاحب بشنوند که این مرد عزیز در اول سن گفته بود که صاحب خط نوشته
بدیند می نویسد که کسی مشق اخراجات نتوانم بشنایم قدر خرج پیش خود دارم بر روزیانی صاحب دریافت شد
که کبریا سبته اند باشد که من از فرستادن چنین آدم سخت حجالت می شوم و کار این گونه مردم کاهی درست نمی شود مگر تقدیر
می شود که کسی سایر خط را بطریق خیرات چیزی میداد رحمت خدا برخواه قطب الدین که غرت خود و آبروی مرا نگاه
داشت خلاصه این است که در خط ای مرزا باقر صاحب مجبوری چیزی نوشته ام از اول خبر شستم که کبریا می فرزند و الا جواب
صاف داده می شد حال که وعده کرده بودم ایضاً آن ضرور افتاد من بم بعد و روزی ایتم غلی امر فرستم گفته ام فردا باغزل
دیگر بخیرت خواهد رسید **فصل ۸** جمعی نمایند که خط است نه خط قوم است و ششم جادی الاولی است نه جری لغز و نه جری جادی
الآخره موافق همین مرقوم در روز دوشنبه مشهور روزی امیر در شعبان است رسیده مطالب ممد رحب حرف بحرف بگفت
آشناساخت عرفه که کجای قبله و کعبه نوشته اند نیز نظر دارند لیکن خط اسامی خالص است لطف نشان بر او نیست زیرا که
جناب ممد رحب بر روز وقت عصای بخیر و دانه تنزل مقصود شد خط مذکور موقوف همین رفقه است بعد طالع یاره باید کرد
مخلص و ناپرسیده از بر روز بخیرت آقا صاحبان ممد رحب بوده ایم ملازمان ناپرسیده صاحب که حال اینکار ام موموم اند
صبح باستان دولت صاحب عالم بهادر خود را فرستاد بخیرت ایشان احتیاج عذر عدم تخریب است لیکن چون شما
نوشته اید البته چیزی میگویم بامی نویسم رای صاحب الا قدر ممد رحب محبتی باشد از بعد صد خط هم اگر یک جواب
رسد خط صد و یکم از طرف ایشان خواهد رسید و کلمه هم نخواهند کرد و آنچه در مقدمه قبول نکردن اگر نگویید و ناگهان دو انصاف
تفصیل قلم نموده بودید یا عت برور خاطر ممد رحب خط انبار آفرین همین مناسب بود و کفایت ده رویه خود را داشت تا
و نه بان زد و مدم ساختن چه قدر اگر گماران جناب ممد رحب یا ناگهان اینجا می بود و باز هم ممکن نبود که شما قبول عرض کنید و تقدیر
مدت هر چه درخواه گماران میدهند همین قدر آنچه ممد رحب می شد اگر چه بعد از ممد رحب شما میفرمایید که خواهی نامی آنچه اوقات خود
را بطاعتت سپرد و بانه نخواهی کازنداریم لیکن آنچه شما قرار داده اید همان نیکوتر است یعنی هر چه بعد مصاف ضرور
بماند اینجا باید فرستاد احوال آنچه قدر که بود باظهار خالصت الامتاق مقدم الذکر و ریافت شد وقت روانگی
جناب قبله و کعبه ایچم دیده رفقه اند لیکن مطالب مذکور مفصل از زبان خالص صاحب توسطت من دریافت فرموده بود
هوزر شایه مولوی حسین علی خالص صاحبین بدستخط خاص برگزیده و امرا نانت هم موقوف گشته کرد تمام شهر
همین خبر است که کعبه و حجه رویه شایه و فریافت و عمده امانت عدالت یافتند و بدینجا بطریق میر علی خان
ویل بر روزی کرده بودند خون بسیار برآمد و تب شدید داشته اند و روزی در روز و بر روز و بر روز و بر روز و بر روز
طریق مصلحی و نیکدی تقدیر مرتبه هر یک از این جماعت رسانیده است این مرتبه خطی جناب آقا صاحبان ممد رحب
برآمد نوشت بطویل و مختصر موقوف نیست هر قدر که امکان داشته عزلهای متاعه حال در شرفه ممد رحب موقوف

فصل ۸

نفوس خوانند شید پیش خود نگاه باید داشت تا وقتیکه دیوان نزد صاحب برسد و طهارت برای صاحب و برای دیوان
 طهارت و الا محلی هر روز و آنه شکر خالص بمحمد و خیر خود در پیش از دیوان صاحب گرفته هر چه خرج خود نزد من باید
 قورسا که بدو شوق بپایانیده شود زیاده خیریت **و قاف** مخفی نماید که دیروز که جمعه و جمعه در شعبان بود خط مشرت
 منطموافق بسنور در لطف عرضی اسی جناب قبله و کعبه متضمن صحت و سلامت و آمدن خالص شوق از آری گشته و همان شب اول
 نماند یک شب در احوال و غایت صاحب را حاجا طلوعیدین بولله برای حیر و نوید تازه که خداوند کار ساز و دوستش بنفط طوره
 دبیر سیده مسرر ساخت و دعوت خالصا صاحب خدمت و در قفا از احویات بود آنچه لعل می آید بجا پسند طبع است و بگو
 که از کل صدیک بدیع شمار سیده است شام که شام مردم شتاقی است بنیم کی دماغ آرزو ها را خطری کند و عسیر که
 در خصوص عدم ارسال مبلغ خواه در عرضی نوشته بود دیدی جانو در خوشا زری که در ضیافت دوستان تفتیق بصورت آید
 رفتن شکوه آبا و خانه خراب هم بخاری در دل می شگفت احمد کند که این بلا از سر باز شد از اخبار تازه این که دروغه شعبان
 غلام حسن خالصا صاحب جتناج الدین حسین خان صاحب جنت الی بچستند اگر چه از مدتی آفتاب لبام بوده اند لیکن چون
 هر صاحبان تملی بعمل آورده اند تا مایه خطی متضمن این تعزیت بخیریت خالصا صاحب نوشته ارسال در یک رسم دنیا همین است
 و عذر بخیری خود نیز این واقعه بوسیله تمام شد این مطلب نوشته نوشته بودم که با محسن با سامی قبله و کعبه هم فرزندان و
 احوال انتقال خاکلی در جوبی نو تعمیر اقامت گرفته و خبرت که زوجه میر عبد الله نیز تمام بخار و دو خواهر عبد الله هم شایسته بخار و
 بودند حالا حقیقت حال برین مبنی است که هفتد سینه با شتاق عمارت نو طمع هوای خوشش در اینجا مانده بعد چشمتش زری که
 برای دور و برای فرستادن شسته نیاز خضر کنار دیا خود و کلان اینجا آمدند بعد حصول فراغت ازین مهم و الله میان لک
 اولاد و محبا و خود بجای خود مر اجعت نمود و دیگر آن خود را از رفاقت نشان و زدند گفتند که ما مجبوریم آن مکان بدل نمایی پیدا
 و فتنه که اینجا خانه جدید اطباء نشود و ما جوبی را نمیکند ازیم قبله و کعبه ازین حرف ترا آمد گفتند که خوبت همین جا بماند بعد ایام
 بایشش عمارت مختصری برای خود میسازم این قدر مبلغ از کجا بیارم که برای یکی حدیث الگانه عاملی تعمیر کنم بهر حال بعد
 برشکال باید دید یا فضل خود تنها والدیه میان النوع فرزندان آنجا است و دیگر وضع و شرف از انات و دلکوار و طفل
 کوچک و بزرگ همین حاجی باشد مرضی قبله و کعبه این بود که بعد تعمیر پذیرفتن جمیع آنکه که بعد برشکال متصور است آن جا و
 روزی نواب شمس الدوله بهادر در خلوت گفتند که برای حد از و در تمام بخار و پذیرا که طبیعت جصور گرفتار تو هم است
 حباد اینجا طمک زرد که ایشان خود در شهر می باشند اینجا هم سیه گاهی ساخته اند که گاهی می رسد رقفا و عیال و اطفال آمده
 یکدور و زبیری برید و آن شخصی نقل کرد که یک بخار و جوبی ساخته بود لیکن منور از باعث نحوست ساعت که بخوبی برای حاجی
 روشن کرده بود در شهر متوقف شد از بدستنی او و روزی سواری از آن طرف گذشت آن مکان را خالی از آدمی دیده پرسید
 که این خانه را که ساخته است مردم عرض کردند فلانی همان وقت مسکین را بر طرف کرد و در قبله و کعبه بچود استماع این
 حکایت فردای آن روز رونق افزای یافت شدند و شب و روزها سنجاسه میشو و دیگر که آقا صاحبان شفقت نشان
 از همه جمله روز جواب خط را بنی ننما نوشته نزد من فرستاده بودند در لطف همین کاغذ میرسد این بار رسید آن

فصل

فصل

باید نوشت لیکن کا قدری طویل و بعضی باشد بقیه دارا گنایاید و زیر برای من باری که کپی کافی است و در کنگا
 رام می بخیر و عاقبت اند لیکن از یکباری فرزند دلبند خودی مشغول میباشند باید چه میشود بر سر نامه غرضی فقط غلام خواجها نام
 بود معلوم نیست که این غلام را شما هم می شناسید یا نه سابق این باری نایان لقبها بود و ملاقات حق در فاصله زیاد و در
 رفقه ۸۰ منشی جریری از تربت و لودگی سبحان نزالت سلمه الله تعالی بعد از روزها مخفی نماند که امر و در که غم شهر حال است بخند
 محبت طار رسیده جهان جهان نشاط باین مشتاق از زانی دولت بر عنوان کتب شمار قوم بود که شاید خطبه دیوان
 ترسیده و الا با ترجمه میر سید اخی گمان برده اید مقرون بصحت است اگر با عی نظرم میر سید ترجمه آن نوشته تمیز تمام
 معلوم نیست که خط شما خطبه در داک فرستاده بودید بربت آدمی که باین طرف می آمد رسیده اید اگر در داک داده اید رسیدنش
 دلیل قطعی تر تلف شدن آنست یا غالب شدن مهر تصدیق آن اک در هر دو صورت از آن ایوس باید شد و اگر این خبر علت
 پیش نمی آمد که بیا رسیده بود و جوابش نوشته شده بود و اگر تفویض شخصی که عازم لشکر بود نموده اید بعد از این خواهد رسید که آن مرد
 از جهت بعضی ضروریات چندی دیگر در شهر توقف در زبده یاد راه کدام نامی پیش آمده آنصورت که خطبه فقیر میر سید ترجمه
 بخدوت شریف خواهد رسید تمام بن این مطلب آدم گفتگوی دیگر خطی که موقوف خط خانی خالصا و قبله امیر شاد الله خالصا باشد
 ام و بصاحب سیده زبیدش از کجور بهماست شش این است که خالصا حبیب زبیکر این خط بخدوت شاد رسیده ام و دو
 خط نوشته بود که یکی تنضم احوال خود که هر روزی نویسد و آن را در داکل سپرده بودند و دین مشغول بر بند طوسی پنجاه رویه کان
 بهما بن فرستاده اند الا فاقان عباد الله خالصا مان خالصا خط فقیر را در خط طوسی موقوف گرد و با صاحب نام برسد یا بهما
 واقع شد چون قاعده فرقه مهابن است که خط طوسی را بعد جمع شدن روانی نمایند یک مهندسی را از دوتروانی سازند
 ازین جهت سه چهار روز بدکان مهابن ماند و چهار روز به کاره مهابن بگذشت و رسید و آن جاب شد خداوند که مهابن چو
 با کرم علی خالصا حبیب زن خالصا حبیب خبر گردید که کرم علی خالصا حبیب خط کور به بر خط کاکار میجو تفتی خان سپرده اند
 اگر فرستاده باشند فهو المطلوب والا فلا بخش را در جوابی امیل بفرستاده باطلید و دیروز هم خطی در لغت خط خالصا
 فرستاده ام آن را بهر خور خواهند رسانید یا صاحب خود بطلید ۸۱ منشی بلاغت نشان بطلید و نشان بطلید
 براعت توانان سلمه الله تعالی بعد از از روی ملاقات شریف و تصور خوابهای خوش در شب ممتاز الای بام و خط
 بر زن از غلبان آلوش خواججه ذریه خالصا حبیب ام لطفهم واضح باد که دیروز بر دو ورقه طبع رو صاحب ملاحظه نموده با ترجمه
 مازی و قدسین در رفقه خود هم دیده در لغت خط خانی خالصا حبیب قبله امیر شاد الله خالصا حبیب آن نموده ام اعلیک بیکر و بیشتر
 از رسیدن این خط بخدوت برسد یا اینکه انیسب بعد سافت بکان خالصا حبیب آن خاص در رسیدن آن دیگرش در روز نیا نام
 بخدوت والد صاحب حاجت فرستاده شد باین صورت که خط در داکل نگریزی روانه شده نزد دیوان صاحب خواهد رسید
 ایشان نقاضی صاحب خواهند رسانید اگر جواب می آید نزد صاحب خواهد رسید بطبقه شاد مبدع میادی کم و می خدمت نقاضی
 صاحب هم آن لطیفه را اگر حاجت برسد بنویسم احوال شکر این است که هنوز جایکی نیست که چشیده نمی شود و می
 نا آخر راه بریح انسانی مملکت متوجه شوند این قدر است که ازین زمین فاصله یک کرده پیشتر رفقه تخمیه می زنده زبیکر

که برای خدا یکبار مرا بمهر خود و در یک سوخت کند باید بدو من هم وعده کرده بودم که انشا الله العزیز این طلبه را می برم برای
 همین مبتلا گفته بودم که بجانب قبله و کعبه عرض کرده یک فیل یک مطلبید و الا برای ما مردم یک فیل و یک میله کافی بود
 الحاصل این با من که میله نزدیکت بود و آدمی آمد و دو سه روز پیش ازین که برای عیادت پسر خان فرورفته بودم
 باز همین قصه بود و از سر نو وعده شد پیریز از شام پنج غلی در رفتن واقع بود و دفعه و آمده این سانحه در پیش شد و این
 بصاحب گفتم که حالا حرف میله بنوازم زبان نباید آورد و شام گفتند که هرگز بخلایم از زبان نمی آید صورت اینست که من
 از روزیکه دار و لنگه بودم گاهی بسر شام و با برادر من علی علیه السلام که صورت میله های لنگه ندیده بودم از روزی که گوی
 عبدالقادر خان و رفقای ایشان وارد این شهر شدند و من چنان شد نزدیکار برای دو کتری وقت عصر در صیلا الهون
 و یک روز بر تالاب میان مستح علی رفته بودم و از آن همه گرو شمایع میله بنوازم و تصور ج کند و کنار گویی که
 اتفاق رفتن شد از دولت عمو صاحب شام خواجہ امیر خان سلمه الله تعالی و والد ماجد شاست که همیشه مرا ترغیب طبع
 کامل جوید داده بر سر آن در دهم که من هم در میله شریک این صاحبان می شدم و ایشان هر دو صاحب تابع رای
 مرزا اعل بود شام در آن روز خانه خیر بود و در صحبت ما مردم که می شستید الحاصل این بسره که شاق میله است از دیروز
 خود را پیش من ساینده شب هم همین جا بود و مجبور از خجست که نه با هم راه این طفل فتنه چه خودم کرد و اما صاحبان که فیل ایشان
 بچرا رفته است را می بسواری چون که ساخته ام هر دو بزرگ با پس خاطر من زنجیر کرده چو پاله باز خانه یک سوداگر کشمیری
 طلبیده و چون که کاران را پیش خود داده از قیاح الدین حسن خان عذر در و سر پیش کرد و در این بهانه نیست است
 و این هم خوب میله که بجانب قبله و کعبه قائل تعذر الهی هستند و بنیادین چیز نیستند میدانند کسی که رفت باز نمی آید پس این
 حرکات برای چو لیکن از زبان مردم سانی نمی شود و زبان طعون می سازد و شما بفضل الهی میله سایدید و اما شام تا
 کرده اید و سوازی این بیشتر هم تحریر و عمو میر قنبد شل دیگر چها گاهی بی اختیار نبوده و در روح شام آید و سوازی
 بلکه از هم چند قدم فترت با سکه من با پس خاطر این طفل که از دیروز بگردن من چسپیده است میروم و اما صاحبان با پس
 من تمام شد این مطلب انشا الله العزیز وقت عصر من هم می ایتم **قصه** خواجہ خاقانہ فہر رسا و سجادہ نشین از عیال
 و کاسله الله تعالی بعد کنای ملاقات شریف مخفی ماند که بیست و پنج یازدهم شام حال روز و شکسته نوشته شفته سرشته باو
 سوداگر قوم ششم شهر مذکور و دیروز که دوازدهم و روز شنبه بود و صبح دیگر مرقوم ششم باو و سواد دیگر بر و زبان عربی
 مسر و ساخت نه سخته بودم که هر چهار سواد را ترجمه نموده بعد شستم لیکن دیر از صاحب عالم بهادریه رفیق ناچار تحریف
 بر دزد فقیرم در رکاب بودم از بیعت فرصت آن شد که دست بقلم زخم امروز و سودا خاسی ترجمه نموده دین
 لغافه چیدم و دقای دیگر که باقی ماند فردا یا پس فردا خواهم دید نوشته بود دیدم که قریب پانزده خط فرستادم
 ازین که در راه ضائع شوند مجبورم چرام که چه خاک بر سر خود بریزم صورت اینست که من این حاله را می فهمی اصلا و خبر
 شمار بقصورت بت نمی توانم کرد و همین است که هرگاه بای واک نرسایند و این چه حرف است خاک بر و شرف
 دشمنان خود بریزید سر شام من قائل تاج جواهر نگار میسام و دیگر که این خیلی خواجہ امیر خاقان صاحب نوشته و در خاک

قصه

در دال اگر تیری فرستاده بودم ویر و جواب هم انداز خط مذکور در اینجاست که شاه علی در کمالی محبت بر صاحب حال و هم
 آورده شاید چند کس را با خود متفق ساخته بطور چند چهار و پنج ماهه مقرر کرده اند و اراده دارند که نصیب الله و له
 هم سفارش کنند و احوال لشکر برین لطافت که زبانی جویدار صاحب کلان دریافت شد که در دوسه روز کوچ بکهنه
 میشود و در قه غاصادق صاحب بختیون بود که میس فردا کوچ بکهنه است اسد اعلم بالصواب لیکن اینقدر رسیده ام که حالا
 سوای بکهنه هیچ طرف کوچ نخواهد شد اگر چه یاران تعریف زمین سیفی را باب بسیاری کنند لیکن بیت اعلی ای
 لکنه را به از عمارت زنگار فیض آباد میدانم و در وقتی که این آباد بود و لکنه ویرانه باز هم لکنه را پسندید که هم سیکل این
 شهر را می ستانند شعور ندارد از زیاده خیریت **قعه ۸۵** سرمد خواجگان عالی شان خواجه امامی مسأله اسد تعالی بعد
 اشیاق با واضح باد که امروز که بستم حال است بعنایت الهی یاد آورده کوچ شش که در بی بطرف لکنه توافق افتاد
 و چنین قرار یافته که از اینجا شش فرسنگ بکهنه برسم امروز جمعه است از فردا که شنبه است شش و حساب یاد کرد
 اگر خدا هست که در روز شنبه اینجا خواهیم بود و مرضی جناب عالی بود که کوچ بکنند صاحب کلان پاسبان طوطی خوش
 تعبیل کرد و خدا جزای خیرش را در **قعه ۸۶** رنال بوستان شرف و جلالت نظر کم اسد تعالی امروز بخدمت
 آفا صاحبان احوال شادی همیشه خواجهر سمرالدین نوشته شد چون مجمع بسیار کم است ایشان را بی خاطر شریفی اند
 لیکن بر روز شنبه رفتن صاحب بخدمت ایشان ضرورت خلاصین هم تا فرامی آیم بطوریکه سراسیمه یعنی بی نام
 و شاه کردی نویسم پس چراوری سنگه مانده ای سه جزو اخیر طریقت نزد من ساینده بودند از رسم باید گرفت
قعه ۸۷ نزد من نام معدنی نظامی خواجه امامی سلمه اسد تعالی دو و نیمه دو و لافافه نزدان بعد فیض و کمال
 گرفته یک و سه در عرض خود که بری آن هر دو غل زره دارد و مسافر را که زره بود بگریز و یک یک بزرگ شمع ساینده
 و امروز بعد عصر وقتیکه و کله ری روز باقی مانده اند کار را که شسته در دالان پائین یازد و یک ربع خفت بخیر بر بونده
 هرگاه خیرات علی خدمتگاه از کاف اصف الله و له بهادر که صاحب هم اول آنجایی می شناسد باید یک لافافه ازین و لافافه
 که عبارتش علی است بنامه برهید و بگویند که در کمالی شرف آباد داخل شده خانه حکیم میرصادق را برسد و از
 خانه حکیم فرود خانه مولوی غلام ضامن صاحب زیارت نموده این لافافه را بخدمت مولوی صاحب مصرع بر ببرد
 در جواب بگویند آمده بخدمت شما از ارش دهر و صاحب ملازم است که از دکلش روی باقی مانده تا وقتیکه تاریکی
 چنین و آلمان را بگیرد و نوبت احتیاج قوت با صره هندی حیانت با عانت چراغ و شعل سدید و ان شسته باشد درین
 عرصه نصیب است که نامبروه موافق قرار با خود خوش شدت احتیاجی دارد و خواهد آمد و لافافه فارسی را پیش خود ببرد
 هرگاه آفرید که بر صمدی همچنان و بجز از مقامات که بزم هم خود شش آواز و عازم فرخ آباد بتوقع خوشخوالی خود برایی
 تحصیل سرست میاید فیض را بداند و دم هم گوش عمو صاحب خود عرض باید کرد که آمدن جناب عالی اینجا چه صاحبان
 از تو جمع این امر پیش کسی زبان نیاید آوز و زیر آله این مردم قاعده دارند که خبر نداشتند که حاجا بجا محاسن انشاز را
 میدهند مبادا حال قاتل جاسوسی بگوشتش میس برساند و موجب تکرر خاطر از کشت شود و اگر بخیر است قبله که بگویم

قعه ۸۵

قعه ۸۶

قعه ۸۷

مقدمه

مقدمه

مقدمه

این خبر عرض کرده باشد و این قدر باری عرض کنید که بر زبان نیاید هر چند میدانم که برین سخن کردن ماموریت است
 خود بخود کسی نخواهد گفت لیکن چون از قبیل اسرار است شاید مقتضای بشریت در عالم اختلاط بر زبان آید پس آنکه بگوید
 از پیگیری بهتر است **مقدمه ۸۸** نیز اوج انبیا مندی خواهد بود امام الدین خان سمرقندی دریافت نمایند که در روز
 وقت شام به جای یک قدمه و یک کاغذ فرین بهر چند پس در مقدمه برین که امانت نزد لطفی بیک بود آورده چون شمارا اینجا
 نیافت نزد عمو صاحب شما گذارستند رفت یعنی که شب بلاحظه را آمده باشد معلوم نیست که شما کجا رفته بودید شاید در
 داعی شده باشد و الا عادت شما نیست که جایی بروید و من لمورد وای دیگر شروع کرده ام چهار روز این را به هم می آیم
 بعد ازین اینجا آمده بنای آمدن خالص صاحب شفق می گزارم و فردا در حضور پرنور مجلس تفریق امام علیه السلام است و
 ارشاد شده بود که خواجها امامی بنویسید که فردا با برادر خود چهار گری روز بر آمده اینجا بر سر خدمت عرض کردم که خواجها امامی
 درین مجلسها که میروند فرمودند که این چه معنی دارد که آدم در مجلس تفریق سید الشهدا حاضر شود و در خانه فافا عادت است
 که کسی سبب اصحاب باشد نعمت خواجها امامی این همه تعصب ندارد و اگر کسی بگوید بدیدم نیزند چرا که ایشان کار با خیار امام علیه السلام
 دارند اگر کسی بدو خواهد گفت نزاری خود را خواهد یافت یعنی که مردی با یافت این حرکت نخواهد کرد که علی رؤس الاشهاد و تبر القدر
 و از آدم رذیل مقام شکوه نیست بهر صورت ایشان حاضر خواهند شد تمام شد سلسله خال مقال با حضور حال
 بشودید که فردا در و فیل و دیگر سوارها برای آوردن مرثیه خوانان و کتاب خوانان و غنیمه خواهد رفت در صورت
 بیج سواری عالی نیست که نزد شما برسد پس لازم این است که شما و خواجها عبداللہ یکجمله در میان ما بنشینید و خواجها عبداللہ
 خان را بالای آب عمو صاحب خود سوار کرده چهار گری روز بر آمده اینجا بر سر سید را بر بالای فیل خواهد یافت
 فردا بهر صورت آمدن ضرورت زیرا که حضرت خود فرموده اند در نیامدن گمان تعصب خواهند برد و سوای این گروه است
 که در مجلس رقص باید آمد و در تفریق کنار باید کرد **مقدمه ۸۹** رفته و دیده شده شما خواب بود لیکن بخت سعیدی و طالع
 سعیدی غلط بوده است ازین جهت که بخت موصوف است و سعید صفت آن و همچنین طالع موصوف است و حمید صفت
 آن و ضابطه نیست که صفت موصوف را در یکجا امضاف سازند بخلاف فارسی که آنجا بخت سعیدین صفت دارد و طالع
 حمیدین نیز در عربی قاعده این است که هرگاه صفت موصوف را می خوانند که ضاف بخیری نمایند موصوف را ضاف
 ساخته صفت را بعد از آن ذکر کنند و الف لام بخت صفت می افزایند مانند بختی سعید و طالع حمیدی الحمید و الف و لام بر
 صفت برای آن است که در صفت موصوف مطابقت ضرورت چنانچه در بخت صفت موصوف است ما هم
 خوانده ایم درین مقام هرگاه بخت ضاف شد بضمیر متکلم طاهر است که از قید نمره بر آمده معرفه شد پس صفت را
 متباعت موصوف معرفه باید ساخت لهذا الف لام تقریر بران زیاد کردند این مقدمه را بخوبی در پیشین ساخته
 آئینده در تخریر رعایت آن می کرده باشید و کاری که شروع کرده آید از ناخوبی با تمام رسانید دیگر آنکه فردا شمارا برادر
 از دو گری شب بیدار شده و درخت پوشیده نماز کرده و من مسج اینجا خواهم رسید و شما سوار گرد
 انتظار سواری حضور که بعد یک لحظه خواهد آمد خواهم بر در **مقدمه ۹۰** آنروز که گوشت کوفته را می پزید صاحب تاه و لوم

بودم غرض من نبود همت که این چیز کباب و نعمت عظمی است بلکه مقصود من این بود که در یک و نیم آثار گوشت همگی و دودله
 روغن بود با وجود قلت روغن این قدر چرب بود که گویانی آثار از نیم سیر روغن هم زیاده دارد و همین گزارش باید کرد و در نظر
 بنابر علی آسن بود گفت خواهج حسین سه پادار و دو یک فلوس نقد هر روز میزد و یک روپیه که هر دو هفته
 غلام پدرم ماه ماه میرسانیدند باعث وصول نشدن تنخواه شان آن هم میرسد و سواي این یک اس
 که باز جای نمی آید بر احوال حیا راه دلم کباب شد آخر رفته بیان اگر ام احمد خالصا نب نوشته دادم چه خوب و بد
 دادند خدا برای خیر و بد مقدر را چه باید کرد و مادرش خود بخود پیشه بیای خود دوالا قبله و کعبه و حجت
 پرورشش او مگر خاطر داشتند باجمه دیروز غزل دیگر گفته شنید نیست غزل
 بشانه به این اگر این خانه خداست پیدان شان ناکه نه و از تیر سال ریطی میان گوش من و ناکه
 تیر بان عدل آید و یالیم که جابجا خلق از غمت ملاک شد و شتم قضاوت سوزن برون مبارکجا آید
 دست غم کسی بگریه غم آشناست ای تیغ آبدار گسی زود میسته لطف آت که چو باد و خشک که آت
 شاید که چو خم زلفت گذار اگر دما بولی نزار نافه ختن بهره میبست که خندیده بر بزرگه و خشن
 تنگ آمد ز دست تو آه این دیاجرت رفته معلوم نیست که سوده گوشت آه که نوشته بودید و روز
 براه بروید با همین جاذبه اموش کردید و جناب قید و کعبه ام در بخانه نصیر الدوله که بهادر رفته بودند و بانه هرگاه که شریف انجا
 بزند عرضی میرمنو صاحب باید داد و نقل این همه تفویض بهت صاحب است و در مقدمه دعوت خالصا صاحب اگر دیروز رفتگو
 طلی نشه باشد امور طی باید کرد و هر چه جواب حاصل شود باید نوشت که بعد از آن روزی قرار داده آید و من باز بنیاد روز
 دواي است که آن شخصی بن نشان داده پیر بی ریخ است بعد ایدین در بدن کرده میست استعمال خواص نمود و منقد
 شجره الانامی به مقدمه خوانده اید اول نا آخر بطور خود در بیماری ملاحظه باید کرد و ام در آخر شب که ششم داشتند این غزل
 بنماط رسید غزل ستم که ناله غلغلش آموزم بروی خاک بسج طپیدن آموزم زبک که دشمن جان و
 دل خودم بر دم و صفای ناز بهان چشم برغن آموزم عجب مدار بستیمانی بن شداید که طر کشتن خود اید شمن
 آموزم غلغلست تملکه ملک حجاز را خرد و کشتیج لعل آردین بر من آموزم چنان ملاطبت افتاده ام بودی عی شوم
 که بوی برق دیدن بخر من آموزم اجل بگردم یعنی دارم کرد و اگر با بل تقریر انداز شیون آموزم
 از غم آن نشینگاه مادم گشتون دل جان را برگ زن آموزم نوشته آید که این شعر بنسان سدی
 لفظیه دارد شعر که به شاطو و خروس جنگ به چیز ناپیش باز و دین جنگ صوت است که این شعر معنیست لیل و صبح
 نیست بلکه دلکشات زیر که هر دوستان دین زن نیست بلکه در ش نیست فعول فعول فعل بیات کن همین شعر بنام
 جهان دار جان فرین حکیم من بر زبان آفرین به معلوم میشود که اتفاق خواندن بنسان و طغولیت بنفاده آید استند انوش
 شما سید دانش مقدمه بنسید که نظم است بنظر این قدیم لفظه و سید و سید که لک با بی نظم سومی دیوان شاعر گفته و در آن شعر و سید
 سیدان و دل است فتوی می باشد فتوی از انما تنها در یک بحر واقع می شود و در شعر که مختلف الوزن میاید به صورت نیزه و در طایف است

قصه

قصه

اول صبح ثانی آن جم غفیری کسور واقع شده که بعضی استغفار می آید نه چه بر وزن میغیش این است که هر چند خسوس
 در جنگ پالاک است لیکن پیش بازرچه طاقت دارد که بخیر زمین خود تواند در درخواب قبله و کعبه بکیر و بر پیش من نمی
 این شعر فرموده بود و در لیکن در مقام خوبی این معنی بلکه از روی تشویر ملاهای بکیتی میگفتند که بعضی ملاها این شعر را بطبع
 میخوانند من بر وزن این افزوده ام کرده بودم بخيال رسیده که شاید کدام شعر بستاند کسیرین لفظ باشد که من بخاطر ندارم از آن
 شعر دریافت شد که لفظ چو یعنی دیگر صحیح و آنچه منظور صاحب است از این لفظ برنی آید با کمال برای شما چه نقصان دارد و
 فقره دیگر بخیر نموده بفرستید و برای مقدمه معلوم هرگاه من می آیم بخیر نمی گویم دیگر آنکه عرضی میرسد و بسیار اقباله و کعبه می آید
 که نزد فیصله دل و لبها در بر این وقت رفته میرسد صاحب بود و نوشته بود و در عرضی من اگر نوزد نواب نصیر الله و لبها و
 رفته باشد که خیر انتظار جواب بکنم و اگر هنوز همین جا باشد چندی بفرستادن آن تو قضا باید کرد که من فرود بکنم و میرم
 هرگاه از آنجا برمی گردم مضاعف خواهم شد بنابر اطلاع همین وقت نوشته شد از این اندیشه که مبادا فردا جناب قبله و کعبه را
 شوق و عرضی بصاحب ازده برسانند و طرف ثانی از اتفاقات بخیر بفرستد و از اینجا دستخط شده بسیار و صاحب ضعیف حضور
 طلب گرد و در وسط باز نمون او خالها بکشد و برین عرضی موجب جنگ زنی مردم شود و در **فصل ۹۳** احوال مشاعره
 بر غریب است که چون وز بای موسم زستان کم عسرت و ناخارغ شدن مردم از طعام و طبعی کردن مسافت تا اینجا بفرستد
 پذیرفتن صحبت همه بر سر زنند از این جهت صحبت و بروزه نصف شب کشید جایجا در واز باند شده بود و حقیقه میر صاحب
 خوشگونی بر صورت بوده است تمام جسم مبارک ایشان عشته داشتند آدمی کسی نمی شنید لیکن من خدا که غزلها خوب گفته
 بودند احوال آن کس در مادر معلوم شد شمار را باین برزده چانه چه کار است آینه که باید حرف بناید و زوایا
 عادت حرف زن بابل بنار دارند این مادر و حقیقه لاول عمومی شما بعد از آن پدر شما باین پیر رسانید که حاله کس
 کوه می نشیند و دیگر اینکه بندگی صاحب بخیر است قان ما بیان رسانید و شد گفتند چه بنشیند و که گذشت همه ایشان همین جا
 بیان گفتند باید و در خلاصه و عده در میان نیست آمدن نیاید من موقوف طبیعت صاحب دیگر آنکه آغاسا حبان ایشان
 زعفران پرسی که تصنیف شما در فارسی است طلب کرد و اندر دست چو بفرستید **فصل ۹۴** در بریز طوطی عصر بزم رفته
 آورده بود چون آنوقت صاحب مستراح بودند و یکدیگر کار و دیگر متعلق بودند است حواله کدام زن خدمت کرداری کرده
 زن مذکوره آنرا بر پلنگ صاحب گذشت معلوم شد که از آنجا کدام بچه بدو شده بود و بطلالعه رسید خلاصه بخیر این
 بود که بریز طوطی که صاف صاف نوشته بودید عبارتش خیلی حبت و در دست و پیکر بود و اصلاح بسیار رسوده معلوم نیز
 ویدر شد بنابر آفرین بر وزن قاف و سلامت طبع و استقامت سلیقه شما گمانهای صاحب بکشد است بود سوای یک گمان
 که غلط محض بود یعنی نسبت آن میر حیدر علی زکریا که میر منور باین منصب نمی تواند رسید و اگر برسد هم از قدرت الهی چه بعید
 لیکن بالفعل خود از روی او باین مقام نمی تواند رسید حالا افضل بشنود که این مسوده لاله امرت لال در دست کرده سلام
 از من گرفته بودند من بعد صاف نموده برای ملاحظه من فرستادم من ایشان نوشته گم این مسوده ضايع شده و را پس شیش خود
 نگاه داشته ام صاحب منقول عین پیش خود دارند بر کاغذ دیگر نقل آن بر آید من بعد بخاطر رسید که استخوان قوت

فصل ۹۳

فصل ۹۴

وقت قلم باید کرد پس بی تامل نزد شما فرستادم لب سطرانکه باشد که مثل مصباحه بجا بود و تخصیص این فقره که از کتب بحر
 نگار شایسته چه قدر خوب آمد همت هر بی شریقی تهیدست لایق گویان بر خو و چند و این فقره هم لائق درجاست و در سر
 استقام عباد تویش چشم بی نور سلطنت انور ساخته و بجای لفظ خصوصاً لفظ سیما چه قدر خوب نوشته این یک لفظ را بر زبان
 لفظ بلکه نیز فقره است شامی دانید که من این لفظ را کسی ملحوظ ندارم عیب است را مانند این بر روی او میگذارد درین قلم مبرور
 تحمل ندارم من خود این موده را دیده و بخدا که شکر این روی بجا آوردم شما هم شکر بسیاری دادا کنید لیکن این قدر مفرور نباید شد
 بلکه خود را نادان محض و طفل کتبت دانسته و نوشته بیا باید کرد و باقی برسد لایق و ز فاطمه از طرف شما مطمئن و لفظیکه بنویسم شاد
 نیامده بود آن لفظ لفظ صباست سوره نزد شامی رسد ملاحظه بایز نمود و دیگر فقره هم که نوشته اید بایز بود و مردم که میارید
 صرف می کنند شما صفت صفت این و البته ارای برید و این سوره بنویس و طالع لطیف است **رقعه ۹۵** خواجه امامی صبا
 سلم که بعد از شخصی اصلاح شما بر سوره معلومه بخوبی مستعد شده است نماینده او را بخوبی می شناسید از مخالفان است از زمره
 خیر خواهان ما و شماست مرست بسیار قابل صاحب فهم درست سواهی آن شخص اول که سوره اش اصلاح کرده اید خلاصه
 چند سطر از تحریر خود در این ده رفته است که نزد خواجه صاحب بفرستید که این اهم اصلاح میکنند حال آنکه شما میگویم که این سوره
 را خوانده بی تامل قلم روان بکنید اندیشه نباید کرد و این مرد را امتحان شما نشود است با جازت من هر چه من بگویم
 بکنید و همین شخص امروز می خواهد که سوره اصلاح شده را برای نقل بگیرد من برای اینکه بساد اطراف ثانی بنمود
 و ملای در دلش راه ببرد و نام لیکن این عزیز خود خواست کرده است مضایقه ندارد و صاحب سوره اول هم از آن
 صاحب است اگر می بیند خوش مشی و لیکن این صورت چه ضرورت که از تکرار بخیر باشد و سوره اصلاح شده با نام
 مصحح دفعه با برسد تمام شد الیوم لغفت مکتوبکم فی خطی و ارسلت الی امرت لال فدا بر سوره الی المولوی صاحب
 و ایضا ارسلت طرفه صغیر من الطین لال علم خواجه وزیر فاضل صاحب فاضل من بجهت سبب طرف معلوم عند علم و
 ستاد لاله خان المایر و فی طرف الطین و یکون سه طر جون این و فوراً این موده را نوشته است شما در سطر ف دست
 بخواه از خانه امرت لال برگردد و اصلاح بکنید و بعد از این بجهت نیست تمام ام نقل مکتوبکم الی فی فواحد یا من طبعتم و او را
 تبلیغ نمایی و ایا بجناب بدکم **رقعه ۹۶** این موده را عزیز من پیش من فرود آفت که این را اصلاح کرده ام من باید قلم
 بکنم و درست بجا دارم عجب بسیاری نموده است که یکی ایستاد و آن خود بگوید که درست کرده بدید و بعد از نزد شما فرستاده شد
 باید که آنرا بطور خود بطور چه در قاطر بگذرد و نوشته درست بکنید من آنرا ملاحظه خواهم کرد و به جاکه تحریر صاحب را بخواند و
 آنرا نگاه خواهم داشت هر جا که حق درست طرف ثانی خواهد بود جانب را و خواهم شد و شما را اطلاع خواهم کرد **رقعه ۹۷**
 دریای لطافت میرسب بنوعیکه در روز نوشته ام میرضا علی باید داد و آن کاغذ ویروزه را اگر اصلاح کرده باشید
 بفرستید که مالک تقاضا خواهد کرد ایوم جالبه محمد علی و قال ارسلت النسخه الموصونه نه الفضا ته بصحابه خادمی الی الخواجه
 امامی و هو طلبنی عند لا مرقلت لای امر قال لا اعلم لم طلبنی الا ان عمل علم انتم قولوا لم طلبتم سید بهو محیی عند
 کم الیوم وقت المغرب او غدا و ایضا جاب الیوم مکتوب المولوی منیر علی با هم که ارسلت الیک سید محمد علی بنویسده مانند

خواجه امامی

خواجه امامی

خواجه امامی

رقعت ۹۸

رقعت ۹۹

رقعت ۱۰۱

رقعت ۱۰۲
رقعت ۱۰۳

که در اول تجویر این رفته میر محمد علی اراده نحاس نموده بودند این وقت حازم شدند و رفته را تقویض ایشان نمود
کتاب را آدم من خواهد آورد و در **رقعت ۹۸** کاغذ غولهای من که در روز بدست خواهر رحمت الله خان خست
بودم اگر نوشته باشد خاله آدم من مکنید والا همین وقت نوشته نفرستید و این خرد شعاریان مهر بخلاویک تحفه نقد
ساده بدوی هم گرفته پیش خود نگاه دارید که بوقت ضرورت خواهم گرفت و خط والد خود بکرامت اسمی من بود که رفته بعد طاهر
شویبید یا درید یا هر چه بخاطر سعد و عمو صاحب خود را بگوید که سر غزل از غولهای قدیم بخواجه رحمت الله خان بدینند
که در مشاءه بخوانند لیکن یکبار خود هم از زبان خواهر صاحب موصوف بشنود **رقعت ۹۹** ازین غزل شما معلوم
ست که طبیعت شما موزون و مناسب با فن شعر است لیکن بسیار متوجه این بناید بود چرا که لذت بن بی بی را آدمی را از
تحصیل علوم شمره بفرمایید از دم که گفته باشید مضائقه ندارد و فتنه که قدری عریضت بهم خواهد رسید و در مجموع غلط و قوت
معیبه نخواهد شد آن وقت تعلیم امرا از این فن بهم عمل خواهد آمد این هر دو خط را حواله اسیان امیر محمد که آن شب از بازده
آمده بود در هر گاه بیاید بنویسد یقین است که برای گرفتن فرمایش مزراغل خواهند آمد **رقعت ۱۰۰** در غزل
نمازه که در شب اتفاق افتاده در همین کاغذ نوشته شد نقل آن در دیوان باید کرد و این بیت را که یک مصرع است
این است **مضرب عم** شکوه بهر چه از آن شوخ بریزد کنم در حاشیه دیوان در ردیف هم دیده نوشید یا بگوید

غزل دوم

غزل اول

| | | | |
|----------------------------|--------------------------------|------------------------------|-----------------------------|
| سر زاری سیرالار آه | طییدن دل بچرخ بجار آمد | بر دیل نگاه و وقت می کشیدنا | که کاغذ خوش از نغمه بدید |
| نشسته جونس دم گرم گفت | دل سوزده نالان کوی یار آمد | تا بلی بدینا شجایم و کم کردن | همچو نقش بلبل و آسیدنا |
| ز آه سر و دل شد غمناک | مرالمان که سیمی از آن یار آمد | من فدای این بلی که از لب می | نیت مسیبل از حسن طبعیدنا |
| صدای تنی آمدن از جوی | دو دیده تا کوی خود آن عمار آمد | گر پیشش غمخیزت از لیری | به گشت ناشد بل ساس خدنا |
| دمی که فتنی جان روان | چلویم این که چهار تن نزار آمد | میکند نصیب من خنده گل فیز | از غم گل آرای پیچن درینا |
| بود بگردن این طفل خوش چیز | ز لعل زینان بر سر خزار آمد | بسمجد دهم گل خندان | مرغ طبع تاباش خوش برینا |
| نشاده لرزه بر اندام عاصیاد | بجمعه که قاتل سیاه کار آمد | آنکرمی قتل کن نشاند قاتل | دخول می در دوش من یکبار آمد |

رقعت ۱۰۱ فردا خطی عبارت صاف صاف اسمی تلوی میفرم علی صاحب بکریاس روز بر آید بلکه ازین هم کمتر خوش
بفرستید این ضمنون که هر چند آن تجویر که در عرصه سابق معلوم آمد منافعی طبع لوب پسند بود لیکن ناوقتی که ناقصان متاع خود را
بکاملان نفروشدند چگونه احسن و معج آن آگاه شوند ازین جهت از جا و دواب اسراف گزین بود و امیدوار غفوست و دفعه
چند که در حق این محکمه چکیده است لم اعجاز رقم بوده است و خیره سادات در مجالس و محافل شد کونای آن
بر تفریح اطفال باشد این قدر عبارت دیگر نوشته اشتیاق خود را بایده نوشت **رقعت ۱۰۲** شما از پیش خود
رفتن آن طالب العلم همراه والد خود و بر شستن از منزل اول همراه پدر و یکدیگر و مطلب دیگر تراشیده زبان عربی بنویسید
یا از جناب فخر و لغت بیسید این برای آن است که تا رسیدن من فصل در تحریر واقع نشود **رقعت ۱۰۳** ازین

و باقی باطلال باید داد و کید را شایسته میگویند که کید کوچک بجای الاصل غنی لذت می شود و آینه هر جاز من قبیل
 سیاه و من در خانه نداشتیم شامخار صرف کردن آن بپند ما جنت با جازت منیت زیر که اقیس کلی دارم که اگر طبع
 خوش تلخی خواهد بود حصه من خواهد گشت بلکه اگر برای شما خواهد آمد از و هم برای من خواهد فرستاد و یا نگاه خواهد داشت
 زیرا که آنچه میدارند که مرغوب طبع فقیر است زیرا که بخت می آید برای من فقیر است و نوید دیگر برای صاحب است
 که مدتی پیش ازین چهار دیوان فقیر بخانه شریف صاحب نقل شده بود از آن جمله دو دیوان برای دوستی فرستاده بودند
 و دو تای دیگر نزد ایشان بود ازین دمای باقی مانده یک دیوان کم شد و یک دیگر در صندوق بوده است که بخت آمدنش از
 بعضی مواقع پیش من گشت هر روز آن دیوان کم شده از جای بخت آمد در میان این دیوان بعضی غزلها هست که شما در ایشان انداخته
 فرمایا امر و منی طلبم در دو سه روز نقل آن باید برداشت یاد خیریت **فصل** خواجهاجمی صاحب طلامتعالی است
 آغا صاحب کتبه میسند در کار است بجزو قلم و کعبه عن کرده همین وقت کتبه میسند و آله آدم آغا صاحب کتبه و کتبه است
 خواهد بود که هر یک روز اول میبایست که آدم یا دیگران هر طور که باشد همین وقت باید **فصل** امر و از انبوی خیریت
 دوام یافت لبدم به پند سترخ و چندان شوازی بود لیکن غسل بعد ازین برای عظیم است که اینک من فی چهار کاره و چند
 آمده بود و بندگان قدس جلالت ایشان که من این چیز را دوست میدارم از راه طافت طبع ملک کلاه من هم حرمیت فرمود
 من معنایست خفیه بعد از ادب آنکه گفتم چون خود منی بوشم برای شما فرستاده ام اگر چه در حق شما هر روز اندک میبینم
 نزد شما میسر خواهد که کار خود آید خواه کسی بپند بپند است که کسی بپند **فصل** از رزقه و رزقه احوال کثیرین طالع
 دریافت شد که قدر زدن مروت بهر سبب که نامی گوید رزقه باشد ما و اولاد خود و من خال دارند اگر چه دولت تعلقی
 بخت اتفاق دارد و لیکن بطلان باعث خلاص همین حرکتها شود و در دلتان را و یا یک با اولاد خود و این چه پیش یکدیگر
 نیز داخل همین جاعه هر چایانه بی شک عار از ملکها نیز همین حال دارند که اقربای خود حویلی بخش چند و خست را گداشته
 جای دیگر غیر و در بزم باطل خود و در راه از شهریان میدانند و گمانند که در و رسته رحم خدمت می آرد و کی شاه علی ارمان
 باید داد و یک دیگران بیرون کور باید رسانید و نه الفصاحه از شاه کرد و ری طلبید نو دم گفت که در و رسته اعراض از نه الفصاحه
 خواجهاجمی را بپند شما هم بهر استخوان عظیم گفتم در شمس باشد گفت خداوند جز و ان فقیر که پیش صاحب است گاه بهر سبب با و
 رسم کار دیگر پیش دارد و **فصل** امر و از خط برای میرزا علی الدین محمد صاحب شده وقت ظهر با عصر بخت دم خود فریاد
 که فرار و انکه کرده آید مسوده عربی بنویز با صلاح نرسیده بعد مطالعه در دست ده فرستاده خواهد شد معلوم است که ای صاحب
 دیوان را رسانیدند بانه امر و در غزل دیگر خیال رسیده است دیگر که میرزا علی صاحب احوال مرا خرم بگفت و سیف آمد
 خدمتکاران نوشته آورده با خود خدمت شما برای اصلاح حاضر میشوند یا محبوب خدمتکار خود خواهند فرستاد و باید برای
 اطلاع نوشته شد تا اهل اصلاح باید کرد و اندیشه را بخاطر راه دادن خوب است **فصل** خواجهاجمان که امده است
 اینوقت لفظ کوز را که با کاف تازی و معروف و رای نقطه دار است بر زبان قاطع ملاحظه نموده احوال آن را بدین
 که چند معنی می آید کوز بخت معنی خست خست شهر است در عوام کوز بخت میگویند و معصورت یک تای هوز را

فصل
فصل
فصل

فصل

فصل

ز یاد و میشود معلوم است که این مایه جزو رسل هم صحت دارد و یا در عوام چنین شهرت یافته است انجلی و ریافت کرد و بنویسد
در ریای لطافت رسید غرض من از تحقیق لفظ مذکور بر صحت و غلطی مایه جزو است که یعنی غمید و نیست با مایه جزو می آید
یا بغیر مایه جزو با دیگر معنی سرکار ندارم **قعه ۱۱۵** غراب صاحب بلند مکان سلک است که کاغذ و پر و زده بعد نقل
غزل مانده یقین که زرقا صاحبان خود و نم فرستاده باشند و در شب بن سپاری و گسترش شده و در اورد و وقت تقسیم حصص
شخص سهای محکم که از آن حرمت شده بود و گرفته بر وجهه بجا کرده شد تا با هم نمید و در وجهه علی السبب و از این مجموع نصف
بگیرد نصف بخواهد که معین مان در پیدا رشت و دلی جاری چهل حصه شاست معلوم است که خطا دارد و در زرقا شده و خبر
فردا که عید منجی است برای یکد و ساعت زرقا صاحبان با در رفت لیکن دل خبر باطله در **قعه ۱۱۶** سکه بختان صحت
مادرنگ ابوان بلاغت سلک است که خط ویر و نه که سکی هر نصف لیدین صاحب و بطالع غیر در اعلای فرین بر پدر و مادر و شاکه
بسیار خوب نشسته بود و در مقام اهل شک واقع شده بود و آخر معلوم شد که من در خواندن غلط کرده بود و عبارت شاست
صحت کلی و نیست و این غلطی که از من اتفاق افتاد و ایرکات خط رشت است صاحب است حق نیست که حتی خانه و نفسا
بیشتر خط خوب بجهال بی بصیرت ان عیال میفراید و بسیار کم دیده میشود و که مثنی طبع با دیگر صاحب گمانی خط هم درست نشود
لیکن چون شمار اصنامت ملای که موزن خاطر است لیل که بطور خود خط متوسط شک هم بهر باینده مضایقه دارد و دیگر اگر بگو
صاحب خود بعد سلام بنا از طرف من بگوید که نزد یعنی من در بار بار بسیار است جناب کسی لاگر مرلی ساختن میگویند
بنا از معلوم است که بنا بر سنگه و پر و زده آورده بود یا خبر **قعه ۱۱۷** در پر و زده و لهما از دیگر خبر صاحب کرده و فرستاده
سوی این هر چه بود از خاطر رفت لا رستم قهوه و کشن می آورد تمام شد این مدعا خانه تاج لیدین صغیر طای صاحب فتنه
نار و لیکن وقت و و بهر باید رفت زیرا که امر و فرستاد بید احتمال نبودن ایشان هم همان قوی است بهر صورت
و بهر از و قهای دیگر بهتر است موافق قاعده هر بنده خدا و چنین و ز اول برای وید و وادید میر و و یا آخر و بر و آنچه
در میان است راحت خود را در آن میجوید و محقق اینکه درین رفتن زرقا شامخا را یکد لیکن رفتن برین رفتن می چهره دیگر
ملاقات شد خوب است والا سیری است بهتر این است که یکد قهوه کوچکی بر نیمه نون برای خلاصه نوشته و باغوف خود و
وقت موار شدن همراه بر بهر مضمونش اینکه داعی بنیا که کش لیبی نیست عید حاضر شده بود اگر چه طبع ملازمت نیست شد
لیکن حاضر شدن بدو دولت هم باعث نزار سر و رست حق فعلی این عید و بنزار عید و یکسار که کند و اگر صاحبان که
یا عید رقع را بجا نه رسیده و مخص با به خوابید که و اگر نایفید حواله امیر صاحب میان نجیب اندامی با آدم و دیگر کرده بود
و اما صاحبان هرگاه همان باشند خبر دریافت باید رفت و اگر خیریت جناب قلمه و کعبه موبسا خود از طرف من مبارکباد
عید عرضی باید نمود **قعه ۱۱۸** ازین بند غلام که برای شخصی نوشته ام که مثل آنکه قاضی خان خروشان و فر و شاکه
در دیوان بنویسد بعد از انان غزلهای این بند را ملاحظه بکنند بعضی غزلها تمام نوشته شده است و بعضی از سبب
نا تمام مانده و چنانچه برای همین جا خالی گذاشته ام پیش جبار می باید که همین غزلها علی تمام در دیوان جبار و رده اشعار
غزلهای بند را بآن مقابل بکنید هر چه باقی مانده باشد از روی دیوان بر کاغذ دیگر نقل که در محاسبه مل تو معنی بند

قعه ۱۱۵

قعه ۱۱۶

قعه ۱۱۷

قعه ۱۱۸

این قدر محبت نیست و شعر از غزل زمین نمی دانست زمین نمی دانست و یک مصرع از زمین دل خود را شناخت پس خود را
شناخت باید نوشت و در غزل زمین ندانست مصرع اول یک شعر را تغییر داد و تمام ششاهم من صورت نبرد طاعت
باطنار نیست عند القابل معلوم خواهد شد **وقوع ۱۱۹** خواجہ صاحب من ظاہر لال ملک را شہادت کرده این را زلال
نام برده خبر دارم چنانکه احوال آدم عند العالم معلوم میشود و یاد فرستاد بتری دانید که مدتی در سفر حضرتش شام بوده است
الغیہ تقصیری کرده باشد که نوبت با بیچاره سید عقیدہ من حق و تکراری بوده باشد لیکن خائن و دزدیت مدتی است
متدین و بدخواه آقا هم نیست اگر بداند که همین قدر گناه که بحث و تکراری جواب اده اید و اگر این حادث را کند و مورد تقصیر
نیت و ارفاع نام تابع ازین بچونگی خورد و اگر سواي این تقصیر شده است که از دل دور است بهر مدتش آدمها
سیار اند و خواش داده و پیش سیاه باید کرد و دیگر بجای او باید گذاشت و اگر چنین نیت تقصیرش معاف
باید نمود که آدم قدیم است و راز دارد و خبر خواهد می گوید که ملای تقصیر جواب داده اند لغت تو غلطی کوئی من هرگز نیاوردم
که فلانی بی سبب کسی را تقصیر دارد و در جواب بدید مفصل این احوال را بر نگارید که چگونه است **وقوع ۱۲۰** خواجہ امامی سلم
انند غالی چون خبر متصل برای دفع حرب عرفی بود بدن خدب شد و شب آثار بخاری عبادت حاضر بود لیکن فصل
شمال لال شد و در غذا پیر خواهم گردید و در شخصی چند تا کس سیاری لطیف بدیش من آورده بود و قدری برای
صاحب هم فرستاده شد و اگر مال اکتح تنها نباید خورد **وقوع ۱۲۱** خواجہ امامی صاحب ملک انند غالی اللہی بر
رفیق و کجاست که میباید که عرضی نشان بخط قاضی صاحب ای حضور پر نور در قلند ان شامت نزد شما می آیند و اراده ملازمت
خواب قبله و کعبه دارند لازم که باین شایسته تعمیر نموده خواب و الارا بران آماده سازند که در لاله نامه قبول نمایند
و این قدر سوار شود که مادر تقدیمه باو نیتا چند بدل سعی خواهم کرد دیگر این که مشاگر الیه می گوید که در مذہب بنود این ایام
سینت ندارد و روز دیگر در سایندن عرضی نزد مرشد زاده توقف مناسب است و بی پریشانید و روز بخیرت و غیر
خواهد شد هرگاه که نخست ایام زوال خواهد پذیرفت خود برای بردن عرضی خواهد کرد **وقوع ۱۲۲** بریر زور و غیر
سجده انشاء اللہ مخالف صاحب بر دلم اموزد و بار حضور آمده ام و روز دیگر اینجا توقف است باز ما نیم و لکن خواجہ لال و بریر
بریر زور و بریر خراج راه داده باشد از رخصت نموده شد و خطیم برای دو کس نوبس نینده است لیکن هیچ خواهد
شد باید دید چه می شود و چهار روز ششاش بالیده بودم اموزد و ای دیگر شروع شده این را هم دور و دیگر سواي اموزد
می نامد اگر فائده کرد و بفرموده الایہ چه بدید حرب عمل شما خواهم کرد **وقوع ۱۲۳** از خبر ودان من سوبات فقیر که صاحب
خطه و نوشته اند بر او رفته و نزد خود نگه میدارد و باقی احوال بچونگی بنید و بلیک مجد علی از خانه نشان طلبیده باید گفت که فردا
روز جمعه است و نوبت آقا صاحب عرض کرده سواری بدر دولت سلطانی باید فرستاد و تا دوبر خوب خواهد گذشت
وقوع ۱۲۴ خواجہ امامی صاحب ملک انند غالی قبل برای سواری میرب و شما خواجہ حاجی خواجہ عبداللہ سوار شد
چون وقت میباید لیکن و شمارهای ضمیمه باید آورد و اگر چه اینجا احتیاج آدم نیست لیکن باز هم رحم بیک را در جلو باید کرد
شعب بین جالبه باید برود و فردا صبحی هم همراه شما نجاس سوار خواهم شد **وقوع ۱۲۵** در روز که و از شهر حال بدید

وقوع ۱۱۵

وقوع ۱۱۶

وقوع ۱۱۷

وقوع ۱۱۸

وقوع ۱۱۹

وقوع ۱۲۰

وقوع ۱۲۱

در روز جنبه بودیم یک نعل و شکره اباد را آورد و بعد طالع عنقه استر کرد و خطای می نمود و آنجا ششم فرمایش کتابها
 اما میله مثل حق یقین و ترجمه شراعی ملایم نذر فتن اندکی دشوار است زیرا که انگونه منوع در همین زمان غریزه است
 کسی نمی پرسید و حالا که خبر بد این چنین است اول کیان و اینکه اگر آن تربیت می آید مثل شتوی ملایم و روم که بلاد
 ایران عصر دولت صفویه بی جدل طلبا که خد ساد و بخاری می شش شخصت هفتاد و هشتاد بود و در وقت شاه سلطان
 شهید که ختم السلاطین صفویه است بهشت آن هم کسی نمی خرید و یک و پیرگران میدهند قدر هر چیز موقوف بر وراج شستند
 باشند که ملایم با و شاه چون بعد از تربیت خوردن از شیر شاه افغان و دواره و را که با و جلوس بر تخت سلطنت که موافق
 و عدد نظام سار که وقتی با و شاه از تکلاط و سیاحت شاه بود و ضعف و زیادهای داد و جمیع افراد ملایم را تا نایع و نایس
 که نظام برسی اینکه با و گاری و جهان بگذار و همین حکم کرد که روید و اشرفی از چرم ساخته بپارند و عیسای ساخته شد ضعیف
 و شریف آنرا در بازار برده و صرف را و در دبال بازار را که از قیمت اجناس گرفتند خلاصه اینکه این کتابها مثل کتب دیگر و
 درست نمی آید اگر کسی بطور خود از ناداری یا از راه طبع بشر طبع و نوشته می شود و داشته باشد بفروشد و هر فردی که
 ساد و بر کاغذ رسمی که می آرد و بست رویه رسمی رویه قیمت آن میکند و میگوید که این نسخه خیلی صحیح و خوشی از نظر من است
 صاحب اگر و دولی و دلا علی صاحب گذشته است حال قیمت این طرف ثانی همگی با نذر و رویه و شاه و شهنشاه که
 مثل کفستان و بوشان سکن نامه و یوسف زلیخا خیال کرده و من کردم که پول بگیرم خواهد نوشت و لیکن با فعل از بقدر این
 کار بر می آید که بیف من از روی که شاه نوشته آید چنان که گفته ام که از این نسخه که هم رسیده و در بعضی از بزرگان
 آرد و نوده بود که نسخه هم خوشی از نظر خود من و دیگر بزرگان گذشته را می آرد و بقدر گفته سکوت و زریه است به گاه که میگوید
 اشتیاق مشتری بر او ظاهر شود و رویه یا عمل قیمت آن خواهد کرد چون دلال و باع هر دو صادق و از بزرگان می نماند
 و در کتابخانه ملک بستان لازم می آید پس میباید که با حجت به مطلب نایند به من از قیمت آن کم میتوانم کرد و نه و اگر
 میتوانم و از روی که در هر دو صورت خودم ذیل می اعتبار می شوم و در صورت چه باید که سخت مشکل است و قاضی است
 هم محبوب را می پیش ایشان یکد و نظر از شهر برای درس می آید تا این باین کتب حرف می نماند لیکن بطرف ثانی پنج بناید
 گفت به گاه بنویس به قیمت مناسب درست خواهد آمد اطلاع کرده خواهد شد از زرقلیل و ستاد و خریدار دل می ترسد که
 ساد کتابی بپارزد و رویه بگیرم و در نظرش مال طایفه رویه باشد و چون انشا الله فان با فعل به صورت منتفع از این سبک
 کتاب با آنچه نوشته است با اصل و قابل است و یوانیکه نزد صنعت است غلطی بر این یوان است که هیچ آن رحالی صورت
 امکان دارد که سود و نفع از اینها می آید از اینها که در میان من و قیست بیرون می و مرا فرمودند چندان می دانم و این هم
 زیرا که خانه مرا احمد از خانه خان صوفی باشد و تمام و گاهی می یوز زاده از دور و زنی ماند و سواد یان از بیعت که چند
 نفعت اندک که در سه خوان بر می آید و شست و شوی و نقیه شده است از باعث آن شدیدا طبایع او را از تحریر و مطالعات
 مانع میشود و هیچ کس که شتمن نظر صورت نمی بندد پس محبوبی دیوان بعد از جدل طویله است به خودت پیوسته و از
 حرکت که شایع خود و پادشاه بر می آید و منید دل مبار خوش شد اگر می آرد و سواد می کار با نای نجهت یاد و در میان

آنوقت البته بالغ این عمل می شود و در عالم بیکاری از خوردن و خوابیدن هزار درجه پس تیرست چون عالمه علی بشوق وارد
 بقول استناد که میگوید مصرع شوق در بر دل که باشد پیری در کز نیست + حاجت پنداشت بهر جهت
 خود بخود بر شما کشف خواهد شد و در عالم بی شوقی اگر صد یا پیش من میریدید باز هم فایده نداشت باطله ایطای
 علی همان است که سوای روی در آن کار حرف زده باشد اگر بعد و در کردن آن حرف روی مصرع مانعی همان باشد
 که در مصرع اول است قافیه ازین عیب پاک است مثل شفقان و رفیقان و الا ایطای علی دارد و چون عزیزان و رفیقان
 چه بعد و در کردن الف و نون جمع عزیز و رفیق که باقی همان در روی میوه نیست ندارد و همچنین خندان و نالان ازین عیب
 که در اینجا الف و نون صفت فاعلیت است هرگاه و در کرده شد خند زلال با هم قافیه می شود و خندان چنان رفیقان
 و نهان و خندان و رفیقان هیچکدام اینها ایطای علی ندارد زیرا که نهان یک لفظ است الف و نون آن از نیست و خندان
 الف و نون برای فاعل و در رفیقان برای جمع است پس هر دو با هم متحد می شوند از هم متغایر اند لیکن اینجا دو عیب است
 بعضی بر آنکه خندان و رفیقان نیز ایطای علی دارد و گویند که حرف زده اند و در مصرع جدا جدا است لیکن چون
 فاعله افتاده است بعد از کردن حرف زده اند و در مصرع هر دو روی از هم جدا می شود و ضیقت ازین جدا جدا می شود
 و پاره بلان رفته اند که زده اند و در مصرع جدا جدا در کز نیست اگر با هم متحد اند البته ایطای علی نامیده می شود و اگر با هم
 متغایر اند هرگز ایطای نیست شایگان نام همین قافیه است که متغایر ایطای علی باشد تمام شد این حکایت هم اقامه جان
 که سیم سلام و شعیب می خواند و تاج الدین حسین خان صاحب چهارده روز بکهنه نشسته بود و در یکم صبح
 می گفتند شایر اینان سه صدر و پیغمبر است که خط پیشه داده بودند که در قرض میر صاحب و دو قط و یک کرا عیبت
 نبودن شان شهرت احوال است بنامه بعد سه چهار روز و یکی گرفته می شود و بعد از آن مایم و ولایت علیخان خان
 موصوف چون برین و نه هیچ ندارد و از قدیم بادوست و سخنی است از شرم جواب خط شامی نویسد لیکن میباید
 تکمیل و مال مردم نیست خط آبی مرزا ابو الحسن خان فرستاده جواب آن دلف خط خود باید و در وقت ۱۲
 مفتی نامه که بر روی خط ریزید بود خط شما که مردم است سوم شهر مذکور بود رسید و هندوی ده رویه
 در روز که غه شعبان بود و در قرض معلول ساد پریش میر نیاز علی هم که خداوند بود و پیل حضور و پنج بیست یکر سپاسان
 و نکند ساز و جوی و روشن جوئی ازینجا بنامه میر موصوف رفته بود آذر از اینجا میباید که خدا را این سه نه از راه خاک
 بچاهای آوری و خودخواه عبداللہ باعث بیگانه می شود ازینجا میباید که میان حاجی و گنگا رام بر یک فیل نهان است نه شده
 بودیم و در روز حضور هم خط است و در محبت شد تمام شد این احوال حالا حکایت و گویان است که چون جدا جدا را باطل
 محبت بسیار است و تمامی بچها با خواجه وزیر صاحب انس گزین و ماندن ایشان از سبب ترش برف و شتر خنجر
 و الله ماجدشان بچها دنی اتیان افتاده اینجا باطله ایطای علی آرام و در یاد ایشان بودند و ازینجا این صاحبان از
 فیهن آن احوال متفرع می شد و بعد از اینجا بنامه گزین شده که احسن مجتهد طالع عمره چهار ماه پس طیارند چون
 ممکن بود که محبت با و خود بماند ما و شش را نیز آوردند و مجتهد را نیز که میگویند ای دولت و سگی که در پیر و شش را می باشد

ف
 ر
 ۱۲۹

و در وقت که شوق در بر دل که باشد پیری در کز نیست

می باشد همان بجای پای و عاشق دوست باطن و کعبه و همین جا آورده چون نظامی و سخن هم در بی مادی و شریک می باشد
 آینه ناز و زنا می که در کنارشان بزرگ شده اند از شهر به باونی نقل کردند حال آنکه طفل سهواً می خورد و می خورد بر سر آینه و در تمام
 مکانات و نیز همین جا خواهد آمد در چلی شمس کسی نیست زوجه و عبد الله زوریکه اینجا برای دیدن والدین خود آمده است
 و شخصیت قوی و ده که در شهر می آید هر دو دختر عوی و وسط شایسته و در شهر از یکدیگر و اینجا می آید که بودند آنچه از احوال می پرسید و خود
 و انضامی محبت خود با و کرد و اید می آید اما در دنیا کسی است که محبت با فرزند خود داشته باشد به انسان چه می تواند باشد
 که حیوان با وجود بی نصیب بودن از عقل و رفقه بچه خود می باشد با محله محسن و حسن و در برابر بخت به بندگی دیگران و طفلان
 که تا گذاشته رفته اند یک یک بختی الهی در زیر سایه عاطفت جدا مجد شامش را بر روزی از غدا شریف از این بگذرد
 جمع می آید و منت بر شکوه آباد و موقوف نیست لکن آقا کمال بفرستد باید رفت رحمت خدا بر حوصله و محبت شاکله و در غم و غم
 همین است این عادت عادت بی غیران است که بی هیچ و محنت نان بزرگان خورده در یک مکان میگویند با صد اگر گویای
 فیض از بی غیرتی نیست آید صد بار پادشاه و راه رفتن به انسان است نقشه زمین و مکان و باین صورت است که از دوازده و یک
 تا در دوازده و دوم یک قطعه زمین است که به محبت آن یک نفر هم برابر یکدیگر و چند محسن بیرون جوی نمی است که بی محقول
 در آن طیار می تواند شد چون در خانه زنا از خواب جان بر می کشد شاید برای خوابه و موقوف به آنجا جوی تعجب و خود
 از در دوازده و دوم که آنرا چاه قطعه زمین هم در دوازده و موقوف و عرض خواهد بود و عمارت با صد بار همین زمین
 خواهد شد و از کما آید تا دیوار را حاطه تمام زمین مذکور و قطعه زمینی است اما شیب بقدر ترنج زمین طول آن از موقوف
 بیشتر و عرض پنجاه و دو بوده باشد این قطعه تمامش باغی است و باغبان هم برای درستی آن فکر کرده اند
 با فعل با قصد و زشت گلاب و شمشاد و زشت بیل و مویا در آن جو دست آگور بهم از چشم جیشی و سفید و خمر و شمشاد
 و زشت تخمین و زشت چینه و مویا و دیگر نهالهای میوه حلال خریده اند و سوازی این برای بقول و ریاضین پس به بنابر
 قابلیت تمام شد طول و عرض زمین مذکور که با قصد و مویا بر دیوار های حاطه آن صرف شده و در زیر سوازی
 و شمشاد بویا که برای برده محل سراساخته اند مکانی ندارد و بعد برسات البته مکانهای متعدد تعمیر خواهد یافت خدا کند که
 روانی شمایه پیوند و زشت بند و لیکن شایه در رضاعندی آقا و ناست است هر چه مرغی است و الا جاه با بعن با دیوار
 تا حال آنچه شما با صاحب الا نشان گفت و شنید کرده آید به معقول و مربوط بوده است آینه و هم فواید فواید خواهد کرد
 بکم و بیش شایه به مع موقوف نیست تا قوت در بدن است نوکری باید کرد که نان و در باز و عجیبی که دار و الواضع
 ابو الحسن خان مرزوبی نوادم به چشم صاحب قیاسی است و سوازی با و ضامع خواهد شد رقع نام مرزای موقوف است
 خط موقوف است باید رسانید باید دید که ضامع صاحب موقوفی آینه خدا کند که زوجه و تفرقه شاکله شود و سوازی که آن از
 استعاضال شایه می کند که در نام پادشاه و خیریت و قیاسی بگذرد یکی قیاسی و در عتق زمین ملک الله است حکم الله تعالی
 سلام شوق سوخته انداق واضح با و که رقیه الوداد و حوره به بند بر حال رلف بیفاده و خدمت خود خواهد کرد
 انحراسی انصب سمرقندی المومنین که نشو و نمای ایشان از خاک کایان است و به معنی است عاقبت جمیع معادن

در
 این
 صورت

در
 این
 صورت

در جواب بطور مرقوم فتنه غالبه سالی کامل و بعد از گذر و در چشم نگارن را بایه وار رویی کرد و اندک سجایا را با دست راستی نوشت
 لای تسلی الفاظ ترکیه پیشین طرفه کاری است البته در دال از جلالی طبیعت بنام بسیار خوش شد و تمام خط سنج غلط
 نبوده است لاد و جاین غلط را غلط نیکویند بلکه خطا باعتبار کثرت و شهرت است و آن نیست که شمارشید و الگو نویسی
 که حکیم زبردست بوده اند مثل جالینوس بقراط و ابوعلی داشته معاجزه را با آنها منسوب ساخته بودید هر چند این امر کس
 طلب هم مهارت تام داشته اند لیکن آن کثرت مزاولت در فنون ریاضی مشهور بهندست بیانی شده اند و اقلیدس نیز همین
 حال را در آورده است و در دست این قسم قسم عبارت نیست بلکه غلط و تحقیق احوال واقع شده و بعضی درین روز با
 اکثر پیریه و دیاج و بیلد رجبی بجنوب و بر نور از طرف جنوب الی می آید و کباب و تورمه و آب سنج که خورد می شود و یاد می
 و جای شام سیر و تماشای لطفه دیگر دارد و که خودم که این گونه کیفیت گاهی بکای بعد سالها در شهر نصیب می میشود و بعد
 مسافت روز کوچه زیاده ازین نیست که از جوی شام تا بسوی کعبه فتن و آمدن و اگر زیاده ازین اتفاق افتد از خانه خود
 بهنومان فتن و آمدن تصور نمایند و در مجلس علیها السلام دومی است غیوئی بیشتر مثل ششم علی بدین عربی علیه الرحمه عالم قمر اسر
 سه کار دارد و پنج سطح است طلبش بر بنی تا بدیجای خود نشسته اسطوی زمانه است هر روز تقیم تدبیری میپاشد لیکن گاهی
 نوبت بر و غیره خلاصه یکبار است اختلاط خوبی دارد و دیگر اینکه بر روز یک خط دیگر ای عمومی شام نوشته در داک
 رسانیده ام یقین که سیده باشد یا پسند و جهان خط سطر چند برای شام است ملاحظه خواهید کرد و حالا از طرف عبارت
 شام خاطر فتنه جمع است لیکن اندک خط پیدا می کرد که روی برای تحصیل همین عمر است و فتنه خط پیدا شد خط کجا و بداند که بهترین
 علوم هم تحصیل معاش و بهر رسانیدن ترفیع و امثال و اقران است خوش بخت فرزندی که نزد باز و حق و الدین و دانه
 از اطوار شامی بار و که چیزی نخواهد شد به حال زفاری حرف زدن دست بر نخواستید و پشت که این دولت نصیب
 بر کس نمیشود و دیگر چیزی از کتاب حاصل میتوان کرد و این بغیر صحبت دست نمی دهد به چند مشکل است برای شامی را سان
 است زیرا که تسویدات شام هم مطابق روزمره است آنچه در خطوط می نویسید همین در حرف زدن کار برید عالم فاکر
 شما قابل خدمت نیست این قدر است که حرف میزنید و در شامی حرف زدن دم بدم میشود این خوب نیست روانی
 از عجزه بهتر است امروز در اینجا تمام بود فردا نیم کوچ پیشتر زیاده خیریت **رقعه ۱۲۸** سیجای مضامین مرده
 و شکسته آوری طبعان افشاده حریر قدرت فرزدق بلا عنت سلک الله تعالی بعد سلام و آهتباتی فارغ از درد و نهایت
 واضح باد که ترقیه حجت شمیمه مرقوم به شمه حال تصدیق و عافیت بیان یوانگی و بهرزه چاکلی شخص معلوم عبارت ترکیه
 حلقه طوق که وصول گردید خاطر شائق افشا طلی که طبل کرشن بطل تناسلی ابعاد باشد از زانی داشت او تعالی باین یاد
 آور بهای طیب اوقات نصیب کند ای کمال کیشی یو کون لار د قلمبه بولوب و زهره کیم قیلور اندیشه سیز قیلور بر کون
 بواش لار بوالیق دین چیمائی بی سنی بولغاسی لاری کاکیم که کیشی بولکیشی وین کوب نفور ابر و در عبارات شام
 بنیان اثر اک همه خوب بود و صدافرتن و هزار مر جا لیکن چون هنوز مشق آن چیست که باید نظایر و بعضی حصینها
 غلط واضح شده بود و این مضائقه ندارد می شود در غفرت رفته رفته منافی تر خواهد شد حال هم از میرزا مثل بهتر بود بنام

در جواب بطور مرقوم فتنه غالبه سالی کامل و بعد از گذر و در چشم نگارن را بایه وار رویی کرد و اندک سجایا را با دست راستی نوشت
 لای تسلی الفاظ ترکیه پیشین طرفه کاری است البته در دال از جلالی طبیعت بنام بسیار خوش شد و تمام خط سنج غلط
 نبوده است لاد و جاین غلط را غلط نیکویند بلکه خطا باعتبار کثرت و شهرت است و آن نیست که شمارشید و الگو نویسی
 که حکیم زبردست بوده اند مثل جالینوس بقراط و ابوعلی داشته معاجزه را با آنها منسوب ساخته بودید هر چند این امر کس
 طلب هم مهارت تام داشته اند لیکن آن کثرت مزاولت در فنون ریاضی مشهور بهندست بیانی شده اند و اقلیدس نیز همین
 حال را در آورده است و در دست این قسم قسم عبارت نیست بلکه غلط و تحقیق احوال واقع شده و بعضی درین روز با
 اکثر پیریه و دیاج و بیلد رجبی بجنوب و بر نور از طرف جنوب الی می آید و کباب و تورمه و آب سنج که خورد می شود و یاد می
 و جای شام سیر و تماشای لطفه دیگر دارد و که خودم که این گونه کیفیت گاهی بکای بعد سالها در شهر نصیب می میشود و بعد
 مسافت روز کوچه زیاده ازین نیست که از جوی شام تا بسوی کعبه فتن و آمدن و اگر زیاده ازین اتفاق افتد از خانه خود
 بهنومان فتن و آمدن تصور نمایند و در مجلس علیها السلام دومی است غیوئی بیشتر مثل ششم علی بدین عربی علیه الرحمه عالم قمر اسر
 سه کار دارد و پنج سطح است طلبش بر بنی تا بدیجای خود نشسته اسطوی زمانه است هر روز تقیم تدبیری میپاشد لیکن گاهی
 نوبت بر و غیره خلاصه یکبار است اختلاط خوبی دارد و دیگر اینکه بر روز یک خط دیگر ای عمومی شام نوشته در داک
 رسانیده ام یقین که سیده باشد یا پسند و جهان خط سطر چند برای شام است ملاحظه خواهید کرد و حالا از طرف عبارت
 شام خاطر فتنه جمع است لیکن اندک خط پیدا می کرد که روی برای تحصیل همین عمر است و فتنه خط پیدا شد خط کجا و بداند که بهترین
 علوم هم تحصیل معاش و بهر رسانیدن ترفیع و امثال و اقران است خوش بخت فرزندی که نزد باز و حق و الدین و دانه
 از اطوار شامی بار و که چیزی نخواهد شد به حال زفاری حرف زدن دست بر نخواستید و پشت که این دولت نصیب
 بر کس نمیشود و دیگر چیزی از کتاب حاصل میتوان کرد و این بغیر صحبت دست نمی دهد به چند مشکل است برای شامی را سان
 است زیرا که تسویدات شام هم مطابق روزمره است آنچه در خطوط می نویسید همین در حرف زدن کار برید عالم فاکر
 شما قابل خدمت نیست این قدر است که حرف میزنید و در شامی حرف زدن دم بدم میشود این خوب نیست روانی
 از عجزه بهتر است امروز در اینجا تمام بود فردا نیم کوچ پیشتر زیاده خیریت **رقعه ۱۲۸** سیجای مضامین مرده
 و شکسته آوری طبعان افشاده حریر قدرت فرزدق بلا عنت سلک الله تعالی بعد سلام و آهتباتی فارغ از درد و نهایت
 واضح باد که ترقیه حجت شمیمه مرقوم به شمه حال تصدیق و عافیت بیان یوانگی و بهرزه چاکلی شخص معلوم عبارت ترکیه
 حلقه طوق که وصول گردید خاطر شائق افشا طلی که طبل کرشن بطل تناسلی ابعاد باشد از زانی داشت او تعالی باین یاد
 آور بهای طیب اوقات نصیب کند ای کمال کیشی یو کون لار د قلمبه بولوب و زهره کیم قیلور اندیشه سیز قیلور بر کون
 بواش لار بوالیق دین چیمائی بی سنی بولغاسی لاری کاکیم که کیشی بولکیشی وین کوب نفور ابر و در عبارات شام
 بنیان اثر اک همه خوب بود و صدافرتن و هزار مر جا لیکن چون هنوز مشق آن چیست که باید نظایر و بعضی حصینها
 غلط واضح شده بود و این مضائقه ندارد می شود در غفرت رفته رفته منافی تر خواهد شد حال هم از میرزا مثل بهتر بود بنام

بنام عرف ریزی عمومی شمار که چه قدر زود و در شمار باین زبان ششالی داد و بیاد که ریب اینها از تاثیر باطن استراق موطن
 آن خواص دامای عرفان است و الا مردم استخوانها درین راه شکسته اند و سر منزل مقصود را بلذکر دیده اند با جمله امروز که است
 سوم ماه است بلاپور رسیده ایم و فرما بر یک کس میسر میسر و خط شما دیر و دیر زاپور نام مکانی رسیده حالا از دو منزل شتریم
 و بعد ازین هم نخواهد بود و شتر اگر براید تعجب نیست لیکن بگویم خودی از قسم آمو و پاره به کجا شاید بیلیدرجی و دراج بدست یک
 آنکه بخدست والد با خود از طرف من بعد سلام یک گفت که زودتر در قانع نعمت علی خوش بکار برده قطع بخواهینری که
 مصرع اولش اینست مصرع اولیای چون کنم که اینرا می شد بر قطعه و قافیه حساب کتاب رداف کرد و واقع شده بر او در کجاست
 بخط منعیلق قطع نظر از ششتری و زیبالی آن نویسنده و از این خط خود و چیده زودتر در کجاست که در شکرین بدست شتر ختمی است
 ایشان یعنی قاضی حساب منصفین من طلب شده است که رسیده باشند و ایشان هم جواب آن تعلیم سیر باشند تازه اینکه من نیز
 یک شتر دیگر در قیاریه نیز امجد لیجان صاحبزاده دهنر علیخان و جناب علی تنها بدست خود شکار کرده آورده بودند یکی
 است نه شد تمام راه که می آید بجهای شتر در چرخهای چوبین می خروشدند یک به راجب علی بجهت صاحب المنزله
 کرده اند بکلمه نو که میسرند می دهند ایشان در دو سه روزستان بخیل که نزد حضرت خدیو اتفاق روانه فرمایند که را که چون
 خط بتامی رسیده سواری جناب عالی از شکار مر اجبت بخیمه گرد و یک شتر کلان بر فیل بار بود و حالاسی شده و بر وایت بعضی
 سی و یک لیکن شتر امروزی کلان تر از همه شترها و سخت ریشخندی بود یعنی هرگاه گلزار فل خورده از پا در آمد و بر وایت
 فیل حضور نشست و بقر تمام حلهای که در لیکن طاقت حرکت بدست آخو کمیه باز چار طرف بر وایت رفت و درین
 گرفته از اثر و لیده می ساخت و می غلطید و می خروشد خلاصه اگر جناب عالی را مو تم الاشبال گویند می زیر بر زاده و خیرت
قعه ۱۲۹ مخفی نماید که خط بجهت خط موافق معمول دیر که هفتدهم رمضان بود یکس شتر رجولی قدیم شما بطلایقه
 و راند آنچه نوشته بود دید که غلطی در و لفظ از باعث تعبیل عمل اند از بجزیری یقین است که چنین اتقان افتاد من هم
 اند اول همین نوشته بودم لیکن مرابین چیزها سر و کار نیست اگر شما تمام بر بان قاطع و مطلع در سینه داشته باشید کمالی
 برای صاحب حاصل خواهد شد البته چون میانه من شما محبت و مالی است که خوش میشود لیکن اگر شما خط فام که نویسد با در
 باز را می نویسند بنویسد باز هم تنگ نمی آید آنچه من باین سرور می شوم است که زری و شوکتی دامی و چپشان پیدا میکنند و او را
 شما چیزه خوار و محتاج شما باشند با طالب علم و فاضل هستند که کمالی نان میخورند و از عادات بد طعون خلق خدای شود پس
 لیاقت ز شاد و بزرگی انسان متوقف بر صفات حمید است که آن رحم و کرم و خلق خویش و مرث فووت وجود و جسان
 بچپشان کردن و خود ممنون کی از اقرای خود نکند و بدید که مویر غیرت است شما پیری مادر محبه جهانی رسوخ که بهر مع
 پسندیده این چنان داشت لیکن زن طلب کرد و فریب بسیار میفر وخت و زبانی ماه مبارک تا هر روز که عیده روز شنبه
 گذشته باشد آنچه باقی است اینهم با سالی خواهد شد که شعله خدا کند که زود در صاحبان بر و نوشته برسد که شما هم بجا می روید
 وقت حصول الطمان بر کتالی که در کار خواهد شد از چا خواهد رسید خاطر جمع باید داشت لیکن وقت فرصت را کارگر روید کتابت
 من چیزها مضاعف ندارد و بعد شریف و بدین بگفته که دستور لعل سن از چا خواهد فرستاد و هر کجا که این کار هم شما خواهد رسید لیکن این دستور را

نویسنده

در بعضی جاهای بعضی اعیان بجا نخواهد آمد حالاً بهین قدر انکسای کنم که خرد و بزرگ در جوابی تو فقیه و جوابی قدیم صحبت
و عاقبت انداخته دیگر نوشتن آن ضروری خواهد بود و بعد ازین خواهی نوشت این وقت سخت خوش دارم سب
تر و این که مزاج آقا صاحب سرالطیف و آسان آقا صاحب صادق خالص صاحب سواهی این دیگر بر تو میم که بآن درجه
علیه است که اگر این با سلامت باشد و جان بر شود یقین من خواهد شد که صدال بلکه بنیتر دیگر زندگی خواهند کرد و شما هم
بدعا بشید آنچه بدلمی گذرد من میباید چون همدی نیست این احوال را که کوه کم پس بر روز و شب روزی بود که ما همه
مایوس بودیم لیکن باز بگوش آمدند و سوزش هم بر طرف گردید و شب باده از آن شب بود امر و از طرف شما بکنی که گفتیم
پرسیدند که گفتند و خود بخود گفتند که مرزا امامی برخواجیه قاضی خان است و باقی گفتند که همیشه خود بسایه انجامی آمدند
حالا شاید درین شهر نبوده باشند بر شیب و جوابی آمده بود لیکن بالا نیامد این قدر که من نوشته ام در جای دیگر نمی
کرده بودند و از ایشان با وجود یردن گوش مقابل درین نشان بگوش من نمی آمده از ده سخن یک سخن بدخواهی بگوش من
و بدقت فمیده می شد عمل ظاهر برای ایشان حکیم تجویز کرده بود قبول نکردند لیکن دوسه است که خود بخود در عالم غشی
آمدند امر و جهان باعث زندگی شدند برادر خدا گفتند که این مرد و در جاق شود مرا سخاالات دیده عجب الی است که ناگفته بگذرد
چه باید کرد که این امر با احتیاجی نیست امر و در روز سهیل ایشان است و آدم نشاند برای ضرورتی در حضور آمده ام اگر
مسهل عمل میکنند و چند دست اجابت می شود امید صحت است از لاغری و نقامت چه بگویم هرگز نشانت نمی شوند خطی درین
مقدمه زودتر برای آقا ابو الحسن صاحب که از فرط محبت زیاده از ایشان دیگر گرفتار اند باید نوشت احوال مرده و گفته
که بنور و دین زنده اند این است بعد ازین هر چه صورت می آیند نوشته خواهد شد امیر صاحب هم ازین سبب باز منم ماند
پیر و امیر صاحب و دیر و قاضی صاحب هم آمده بودند امیر صاحب مکان میرود که امر و دریم بر سبب در تمام شهر مردم
نب گرد و اند لیکن تب ایشان عجب نبی بود باعث انیمه فساد همین است که ایشان صغری محفل واقع شده اند ازین
بیخود را غور باید کرد که چار و روز در بیت اخلاص و دما ازین شهریم که مبادا خلوس بنشیند و خدا چنین کند دیگر حالات
که در عالم کرب معانه کرده ام بر نویسم که تفصیل آن در طومار انجائش بنیزین **موضوع** مخفی ماند که خط محبت
نظم قوم و یقین از شگوه آید و لغوف عرصه رسیده و سر ساخت آنچه از عدم قبول نذر قانوگوان و دیگر عملی که در این
شخص معلوم نوشته بودید باعث طمینان گردید و خرقن نذر باعث فزاید اعتبار و ترقی دولت خواهد شد و مختصر
سنوی تقریر من معلوم می شود که باشند شاهجهان آید دست و اگر از جای دیگر سبب در آدم میان ترک شمع باشد
چون او با لقمه تمام شمار بر گرسی جاداد و خود کش بر نوزده است مضائقه ندارد لیکن در صورتیکه زیاده از اینک
گرسی و بگویند در آن مکان نبوده باشند اگر و مؤثر هم در آن بود لازم همان بود که هر روز بنشینند لیکن ظن
غالب همین است که آن وقت زیاده از یک و نیم نخواهد بود و الا شکار گرسی نمی شد سبب هر حال اگر طرف تالی برضا و عزت
ظاهر کسی را بر من خود هم نشاند باید که عدد بکنند از خود نرفع بر آدم صاحب غرق منع و میبایست هر گاه طرف تالی مجوز
شود و بر صانع از قرض شمار در آن بسیار خوش شدم در خانه سولی خوردن و خوابیدن حالی نیست لیکن بی ل را

است بخواجه محمد صاحب کبوتر که بجز کمال خان بگوید که خط اول صاحب راقه لعل شد خط دیگر همان مصنون مخفی نوشته بدید
 که بدست آدم معتبر و اندر نه شده شود هرگاه بیارند در خط خود و همین نزد خالص صاحب مقدم الذکر باید فرستاد تمام شد
 این مطلب از اینجا میگویم که در خط شما فقط چیز معنی فاصد و هر کاره بود و پوشیده ماند که چه چیز شخصی را میگویند که همراه خود احکام
 پادشاه برای امرای برود و چنانکه القاب باشد خواه دام ظلم خواه دام ظلم هر چه میسید درست است و سوابی این برای
 شخصی مخاطب دام ظلم و برای غائب دام ظلم می نوشته باشد **قوله** مخفی نماید که میفرمود که تا بهیم جمادی الاول
 روز چهارشنبه بود فاضل صاحب لفظ و خواجها ماسکی ساکن بنارس نزد من فرستادند در لفظ مذکور عرض نمودم که بنام خواجها
 پادشاه خالص صاحب خطی نامزد این حقیق و در خط دیگر اسمی که صاحبان مخدوم راقه نشان و کرد و کنار ام دین بدینا و خود
 بوده است خط خود را بمطالع و در آورده هر دو خط مکتوب الیه جدا جدا داده رسانید و شد جواب از همه بزرگان معلوم
 این کاقد است باید خواند از دریافت احوال مرزا حسینکا صاحب سخت ملی بدل رسید لیکن چون مرز خواوست
 مشکل از روز و تر آسان خواهد شد زیرا که اکثر اوقات دیده میشود که آدم سخی و جوان مرد با خدای سید است و در وقت
 بیرون از همه مردم در رفی برای او چنان وامی شود که صد بار نماند و از آنکه باقی میگذرد صاحب هم محبت نهانی با و دارد
 کاری برای او کرده باشد یا خواهد کرد و نیز از حصول علم حقیقت حال قضی القضاة فاضل نجم الدین عینیان صاحب است که هر دو
 آند حق این است که این گونه آدم محبت سیرت کجا پیدا می شود و نقل دیوان انشاء الله خان که نزد او نشست هنوز در مقام
 بصحت رسیده مصنف آن روزی برای دیدن من در جویلی همراهی مییجانه بعد از نماز آمده بود و در عصر تا سیرت نشست
 من فاضل صاحب گفتیم که برای چند روز دیوان بدید که با نقل آن مقابل آن گفت چه فائده که این دیوان که من پیش خود
 دارم خط تر از دست و طبع این نسخه موقوف بر محبت و معی مرزا احمد نشاست تمام شد این گفتگو احوال خان مرزور
 این است که از دو ماه و سطر شده و سبجان قلی بیگ غلب که استنما چهل ساله اش بود و او را در تمام شهر سوا نموده
 یعنی چندین بار نشاندند که با سبجان قلی آن رده شده شده و او سوا می این کار دیگر این کرد که بعضی اعراضه شهر گفته نزد
 خان موصوف فرستاد این عزیز قلی آن چو ما از طرف ثانی باین خیال فرستاد که گویند و اشتقاق بکت آنها چو
 برین معنی مطلع شدند سبجان قلی بیگ را طلبید و پرسیدند که ای عزیز تو خود را چه فهمیده و توئی که این راه رفتی
 حالا بتو چه سول تو ز بیم سبجان قلی بیگ گفت که میان من و صاحب کلام معامله دنیا بود که بر سر آن هجومی کردم و تنه
 گفته و فلان را بر سر گذارشت از آن که بعضی و بچو صاحب گفته نام قران مجید که از بنده چون من دین روز ما بچو انشاء الله
 خان کرده ام و او نمی تواند که بشم مرا کند و نماند از این سببان این بنا را گذاشته است که بچو اعراضه خود لقبه بخلص من داخل نموده
 است تا بزرگان و بزرگ را در کان در پی آنند من بخود چون خان موصوف بچو بعضی بچو باین گونه شنید و دیگر اجداد مالی
 کرده بود و بهر با لفته سبجان قلی بیگ چنین حاصل شد که این چو با لفته خان مرزور است و در قفسه سخندان شدند که برای
 بر سر خان موصوف نازل گفت این مرزورین حیرت و پا چیده و داماد و پسر خود و دیگر شایان خودش با
 نزد طرف ثانیها فرستاده و با حال و قرار می کشید آمده بایمان موگده و احلاف عرضیه از بن علیه محفوظ ماند از دور

در قفسه

افق

افق

اصف الدول می بود که با کمک زده بودند از خوف جناب عالی و امام قباله احدی مجال آن نداشت که بخانه کسی اودها شود
 او را سیرت بکنند معمور نقل کتابهای فرائضی باشد که بچندین گفتارم الی یومنا هذا احدی نیاوردند روزی شخصی از بعضی
 بخطا افتاده بودی رو به قیمت می کرد نهایت نسبت به پنج می فروخت چون مردم را منتها می نشست بهفت میشت
 و نظر است و این را هم گران میدانیم زیرا که هیچ پیشش بدست یارزان است و پس کردیم دیگر خیریت و هیچ نیست
 و جوبلی صاحب خوش و خرم سمری بر خط خرم دارند **فصل ۳۷** نقاب کنوز ارجعت و حافظ ابرار لغت سلسله لغت
 مفاد و محبت طراز مرقوم باز و هم سه حال در لغت نیکه انبیه متن از نوع بشر در شمس قایم سینه عشره خبا خبا و محمد
 امین احزازی دام مجده متضمن صحت و عافیت جمیع بزرگ گوید که در خط سابق گویند تاریخ محمد ماه بود
 روز چشمتی بوقت سه پیر قریع خط از غذا لبنا می و مصل سرت شمول بر نشاء و طالع آن غنچال را بلیه شگفتگی جاوید و گنار نداد
 و غلام بیب میگوید که عبارت شمله در هر که شامی نویسد بر جمعی جریب با جمل دیگر که مخصوص قریع غلط طراز تحریر نیز در خط مرقوم
 و مقبول است چون ای را آگاه کردن شما اصحت و فوهم الفاظ و عبارات مرقوم خط است در هر خبر با صلاح بر می خیزم لکن اینهم
 که در آخر خط مرقوم هم دو غلط بود عبارت مذکور و این است که باقی آنکه باعث زلت یا زیاده این سبب است که قلم برداشته
 میویم مخفی نماند که غلط اول در اطلاق قریع و آن تحریر لفظ و زلت یا بدل محبت که با باری میویم در این لفظ را با بصورت
 نوشتند باشد این غلط مخصوص شجاعت شعلری ایران و علمای یورب هم شریک حال صاحبانند لکن آنها هم اندو
 تما که از هم سبب نیز اگر اگر میباید در چاه نقد مرقوم است و اینها نیز اگر از شما غلط است در ضایقه و در علمای و قریع
 چنین خطای خاص خیالی است بعد نیاید و غلط دیگر این است که باعث زلت یا زیاده این سبب است خطا است که لفظ است
 درین مقام بخاطرش نداد و این قدر کافی است که زلت یا زیاده از این سبب است و اگر لفظ باعث و زلت عبارت باشد که عبارت
 چنین خوب است که باعث زلت یا زیاده نیست این غلط غلط است لکن را صاحب طبعان فصیح بیان می دهند که هر طبع برز
 چاییت زیاده خیریت آنکه بکلی یعنی عمومیت و بعد از اسلام بگویند که در هر که غلط بود خطی متضمن احوال لشکر گشته میشی سبی
 انصاحب و در اول روانه نموده شد **فصل ۳۸** خواص نقد و استکماله فصیح انصحا و ابلع اللبغا سلم الله تعالی
 بعد از تنیاق حالی باد که قریه باعث طراز منبج اصحت و عافیت در لغت خط اصحت است شناسی و ملی شتافز
 گردیده تسویر شش خطی مخطوط ساخت آفرین صدقین بر برور یک خط دیگر سبی شما نوشته روانه نموده شد خواهد رسید
 آنچه از خلاص خط طبعی حلیم مرقوم بود مقرون بعددق است بیچاره چه کند اختیاری ندارد من نیز مجرمم لکن بهر صورت
 فتن او مناسب است اگر بخواند تا به نخواست عمو می که خداش سلامت دارد و در خط خودش اگر کسی
 را قلم بود نوشته بود که خطی متضمن معاش این مرد بام نر امغل نوشته خواهم داد و خایش خرای خیر بد که رحم بسیار
 میساکین دارد و این بار در خط شما لفظ میم بود و در خط طبعی یا در فتنه یا در صفایان درین مقام زلت و دستک داشته
 و شیار زبان میباید استعمال میکنند میم هم بملکیت آخر زبان ال خراسان است زبان نوران نیست و احوال شکر
 چون قدر است که در خط فقیه که سبی والد شما است تحریر نیز در فتنه است و دوباره در خط صاحب اطلاع آن نمودن تحصیل حاصل است

بیش بود از همان خط دریافت خواست که در این که اگر اوقات فارسی حرف میریزد خوب می کنید فارسی روزمره و غیره نیست
 مردم در بند و ستان استخوانها تنگ شده اند و گوشت و چربی در اندامها در بدن مانده هنوز شمار خانه بر نیامده و این وقتیکه خوب حرف می زنند
 زو و فارسی بایران خواهید شنید قدر این نعمت خواهید شناخت بقیس بر این که شاعر غنای شدن امکان دارد و لکن فارسی
 زدن خیلی مشکل است که در خط را ملاحظه خواهید کرد این عبارت که کشامی نویسد در هیچ خطی نخواهد بود یا سجا که این الفاظ و کلمات
 زو کسی نیست زیاد و غیرت اگر سیدی علیخان برای درس گرفتن بخدمت والده شایانید از طرف من بعد سلام شوق بایزلفت
 که پیشتر خطی برای سیدی حسین خان ملوک خط می حکیم سیف الدین احمد خان فرستاده بودم که کمال که رسیده باشد و همان
 خط سلام و اشتیاق بخدمت شما هم بود و نیز خطوط که برای استاد شما میبرد برای خود بداند و بالا الله امرت الان سید باری
 انشای راه اتفاق بر خود افتاده و در روی می گفتند که فراموشی برای دستخط مخصوص رفته است حالا معلوم نیست که در دست
 یاخیز **۱۳۹** ویرود که سید در شمعان روز یکشنبه بود خط مستطیل عریضه که اسمی جدید خود نوشته بودید با تو بنویسید
 که جدا جدا نام دوستان بود و به اطلاع در آمد حالا غرضی که من طلبیده بودم نباید فرستاد و ان شاء الله غیر زود بیکدیگر می آید و خواهد
 آورد و لکن یکجا عذر اکتفا نیاید بیاخت می خواهم که نقل غزلهای طالع را در جیب خود بیاورم و در کتابخانه خود بیاورم و در کتابخانه خود
 بقیه و غزلهای شاعر حال هم بود و اینها را سبب شد خواب بیدار و در حاشیه دیوان نوشته باشد و دست ما از نشان دادن
 ضرورت نیست زیرا که اگر دیوان آنجایی بود مضایقه نمداشت حالا میفانده این را به صحبت عره ازین فرصت صاحب مشاعره حضرت
 نشد و بعد از این هم نخواهد شد و من هم درین روزها آنچه میفرمودم برای مشاعره می گفتند و رفتن در مشاعره با صاحب مشاعره
 بود حالا اگر در این بین هم مشاعره بگذارد و نذر کنم که بروم که هم بر احوال دیگر بماند که سعادت علی خان در توقف بر برادر
 و پدر خود می بزمید بلکه سوازی نظام الملک است جاه واحدی از امرای عصر محمد شاه هم مشهور با دوستند و شهنشاه لکن
 حالا این خواب خیلی غریب است که روزی که بزم نشست ازین رحم بعد دور فرآن پیاده های ناچارم که در بزم بنشیند پس از
 زن و مرد و هر طرف که خواهد بود و هر چه از نقد و جنس بر دیر دوشی فراموش شده باشد و سوازی اهل محاطه و هم بسیاری از بزمیان
 نیز رها شده و جدا جدا میخوابند و خلعت شمش یا رچه کار چوبی مع سرج و خیمه و مالای مروارید میبندند و هر روز بر بار بزم
 و بار مایه و دیوان خاص می شوند و از قرآن و آثار چنین معلوم می شود که مشاهیر برای وزیر صاحب و سید
 صاحب و فاضلی صاحب هم معین شود و درین عرض شد که هنوز یکجا مانده و خواب حالی را از اخلالت بروم
 بختشیده باشند و نقل چهار روز است یا بیشتر که بدرگاه حضرت عباس سوازی جناب عالی باین جبروت
 رفته بود که تمام بازار را بلیمن کرده بطور ازین ندی جناس فاضله در هر دکان من شده بود و چون جاد را راه بالا
 بام نوبت سید زنده بر سر بام بویا میخفت که کار زنده و سامان سواری چه بگویم که در وقت سرنی آید از بروج
 زین جواهر بخار و زین های مرصع کار و دیگر چشم و خدم که چشم فلک ندیده است براه بود و از کثرت خلق
 دوفتدم راه می گردن برادر و که ده مسافت بود و در دم بسیاری در کوچه ها میخفتند و در کوچه ها میخفتند و در کوچه ها میخفتند
 الحاحل جناب عالی در تمام راه از نقد و در دست بولسان فقر می انداختند و دیگر گاه رسیده به مقصد و بیکان طایفه

توق

رقعه
عادی الاخره

یک سیرور وزن بوده است نذر کرد بعد مرجهت هم تا شام انبوه مردم کم نبود و آمد مردم را احوال مزاجی صاحبان
 علاقه که خود در سر کار ملی صاحب و شهنشاه طاعت آن پیشی امیر حیدر شد و خودشان در حضور جناب عالی می نشستند
 جناب عالی را برایشان خیلی نظر عنایت است چنانچه خلعت سفید پرچم جیفه و سرج و مالای مردارید و با کلی چهار
 ایشان مرحمت شده شما را درین عرصه و بهانه بر رسیدن در رقعته که شما نوشته اید حالا ایشان بخود مناسبت بطور دیگر
 از طرف شما نوشته خواهم داد و بر رقعته چه موقوف است من برابر هزار رقعته بستم و در کار شما درین سرکار معرفت ای صفت
 مرکز خاطر دارم مطهر باشند و منظر لطیفه غیبی شنید **رقعه ۴۴** پوشیده نماند که پریر و زکریا چهارشنبه و سحر جمادی لای
 بود خان صاحب که مر تاج الدین حسین خان صاحب اخل شهر شد و با یامای صاحب کلان و مکانی از عمارات گریزی
 نزدیک کوهی صاحب محمد فرود آمد پیشی امیر حیدر یکم صاحبیل و در صورت همانند می دیگر مهمات است لیکن
 مصرف طعام از سر کار پیشی موصوف خواهد رسید و در روز که نوزده جمادی الاخره بود و در حلی مولوی حسین علی خان صاحب بفر
 هم ملاقات شد تا دیگر گفتگو ماند طعام یکم بخا خوردیم شاید طعمه ویزنه از طرف مولوی صاحب باشد جمادی شمارا داده بودند که
 طعامی برای خان صاحب بنده منجم که اگر برای اینک زیاد از سه روز نهایت پاره و زکشت می تواند که دو سو طعام حساب
 کلان از جامای دیگر هم طعام می اید و زعمورت رسال طعمه بر بادی زرخود است فائده طعام است که همان زمان لای بزرگ
 تا اینکه نصیب می شود و هرگاه باران اقامت چند روزه اینجا خواهند آمد و متاخره مدار و بیوای این بانه شما و خان صاحب هم
 تکلف در کار نیست اگر از اول معمول هم رسیده بود که به وقت خان صاحب در شهر شام طعام برای ایشان باید فرستاد
 حالا هم مناسب و چون پیش این در محرم اتفاق نیفتاده بود حالا بی جهت غیر از تکلف محض صورتی نداشت نقل مروره
 اینست که از صبح باران شدید باید در گرفت تمام راهها خصوصاً راه که چاه گل شد خان صاحب همین علت نیز جهت
 فتنه بلاقات بعضی اجبای راز و منند که دو دو بار برای دیدن ایشان آمدند و در خانه نیافته مایوس برگشتند بخانه
 مولوی حسین علی خان صاحب بنواهند رسید آقا صاحبان مخدوم برای باز دید که در روز خان صاحب نزد ایشان
 رفته بودند بخانه مولوی حسین علی خان صاحب آمده سه ساعت کامل که یکپاس بند و سمانی باشند شنید چون بودند
 که خان صاحب می آیند و چیز نیم نخورده بودند و منحصراً در حال وقت عصر که خان صاحب بخانه وارد شدند و شام را لیا خان صاحب
 دیده نزد میان آفرین خواهند رفت با فردا دم صبح آمده رخصت خواهند کرد و خبر را یکی خان صاحب اگر هست لیکن با عذر
 شوق غالب همین است که فرودار وانه شود چون خان صاحب سراپا عنایت عظمت و جبروت شما که درین روز نام خدا
 بهر ساینده اید و کیفیت جمع شدن مردم دی اعتبار در خیمه شما و دیگر چکشت جان بیان کردند من هم از راه خوش آمد
 و زمانه سازی که شام روزی بحسن ملوک پیش آید قدری بسته که نیم هشتاد و کسری باشد در یک حشر بط
 برای شما فرستاده ام مناسب آن نبود که دیها نفرستم چون دیدم که جدم شما سوامی دیها که برای دیو انصاف
 طلبیده اید دیهای دیگر هم از قسم سبی برای شما فرستاده اند بکین بسته که گفتا که دم حلوائی سو مان خوب بود لیکن
 باین خیال که مبارکبار است بکنند که شام باشد از ان هم دست بردار شدم تحفه محض است لیکن اعیان تبول باید فرمود

بر روی کتیبه

نام خانوادگی و درجه
باشا اراد

دفعه ۱۴۲

ایشان کو گری بگذارد و در دم گمان بزند که از بیم صاحب کلک لکری را که داشته اند یا صاحب موصوف خود را ایشان را
 طفل و نارسا دانسته جواب داد هر چند منرا ابو الحسن خان زیاده از اخلاص صاحب شما بمنزل محبت و شفقت خواهند کرد
 تفتی بمی خان مغری الیه منصوص لیکن حق احسان اخلاص صاحب که سرفرازیاده ازین است و حدودی اتفاق است بران باب
 نبایدست شما تمام دران باید کرد که زبان مردم را نشود از زبان مردم باید پرسید و در لایزال در القاب است که درین از خود
 بزرگتر باشد یا محبت و شفقت بیش یا نه لفظ کشفی نباید نوشت قبل از نوشته منع عنایت و احسان با این دو مامور نگاه
 باید نوشت زیاده خیرت و غرض ازینست که در لاف عرضی کمی خیال نماید که در لشکر طایفه قوم و بهر سبب ازال
 ستمه بجری در اسعد از منتهی تاریخ چهاردهم قمری و ستمه و ستمی بر دوشنبه که عبارت از دیر و زیاده باشد رسیده و سرور
 ساخت حق انجالی در همه اوقات درین شهر همراه با دایره و روز و چنین ترشح می نماید که هنوز دوشنبه و شرفیه و شستن ملازمان
 والای صاحب الامتاق عالی شان در همین ضلع اتفاق افتاده اند که در همین نیای و ایام لولی بدست شما یا بنایا که سبک
 قرض گرفته مصرف می آرید این شود و آنچه باقی ماند با خیال بدستید و لهذا دانستید و درین مقام تعلیم و مضطرب
 ندارم لیکن شما هم حال را بل زمانه را در برابر می دانید و در مستحدا و باور می چند چیز مانع شدید می بدست آوردن باور
 جوان خوش نظار و طبع بکار و صنعت طبع تمام بجای خود اخلاص که نمیکند شخص صاحب این محبت را پیدا می شود و اگر هم
 هست لکن خود را با بانه که می گوید در دوشنبه و شستن بزرگان است که او را از دوشنبه که بخانه آقای امیر اعظم استانی سوا
 آقا باور می یارند یا بطریق معرفت خود میارند این امور را بدست دار و عتبه باور می یارند یا بدست زیاده که بیشتر این گونه و میان
 ستم و متلون الطبع و غفلت و افراط و تفريط و در قهای شان دشمن یکدیگر نگاه دارند که باطل عام خوردن و جمعی در معده
 بهر بخت و در محله یا بهر صفت و در دوشنبه و شستن و باور می یارند یا بدست زیاده که بیشتر این گونه و میان
 در لیکن این از شما در دهانه های بزرگ مثل بنایا عالی و امیر بنا که باور می یارند یا بدست زیاده که بیشتر این گونه و میان
 شما در بزرگ و دانا و در قضا و شستن و باور می یارند یا بدست زیاده که بیشتر این گونه و میان
 استوار و باور می یارند یا بدست زیاده که بیشتر این گونه و میان
 خلوت و باور می یارند یا بدست زیاده که بیشتر این گونه و میان
 ستمی بخور و لیکن با اینهمه احتیاط این را نمی خواهد که برای اعظم الامرا که شستن و باور می یارند یا بدست زیاده که بیشتر این گونه و میان
 و بدست زیاده که بیشتر این گونه و میان
 بخت شستن و باور می یارند یا بدست زیاده که بیشتر این گونه و میان
 می دهد و سوا این طبایعی و فتنه بخاری دو عده کی بدست خود میگردانند و در شستن و باور می یارند یا بدست زیاده که بیشتر این گونه و میان
 زیاده از نسبت و بخت نباشد و صورتش هم صورت آدمی است پیش من رسید و از لکری صاحب والا امتاق آمده بود
 من هم راضی شده بودم می خواستم که او را بهفت روپیه خرسند یا شستن و باور می یارند یا بدست زیاده که بیشتر این گونه و میان
 صاحب عالیجاه رسید و این اندیشه هم بخاطر راه یافت که مبادا اینهمه ستم و فتنه از بیم زری واده و خرسند یا بدست زیاده که بیشتر این گونه و میان

مضافه ندارد و الا تحت خرابی است اگر چه بیشتر کند و آدم که از طرف من رفته اند بوی بایقه برشته اند دل اجازت نداد
 برای اینکه مبادا بخاطر طرف ثانی بگذرد که این مرد را که آید و معامی ناکاره را باین تصور که زری بدست آرند و در
 حق من دعای خیر کنند لی صفر و اندازین طرف می آید با لجه اگر شما بنویسید پیش نه غور را بشماره هفت و بیاضی نمود
 بشکریه ستم و الا فلان **فصل ۱۲۲** مخفی نماند که بتاریخ بعد هر جب خط فحش منظم رسیده و مطالب خوب فهم در
 اند آنچه نوشته بود بدلتا به جواب بعضی سوالهای من از نتیجه چهارشنبه وقت بخیر خط در خاطر شما مانده است صورتش
 این است که من بنگام خبر جواب خط شما با وجود این که آن خط را برای همین مسلم انداخته بودم که آنچه تفسیر نمودم
 با حسن و جوه خاطر نشان شما سازم لکن چه گویم که وقت بخیر جواب چنین خیال رسیده که آن خط را باده اهر را که خط
 و مرسوم همین است که خطی که از طرف شما می رسد بر خط مرسوم از من نیست باده ای نمی تواند و در و سیاه یا الا خطی که منظم خط
 می باشد اگر بعد از خبر جواب درین ملاک قاری سازم چنانچه این خط را هم چون مثل رسوای خود نگاه داشته بودم از انظار
 آن وقت چنین در دل گذشت که شاید جواب القوت قوی کرده ام ازین سبب بعضی سوالات را جواب نوشته اند بعضی را لم نوی مانده
 بعد از آن جواب روزی خط مذکور را بنویسد که آن خط را بعد از آن که دیده خطی متأسف شدم من بعد خط را بر دوشتم و جواب
 سوال را در آن درج نموده و اولی و بال کرده ام که بدال رساند چون رسیدن خط و دال اکثری القیاس است که اندازین وقت
 عاده آن بنگام اگر بعد ازین خط صاحب مد و شماره خط من که بوسی الفاظ عامی شامت نخواهد بود اگر آن چنان خواهم که در اول
 محنت بجا می آید و لکن اینها توقع آن دارم که اگر آن خط رسید باشد خبر و الا باز خط خود را عاده آن بوسی مانده زیرا که بعد از خبر
 این خط خط شما را بعد از محض ساختن و تمامی سوالها بخاطر مانده است لکن در آن خط من در لفظ سیاه پنج نگارده بودم زیرا که آن وقت
 احوال لفظ دیده شود خطا محض می گردد و در صلاح احوال لغت بدال اختصاصی نویسد و چنین در لغات دیگر الا در قاموس
 اینجست چند روز صبر کردم تا فاموس از خانه شما می طلبیده دیدم لفظ نامی با تا به شش باین صورت آمده می جمع جابر علی و خط
 محض است لفظی است که مقصد باین ساخته اند و سامی باین بی لفظ فتح الف بر وزن جمع اسم است لکن در فاسی
 بر یکس هم اطلاق آن جائز است و توقف در سه دوره در جواب خط اینجست عمل بدلیج الدین من خالص است در وقت
 عارض بود خط بناب ممدوح هم مفعول این خط است ملا خط باید نمود این با و خط من بدلی بزر حاجی صاحب سید که که
 اوقات این متقد حال شما می باشد و بدو و جمیع و تیر و خانه بعافیت هستند من درین روز باری دیدن که تا به به بودم و
 چنانچه بنامه روز پنج بودم که در حقیقت باین مکان بوی خوب دارد و روزانه نظر از بدین سبزی و ترسان برای حالت لکن باین
 به چوبه و پیوسته که بجا زاده نیست **فصل ۱۲۳** لودعی امی من که الله تعالی بعد از این نامه استخیر و تغییر و انعام با و که روز
 که دوازدهم جمیع الاول ساله که بجز بود و گوشت نمود و لاف بخاک محوی والا قدر شما که موقوف شهر مذکور بوده است و بعد از
 غایب از ترس از آمد و وصول سترت منقول حوضه نوش کردن بدانی عبارت از این است که لی و لکن بعد ازین لفظ در کتاب
 یا لکن استعمل است و شمار عدم متع لغت مجبور از ترس و درت کبی اینکه نوشته بود که در باره ملو از اخبار صاحب من خیار
 جمع خیرت بتشید یا باین لفظ صفت نوی العقول است صفت غیر نوی العقول و خبر که داخل نوی العقول می دانند

فصل ۱۲۲

در این خط منظم خط

فصل ۱۲۳

و دوم اینکه مقارن بهین عبارت از کمال بلاغت سلک نثارش نموده بود که شرف صد و نخبشده ریش افکار دل را
 آشنای مردم اطمینان آورد ایندین فقره لایق حسن و آفرین است لکن بهین لفظ افکار که صفت ریش واقع شده
 خبرانی کرد پوششیده مانند ریش و معنی دارد یکی زخم دوم صاحب زخم را گویند و ریش معنی دل زخم دارند دل موصوف
 در ریش صفت آن و ریش دل معنی زخم دل می آید و ریش افکار هیچ معنی ندارد و ظاهر است که اگر ریش را مضاف و افکار را
 مضاف الیه قرار دیم معنی نمی افتد و اگر افکار را صفت ریش بدسیم با هم بهین حال دارد این غلطها مخصوص شصتا
 نسبت اکثری از نشان صاحب عوی درین مقام لغزش بایمی نمایند خصوصا در لفظ اخبار اختیار که در قاف کسائی دیده
 می شود که بر و هر دانی جانشین فرعون و عمرو در راه و از اندکین چون نشان درین خوبی دارد و مشتاق صحت الفاظ
 می باشد و پدیدر شصتا بیکری ملک تحقیق است صد و این اعلا طائر شتا قند و سکه موجب دل انام غنایست
 و کلامه سوامی خط میان کاشی و سید محمد خان که جواب هر دو فرستاده شد و هیچ خطی لغوف خط صاحب و در جواب
 آن ازین طرف رسید امیر صاحب نوشته اند که جواب خط غلام علیخان نفرستادید خدا شایسته است که خط میرسد و نشان
 بمن رسید و خط غلام علیخان نشانید از سه و در خط میرسد و به شصتا بجای این قصص بجا است حالا شصتا مطلق و کبریا
 می آید این است که اراده کمالی دادم اقبال این بود که از سیمه از نام می است برکنار نه چون کاسوای بر سه مشهور
 که شصتا است بلکه بنویس که در اندکین با طیار بجوایس و هم بر افق عرض جایز نمیدی علیخان بجمع مبارک سیمه که بجز
 میرسد که در و در شرب خیرام دولت شد بسیار است چون کوه دولت عاشق شیر و شیر و این طرف بر شصتا از ریش
 در طاعت تعویذ و رفع شد بی انوار و غلو میگویی که در شصتا در بین میدان لطیفی و شصتا کیفیت آن امر
 است و جدائی تجر و تقیر را دانی توان کرد و بای شصتا تمام معروضش نور و شصتا و در و در شصتا و کبریا
 شصتا بیکری و کبریا شصتا لایق جدا شصتا چند در در بجا شصتا است بعد ازین باید وید خط معلوم است که بر
 شکار فوال اگر که از عبور خوانند که در لکن بی بخور و دیو یا ده خبر است **مغفله** میان امامی صاحب کلامه است
 بعد از شصتا شوق و افصح باد که در و در که چهارم ربع الا و احکامه بیکری بود از ریشا بیکری که کرده یا چار گرواه
 بکنار شصتا رسیدیم اینجا چشوند نام حانور لوجای بر و در که ریش آن در یک ساعت آدم را فنامی سازد و علامه
 درای بر دراج نیست با بوی طریق که آن را بر ریشا بیکری کند شصتا علیان بالقوت تمام شصتا تا هر آن از بدین
 بیرون آید بسیار است لکن اگر بگویم که یکس راهور نگزیده فاده این بی بر است که خود بخود ریش می زند تا و فیکه
 زیر دست کسی نیاید خلاصه امروند در بجا مقام است و فردا هم تقریر مقام دریافت می شود و در و در مزاج دشمنان
 جناب عالی دادم اقبال قدری حراست بهم رسانیده بود ازین جهت تمام راه سواری پالکی داخل سراق و دولت
 کردید لکن امروز فضل الهی است صبح سوار شده در دوازده کلمه لغت آمد احسن دوازده سلیجی شکار کردند
 پر و در حضرت صاحب عالم باد چند دوازده و بهر باد بخان و لور پسته و حلای خوابانی پخته بر کاسی جناب
 علی فرستاده بود و در مزاج شصتا فی نذر انوش در سواری که از ایندین خلاصه صحبت بسیار خوب است اگر

اقبال محمد بن علی

این قدر بی پرواست که خطام بنویسد بر صاحب از طرف خود بعل می آرد و خلاصه خط میر صاحب برای ملاحظه می رسد
بعد بر طالع بان باید کرد و از خط مولوی میر علی نقل نموده در پشت آن نوشته شود که این خط است که نوشته شده است
باشید و بدان چه می نویسید من باید دارم که شمار بر روز نوشته بودید **وقتی ۱۲۹۹** بر منم خورشید که خط میخانی نماد که درین
رومال که هیچ خبر نیست نمی آرد و پشت ورق که یکجمله کامل باشد را از شمار منشی محمد صادق است و شش ورق دیگر از اینها و نسخ
احمد علی هر دو را بخوبی نگاه باید داشت و یک سند کاغذ چار غزل تازه و پنج بیت دیگر دارد در بر لایه و لایه او در هر یک از اینها
من این وقت باغ مرزا حاج میروم شنام که بر بیکر دم زرد شام میرسم این شعرا باین صورت اتفاق افتاد که پس بر روز
غزل اول گفته بودم و بر روز دوم غزل که بعد از غزل اول نوشته شده و غزل دلیف داشت و پنج شعر در ردیف سی و دوم هر دو
دیر و اتفاق افتاد با رعیت بعضی از آن جمله من بجا نیامد آن قرین و تسلط آن سید که فرمایش منجه نو کرده بود
این غزل تمام نشد تنها من پنج شعر بنویسید من ابیات باقی گفته خواهم نویسانید و هر چه دیگر دست می دهد آن هم نوشته
خواهد شد **وقتی ۱۳۰۵** منشی طلیح اللسان خواجها مام الدین سمرقندی که رشک صفایان و محاوره زبان اند
در یافت نمایند که خطی بنام مرزا صادق خان صفایانی در لاف خودم که اسمی والد ماجد شماست و ستاده ام لازم که من
را طبعیده بگویند که این خط متصل حلی میان آفرین جانیکه که در مرزا قاتل ترا طبعیده بودند و رسیده میانیکه نام مرزا صادق
هم نشان باید داد و اگر حسب اتفاق جاسی رفته باشند باید گفت این خط را حواله میرمردی از بانو نام دارد و در دم درواز چوبها
نمانده می باشد و نه بگویند که این خط خط مرزا قاتل است هرگاه آغا صاحب بماند بجای داد و دیگر آنکه بر روز پنجاب حاضر از عباس
پسر شرف علی خان را که لباس انگیزی ی پوشیده برای دریافت خبر مزاج نجاب حضرت صاحب عالم فرستاده بودند آن
اول روز اتفاق افتاد و آخر روز مرزا شرف علی دار و عهده دیوانخانه را که نائب رمضان طلیحان الشیخا فاکسی است با و در
گلزاری گل گلاب چینی و ده بر دو و چهار آورد و دال باش و پنج کوزه روغن لطیف و خوشبو و پنج سبوی رسا و در
بودند حضرت بنار الیه سپید اندازد از ترس حضور گرفت و اصلش این است که امام علی خان راجه این صانع
پنج چهار کوزه غل و پنجاه بر و دست و پنج کوزه روغن و همین دست در رسا و ده کا و پیر از پنج ضیافت بخند و خواب
علی آورده بود و خواب عالی این دست در اینجا فرستاده اند لیکن دو کا و پنج نماسخس کرده بودم
این هم آمده بود و همین دست در برای صاحب کلان آمد بود و بر و هر که سواری آپیش سداق
دولت حضرت مرشد زاده گذشته بود و اداب بدست خواص و من کرده بودند لیکن من و ملاقات
نشده و در شکار خواهد شد **وقتی ۱۳۰۵** خواجها مامی صاحب کلمه الله تعالی دیر و زیاس خاطر
شمار و نقد شایع محمد حسین عرضی بجای معلوم فرستاده بودم آنچه در دستخط شده است را قمر از اول این
گمان بود لیکن پیاس خاطر شما نوشته شد و نوکری در سر کار ایشان خیلی مشکل است کسانیکه این سرکار
را ندیده اند مهوس دارند و آنها که نوکر اند و فکر ترک بسری بر ندانند لیکن توقعی که در ترک نوکری رو میباید رتب بر
نیلدن نخواهد است در انتظار این تنخواه اول تنخواه دیگر جمع میشود و بیچاره این قدر بول بجای نماند که از تنخواه بخت اند

وقتی ۱۲۹۹

وقتی ۱۳۰۵

وقتی ۱۳۰۵

رقعه ۱۵۲

خوابه امای صاحب لکم اللہ تعالیٰ افسانہ کی را کہ خود نفس بختیروز نموده اید بر نصیر الدین برا
مطالعہ بر جد جناب مہدوخ درین روز مالقات چار شربت را بطریق رسائیدہ یاد می گیرید و عبارت ہم کہ کہ بطور خود
می نویسند می خوانند کہ از تصنیف صاحب ہم خطی بردارند لیکن اگر آدم جناب مہدوخ بیاید آدم خود ہمراہ آن آدم کردہ باید
فرستاد این از برای آن است کہ شما آدم ایشان را خوب نمی شناسید و الا این قدر سعی مصروف نہ شدت و این رقم ہم
برای ہمین نوشته شد و الا اگر جناب مہدوخ خود دو چار شربش شدہ می طلبید نہ حاجت بقومہ ہم نبود زیادہ خیریت

رقعه ۱۵۳

خواجہ امام الدین بترغدی الاصل لکم اللہ تعالیٰ مشوہ فائزہ رسیدن بسایز خوش شد خدایین بلکه از
مجاہدشی و کوکب بخشی باز یونیکر و بعضی مقامی شمانیکی بخشیدہ است این ہم از سبب عدم مہمیت است این قدر بخاطر
داشتہ باشید کہ تعریف بہر سبب در کتاب خود را تحت نام آن شخص بعد فقرات شتمن مریح او ذکر می کنند اگر ہم طلب و تقدیم
تمام و تیرہ حال میشود لیکن پسندیدہ تر این است کہ اسم مہدوخ بعد فقرات مریح مذکور نمایند این چیز یاد اخل غلط نیست
بلکہ از عدم معرفت بختیروز دست می دہد زیادہ زیادہ

رقعه ۱۵۴

بیان امای بعد سلام شوق واضح باو کہ خطا شوقم
چارہ ہم شہ حال امروز کہ ہند ہم ماہ مذکور است رسیدہ مسو رساخت عبارت خطا قابل سیرغ افورین بود الا مدد و
خطا واقع شدہ کی کان تو قماق لجنی خون ریختن بجای قان تو قماق ہر چند در ترکی قاف و کاف یک است

لیکن تو قماق یعنی از ایندین است و تو قماق یعنی ریختن و دوم در مع میر صاحب این فقرہ در احوال و مقرر اسیر
نوشتہ اید میر صاحب تو جیک ل ہم کہ خدا خاک ایشان را برای رحم بر حال غریبان سرشتہ است واحد و شش او و اند

چنین می باشد کہ خدا خاک ایشان را باب رحم بر حال غریبان سرشتہ است و آنچه انیسیر مرد معلوم مردم بود آن مرد
را شمشاخ تہ اید ہم شہ من زیادہ رو پیہ برای خرج راہ ما و دادہ بودم شمشخ بکار بکار لیکن چون طبع فقیر

مراعات حال بنی اوم است جز از دادہ باشد یا جلال زادہ احوال او را تیر خواہ راست خواہ دروغ شنبیدہ رحم
می کردم بہین طریق مردم صد ما گرفتہ اند و پیچ کی از ہنہ آشنای من بودہ است لیکن بیری تولان این حسن

رقعه ۱۵۵

گدا می ششم بر دو کا غد مرزا حاجی صاحب توفیق بستم خان باید نمودن ما ہر سبب بعد چار شربت انجا
خواہم کہ آخر روز شمار ہمراہ گرفتہ باز انجای ایکم و کا غدی غیر از کا غد مرزا حاجی صاحب است آن در خروان شما کہ شستہ

رقعه ۱۵۶

من خود آمدہ دریافت می کنم کہ پوشیدہ نماد کہ میر عبد اللہ بیچارہ بتاریخ لبت و نیم جادی الاولی
شستہ روز دوشنبہ در جوبلی توفیق برضی سل و دوق رحمت المی پیوست از نہ ماہ این عارضہ داشت و بد پر پیہا

کرد لیکن خوب کرد اگر بہر نیم میکرد و چہریشہ با اتفاق اطباء کسی ازین بیماریا جان نبروہ است خلاصہ دو ماہ در جوبلی تو
بمبیر و بمبجفت کہ آج ہوائی لایحجا بسیار از لاج من موافقت کردہ روز یکہ مردان یکپاس شب ماندہ سر شستہ
نفس کہ کردہ بود و فواق شروع شد یک نیم پاس روز باقی ماندہ جان بجان افورین سپرد پیش روی درازہ
ہمین جوبلی بختیروز است از چہل سال فقیر مذکور درین تکیہ میبہو و سا لکند شستہ قضا کرد و حال او چاہد بدال و ملک است

است بخوبی با و عاده آن مرحوم را برای قرب در گنبد کور دفن کردند اگر چه غم مردن او بر همه جوانان بسیار
 لیکن باورش تأدیر بعد مردن با او چسبیده رویش می پوشید و خود را آفتاب بخاک و که خود با خاک یکسان بود
 طبیعت محسن هم چند روز نماز بود و تقاضای لکن باز در غذا چیزی بدر پیچیدند و بیماری عود نمود و حال افضل ایستاد
 معالج تمام خانه بدست مرز افتخ علی را در زاده که یکم شغالی خان است این بود احوال تازه که نوشته شد من هم بدین طرف
 مدت سوای در دشتانه رنجناشیدم لیکن اینک بهکته صحت کلی حاصل است خپوزه هم که خورد و من بخوبی به هم گفتم و بعضی
 چیزها بمنور بر پیغمبر میگویم مثل ناخجانش و بناید و دال را بر دلال مرغ ازش را شد اغیر بر لعل چندی این را هم می خورم
 حالا عمارات جهادونی هم قابل دیدن است صبح و شام اگر کسی بالای بام خانه که مشرف بر آن عمارات باشد
 و نگاه تا آن جابر رسیده استاده شود و موقع مانی و نکارستان همین در نظر معلوم میاید و با وجود عدم رضای مردم باز
 آبادی در اینجا بسیار شده است و در حضرت صاحب المهادر بایامی حیالعالی دوباره تماشا می کنی و لکشتارفته بودند
 من هم در رکاب بودم بعد از صحبت با اشاره حضور بر نو چند فقره در وصف آن تجرید و ادفع آن پیش والد شاست
 حق تعالی شمار انعام دل رسانیده اینجا بیاورد در خانه همه آدمها چاق اندر **رقعه ۱۵۸** نسیرن لوتبار اشتهار واری
 و عندلب شاحسانه طرازی حفظ کند تعالی یقین کلی است که بعد آمدن فقیه باین طرف هم شغل فارسی بطور خود
 باعموی شفیق گذشته باشند من هم در کوسه روزی برسم لیکن خالانکه که باران بایستد گرد و غبار سهل است والا
 در کوههای لکهنوراه فتن خیلی دشوار خواهد بود که مردم بر طلب چهار نار و یک اشپاتی و یک بی و چند دانه انکور
 و چند تا خوبانی و قدری پسته و شش از حضور برای من آمده بود و بختی تر و شفا فرستاده شد باید که بطور مناسب
 میان خود و حاضر کرده که بیزاید و خیریت مکرر آنکه بعد تمام نمودن رفیع یک کالی کیده که سیزده کیده دارم و عینیت
 این هم میرسد **رقعه ۱۵۸** خواجه امامی صاحب طالع عم که امروز است و یکم شهر حال روز شنبه است و یکم
 مشهور بکند و کمالا که پنج گرهی از شندل دیروزه رسیدیم بر و پنجشنبه جمعه که زودتری آید و اخل
 شهری شویم اگر چه دیروز هم این احوال نگارش پذیرفته و سوای مراجعت نش که چیزی نیست که بر سر ظاهر
 نشود لیکن این احوال خود بخود صفا خودش خوب میاید و زیاده خیریت **رقعه ۱۵۹** خواجه امامی صاحب
 سلمه الله تعالی اشتیاق سوخرا معلوم بوفسون که خواجه حمت الله خان منی تنگ باز پایدی فرخ آباد بانی روان
 بولوزمین لیکن حال نو در نیم سواری همیشه بوقدر در ارادون دلت با اودن بیش آنچه سن منی بسیار سنگ و بختی باز
 خلاصه موافق ایامی خواجه صاحب موصوف لاله دی پرست و چهارده رومیه بخت شریف خواسته رسانید
 الفصاحب ارشاد گرفته بخواجه صاحب موصوف بدیند و رسید مبلغ روز دوم حواله لاله دی پرست و فغانید
 و حال شکر این است که دیروز که بخت و شتم صفر بود و انضی با و شش گره این طرف رسیدیم امروز
 مقام است فردا و اخل فیض آبادی شویم باید و بچند مقام در اینجا می شود دیگر خیریت **رقعه ۱۶۰** شرفی این
 کتاب برای فروختن آمده بود لیکن قیمتش یاده بعد بگویند بخواه رویه بخواب بگویند که نزد کاتب فی خیر و خوبه و الله اعلم

رقعه ۱۵۸

ادامه

در کوههای لکهنوراه

رقعه ۱۵۹

خواجه امامی صاحب طالع

در کوههای لکهنوراه

رقعه ۱۶۰

انصاف بدست شماست برنگه کبوتر قبول می کنم خداوند طرف تانی چه صید است که این خطرت را خطا قاف
 رشید و میر عباد دانسته چاه رویه قیمت کتاب بر زبان دارد اگر کسی صاحب باشد مضایقه ندارد میان علی حسین
 امروزی و نه جویندگان سلام خدمت شریف گفته اند عارفان نشدن از کم فتنه با کرده اند و روزی بر روز که جواب بدست
 بود غزل تازه گفته شد ما همین وقت نقل آن گرفته همین کاغذ را که غزلها بر دو نوشته شده از دفعه پریه بر تنم خان
 خواجیه داده که تو آقا صاحبان خواهد برد و من امروز از دوا لیدن غلغله شدهم فردا محمدی را طلبیده متراشی می کنم
رقعه ۱۴۱ خواجیه نامی صاحب سلمه الله تعالی خطا سیمی والد شما سیرد بعد طالع اگر ممکن شود همین اتفاق افتد
 تراش داده و صبیغ بسته ملقوف و عفته خود را که سازید و خطا فاضی صاحب که سیمی آقا صاحبان است رستم امروزی بر
 اگر پیش از عصر آمد جواب شان رسانید آن را هم ملقوف باید نمود و الا خطوط امروزی در دوک اینست خطا آقا صاحبان
 خطا دیگر خواهد فرستاد و در روز خطا معلوم سیرد و که جلینر سیرد که می چند خورده است چکنر که میر افتاد الله خان
 صاحب خطا نگردد را این علت که غزلهای نهدی نوشته بود بر دند و الا علامه شما سیرد **رقعه ۱۴۲** خواجیه نامی صاحب
 سلمه الله تعالی بعد شنبه باقی مخفی ماند که از دیر روز عجب کبر استانی افتاده ایم که هیچ چیز سیرد امروزی تمام است
 فردا کج کلکین تمام امروزی درین ارض ذات الریال برین ناگوار است صبحی بار بار آمده بودی یاد داشتند دیگر آنکه خبر و پیوسته
 بدست من آدم سیرد گرفته پیش خود محاسب دارد هرگاه مکتوس معلوم بیاید یاد او که بخار و مصرفت خود دارد
رقعه ۱۴۳ خواجیه صاحب بن خطا محمد شفیق که سیمی فقیر آید بود برای مطالعه سیرد و دفعه دیگر که نام سیرد و دست نیز
 فرستاده شد بعد مطالعه خطش رفته را برستم باید داد که بخانه شتار لیه برساند و آقا صاحبان مخدوم وقت شام آدم
 خود را نزد من فرستاده بودند چون من عادت ندارم که درین چیز با نام خود دخل کنم یا نوشته پیش خود بگذارم از سیردن
 رفته بسیار خجالت کشیدم لیکن بطور خود با بیات نگورده را بدی کنم اگر بدی آید فوالمطلوب والا امروزی بطور دیگر
 بدست می کنم **رقعه ۱۴۴** خواجیه نامی صاحب سلمه الله تعالی راقم داعی تا این وقت همان مرزا حاجی صاحب
 بود حالا بجای آقا صاحبان تلطف نشان رسیده چون خبر تشریف آوری این صاحبان تا شام گرم
 کند موافق وعده و پیشی استغاث می توانم رسید فردا بعد چاشت با اتفاق میر صاحب بن محمد همان شخص
 خواهم شد **رقعه ۱۴۵** خواجیه صاحب سلمه الله تعالی هرگاه خط بوالد خود بوسیله برای ملا خط داعی هم خواهد بود
 من یاد دارم که نقل آن تاریخ پیش شما بود شاید از خطا تشریف رفته است و سیرد محمد علی هم نقل آن برداشته بودند
 من هرگز نخواهم دیدم که سیرد بکس داده بدست آمده بود و قطع آن نیز درست شد لیکن چون عدد مطرح بشمار آورد و دم
 ده عدد بود مجبور بودم خود ماده و دیگر شدم بعد زمانی این ماده بدست آمد **رقعه ۱۴۶** زنده ساختن بی شاه وین حج
 صندوقی که از غریبمندان سیرد به جلال و مید جان بنم مانفی ازین تاریخ پنهان می و گمال و سعادت
 اقبال **رقعه ۱۴۷** دیگر آنکه امروزی با فر داور عالم فرصت این چهار غزل تان فقیر را بر کاغذی نقل کرده بدست
 آدم خود نزد آقا صاحبان مخدوم باید فرستاد و در آنجا تکلیف مرزا حاجی صاحب از بلای روم و از آن جا با محضو

رقعه ۱۴۱

رقعه ۱۴۲

رقعه ۱۴۳

رقعه ۱۴۴

رقعه ۱۴۵

می آیم زیاده خیریت **رقعه ۱۶۹** خوابه امی صاحب دریافت نماید که معلوم نیست که در روز یا امروز مزاج بهیچیک
 بیلوان و آن مرد جوگندم پیش که وقت آمدن این جاشمارا بالای با هم طلبیده سفارشش را کرده بودم آمد و نوید یافت
 و صاحب در مقدمه هر دو کس بطوریکه گفته بودم بجنب قبله کعبه عرض کرد و بدو وقت مناسب بود بهر حال اگر گفته باشید
 منصل بنویسید والا بگوید و در جواب بنویسید **رقعه ۱۷۰** خوابه امی صاحب بکمال الله تعالی بخیر و بهر دست
 رستم خان فرستاده شد باید گرفت و نزد والده میان که رفقه باید گفت که مرا قتل پیشتر کرده و کتافش تحمیل کرد و رکنات در
 ملک انجیز کو بدستغارش اکثر مردم با نامی نوشت و بهر تقدیر مقصوم خود کا میاب می شدند و بنیوالا که شنید با ایشان هم
 معزول شده اند سفارش کرد و بهر بهانه نامی دارد و سابقین هم خط نوشت پابل حاجت می داد این نیست که در برای سی طلبید
 مگر دوسه بار بعضی درستان را سخن این هم بعمل آورده بود و گاهی یک کسی بهین جلا و دوازده خود داده است این در
 گفته باز جوگندم که این بخیر و بیک گفته شما پیش خود برای آن زن که فرستاده اند با و بدین زیاده خیریت **رقعه ۱۷۱** انجی
 فاند که عرضی شما آتی جناب خاخص صاحب قبله و تعبیر بر فرد که هم ماه مبارک بود رسید چون من اینجا بودم و دلا شتابم
 انباعت منوم فرستادن آن ترو من و اموش نمودم و در آن زمان که از خان آقا صاحبان اینجا آمد م مطالع من در تحمیل لاری
 و بهر چه غیر این فعل مناسب غوت در سه کار گیتی انجیز بهادر است همه است فیلطف و عنایت آفای عالی جناب است
 اگر صاحبان بود و این بخیر و پسندیدیم الله تحمیل لاری شما از زانی و الا با ای اندیشه نیست خدا آقا اسلامات
 دارد و اگر داری درخت شما منظر است بطریق دیگر کا میاب خوا می شد نزد من این همه در اصل ان سبب بهرانی اوست
 کو ظاهر حاضر باشی و خدمت شما باعث آن باشد و بنیوالا آشنای زمین پوری خطی من نوشته بود خط منور حضرت
 آقا صاحب مختارین رسیده شخص مذکور نوشته بود که چهار عامل برای رکنات حضور تحمیل بخیر مشرب و نشان
 بفرج آباد فرستاد تا نزد صاحبان بود و هر جا که باشند در دست بخاطر مانده است و صاحب و الا مناقب منظر خوب
 هرگاه این التماس پذیرد و خواهد شد فعال مذکور یک یکی از ان شما باشد بر سر رگه خواهند رفت تمام شد معنون خط
 آشنای مذکور بچان همین قدر نوشته بود اگر فضل الهی شامل حال شما شود این شخص را رفیق خود خواهد
 کرد و سکین در آن جا حالی ندارد بعد مدتی ده و پیریه که برای پسر خود فرستاده بود و بجا نمانده شده و سید
 حسن خان خطی برادر خود میان سید علی نوشته بود که تحمیل لاری بنام خوابه امی صاحب تقدیر شده چون
 بنده و ستانیان از طریق انگیزان بکلی خبر دارند و ضعیف و شریعت اینجا همان بود که شما این لویی فقیه این قدر نمانده و خط
 انگیزه آنچه بدیده میشود پیش از آنکه شخصی بکلمی منسوب نموده و باید جابجا همین شهرت یکدیگر که این خدمت فعلی فلان یافت
 بهر حال فال تنیک اثری دارد و آنچه در فواده است عارفانه است و زری در بین را بطلبی آید و گاه یکان را در وقت
 ترقی یاد باید داشت اینجا چنین وضع با و که قد تو خطی گاهی من درین عرضده بودم مطالع در و در من بعد خطی می آقا
 صاحبان مخدوم و در شان و فرستادم هر وقت که جواب میرسد تر و خود بخواهی دارم در خط دیگر لطیف که در خط خود
 و آنچه در خط سابق نوشته بودم که دو جادو خط شما غلط دیده شده تحمیل لاری این است که این بخیر و در عالم تحمیل لاری در خط خود

رقعه ۱۶۹

رقعه ۱۷۰

رقعه ۱۷۱

شهادت میداد که محو با حای حلی نوشته میشود و محل باهای روز میبایست لیکن انبیب سرعت یا متعلق بودن خان طرکبار
 و دیگر انگشت از قلم شمشیر نمود و انتشار اندک نیز وقتیکه بر طلب طفری یا بید و اطمینانی هم میرسد الوقت بر آن قاطع
 و دیگر که کتاب لغت نزد صاحب فرستاده خواهد شد صاحب بن من ازین خوشی ندارم که شما بوی علی سینا شوید یا خود
 داد است بکین ترقی شما دنیای خواهم اگر خدا علم و دولت هر دو بدید بجهان الله گور جوی خواهد بود و چشم دنیا
 و اگر علم بعد ضرورت عطا فرماید و دولت زیاد از حد لیکن بغیر تمام نبردت زهی طالع و خبی عنایت خداوند
 این بار خطی برای نا بر سرنگه خود چون او بذات خود شتاق خبر فرست است از شماست و میداند که محبت او در دل
 شماست از راه اختلاف کلمه بر زبان می آید و لیکن از دل نیست اگر جواب صد خط خواهد نوشت و خط صد و یک خواهد
 نوشت امم که از دیر اینجا دار و دست تمام خواهد رفت خطش طغوف است و دو کاغذ دیگر یکی عنایت نامه حاجی سمینار
 نامی دوم کاغذ غلامی شاعره حال **۱۶۹** سال که الله تعالی او پیشیده ماند که لغافه اسمی آغا صاحب محتا
 حضور پر نور مرقوم است و یکم شهر حال من رسید و احدی بران مطلع نشد صورت حال این است که من بر روزگرت
 و سوم شهر حال بود خبر واکلی میر صاحب تیاریج نسبت و ششم شنیده برای خیرین ملازمان جناب ممد و حنجاس آدم و قنبر
 ایشان بریم زدم حال در شهر و ایام بر کمال روانه خواهند شد و بر روزگرت و چهارم و روز شنبه بود آدم
 آغا صاحب من بحج آن لغافه مخفی آورده رستم را بیرون دروازه برد و با قوسپرده در رفت رستم نیز با جفا
 تمام من سایه خط مزبور الحسن خان دیوان هم در رفت آن بود همه بخوبی خوانده شد کسی ندانست چون من در اینجا هستم
 و آغا صاحب نجای جواب از طرف ایشان بعد ازین خواهد رسید و بر جواب میر تو فوت ایشان شب و روز دیدار
 شماست و نیز خطوط و مقام داعی شدن ضرورت احوال تازه می شود و باقی همین یک خط برای میر و نشان
 کفایت میکند صد آفرین شما که برسد نامه نام آغا صاحب نوشته بود دید و الا احتمال آن بود که جوید اران و پیاو
 باید بر کاره ذاک می گفتند که مرا قتل نجاس فتنه است و هر کاه مجور دریافت حال اینجا می آمد ازین تنها اینجا خط
 رامی که رقم باز هم قبا حتی ندانست و اگر جای می رفتم صاحبان خانه خطر را که فتنه از راه بی تکلفی می خوانند لیکن این
 احتمال من خیلی ضعیف است زیرا که من وقت آمدن خود همه آدمها را چه چویدار و چه پیاده طلبیده و لقب کرده
 آمده بودم که هرگاه حلی نیام من آید شما آن خط و هر کاه را پیش آغا صاحب بیارید هرگز نجاس را بجای دیگر نخواهد
 فرستاد اگر خلاف این بعمل آورید از نوکری بر طرف خواهیم شد آغا صاحب هم قدغن کردند و تهدید نمودند درین صورت
 آمدن خط نجاس احتمالی ندانست لیکن بسیار بدنامی کار کردید رحمت خدا بر شما در روز وقت شام در خطوط غلطی
 خطی بنام صاحب یکه فرستاده شد در خط مذکور چند لفظ تعزیرت حادثه بجان گذار هم است اعاده آن
 چه ضرر و حال بعد ازین که عرض برای جدا می خود بنویسد آمدن مولوی کلیم الدین مفتی عدالت و دیگر ارباب غرت
 و متاسف شدن صاحب الا قدر از دریافت این ساخته حواله تعلم باید نمود تا در نظر این مردم غرت شما جاگیرد
 و رفقه من که در مقدمه واکلی خالص صاحب لکنه و محض و نمودید بسیار بجا شد زیرا که نمودن رفقه وقت انتشار

اشتغال صاحب طایفه از احوال انصاف بیابا و از طرف خود چنانکه گفت دست صاحب بن عبدالمین از خود بیستیم
 آن را حکم قطعی ندانید شوره خیال بکنید بر سرناست وقت و در رای شما پندیده نماید عمل آورده باشد نام خدا
 رای شما صاحب و نزد من پندیده است **فقط** خواه صاحب عالی قدر را الله تعالی بر پروردگار خود بخیر عطا
 رسید و صاحب سر و روان گردد و نوشته بود که تاج الدین حسین خان با تخیل صیقلی بیست و نه ساله و مورث مذکور
 این لفظ را معمولی بنویشته بودید پوشیده نماند که مامور صیغه مفعول از امر بایر آمده است و درین مقام
 همین نسبت می نماید و معمولی کتابدان تعریف شهرت در اینجا بجا نیست دارد و معنی شعر را بنویس
 و واجب کفایت بی بیهوشی مسلمانان نبهولی شیخ سی زناست سیلانی این است که تعاباتی
 خشت مفتوح و سیم سالن یعنی از یک کدبانان و راهبران حکم عالم از ناجران و دیگر کدبانان گیدیان معنی لغویت
 و در استعمال بی سود دفع است و سیلانی سنی است بزرگ گوید که در بیان آن را سفیدی می باشد که از زار
 سیکو نید غرض شاعران است که کفر و اسلام هر دو در اصل یک است و فرق ظاهری نزدیک اهل تحقیق نامغیر کاه
 کفر ثابت شد همان ثبوت کفر و مسلمانیت یعنی اسلام عین کفر و کفر عین اسلام است هر دو از هم جدا نمی شوند و عین
 زنا را از سیلانی مسلمانان می گویند همین صورت کفر و اسلام و اسلام از کفر جدا نمیشود و شیخ با انبیه نقوی تولیت
 که زنا را از سیلانی مسلمانان جدا سازد تمام شد این هم دیگر اینکه تا آنکه لفظ شافی مطلق از سابق بهتر است اگر چه
 بحالت اهل عود و توده لیکن که کلمه سابق احتمال میکند و بخند و این دلیل نام بر صحت است که پیاده را بنویسند
 اگر که میل طبع لغبت کلی می شود و بدل رغبت بشیخی میزند آدم خود می گوید که مرا پیش مرزا صاحب بسان
 و فتنه که می آید سوال بر دو چیز میکند من البته لغبت کلی می طلبم لیکن چون طلب از شیخی خوردن منع کرده است بطور
 کمی نمود و از نظر و او گفتم اگر گاهی اتفاق می شود یک نبات ریزه با و میدهم یا شیخی بنویس لیکن چون نزد حکم این هم
 حضرت بنقد و رسیدیم در مقدمه معامله و بوی بخند آنچه جناب قلم و کلمه شما بنویسند بران عمل نمایان نیک و بد را با حکم
 کار در نظر داشته باشید و در وقت شاعر بود و از باعث آمدن بعضی احباب خاطر داری آنها و در وقت شاعر مرزا
 جهانگیر بهادر زباده این غزل بر غزل لغبت یعنی اتفاق افتاد در خطا بنیده و ستاده خوابید مرزا جهانگیر شاعر مرزا
 زوچیش بنده است و چهارم محرم داخل لکن نوشته جناب عالی با ششم تمام که شاید نصف الدوله این دعوت استقبال
 مرزا جوان بخت شاعر زباده کرده باشد بنده پیر شده بود و شاعر زباده موصوف با وصف غرور و سلطنت و در اجای جناب
 عالی را در یک هجوع بیلونی خود این شاعر زباده موصوف زحمت آنکه زبانی می پوشد و بر جانوری از غوانی رنگ بریزد
 چهارم دیگر از رفیقانش همین همین و از رفیق را هم یک روز اتفاق صحبت با و شد همین سلام کردیم که کسی طلب
 کرد و رفیق را نشاندید و چیرم همزه خود خوراند و دیگر خیریت **فقط** بعد از اتفاق و وضعی که در روزنامه بودیم شاعر
 بود و لفظ خط و شمار رسید و کلمه متعجب که بنام بود آن هم مطالعه داشت تاج الدین حسین خان صاحب بیست و نه ساله
 کاغذ دیگر برای کاتب خود میزد و ستاد و امرو را قاصد جان خط دیگر که برای من می در زبان آورد نوشته بودید و ستاد

این شعر را در آن
 ۵

و احوال دریافت گردید و خطبیه نیز نزد صاحب فرستاده شد یکی حسین بیگ خواهر او و یکی بطور خود در مالک
 آنکری می سرلست بعد ازین آن خط قابل احتیاج باشد درین لغافه فرستادن مصلحت نیست بدو دولت حضرت صاحب
 عالم فرستادن مناسبت من با آن صاحب مختار نماید و ام که اگر بعد ازین خط خواهد بود می بخایا باید اگر آن وقت من اینجا
 بنزد والایش خود نگاه داشته بودم خود در گوش من اطلاع بکنید هر جا که مناسب خواهد بود خواه طلبید یا نه خود نگاه دارید
 داشت آمدم بر احوال میروز جدا می شود بعد مطالعه خطبلی بی حواس شدند و در رفته من نوشتم که خواهر امانی مفت بودند
 رفت خداوند عادل در چه بلا گرفتار خواهد شد صلاحی به ازین نیست که خواهد یافتی آنجا رفته او را همراه خود بیاورد
 و تاج الدین حسین خان صاحب بود مطالعه خطبیه منقض شدند و من نوشتم که شما بجناب خاصه جبه
 قبله عرض بکنید که خطی بنام من منضم آنست خود را که ترش و آلود و طاعت عال آنجا و عنایت خواهر امانی باین کار بپسید
 لطف و عنایت صاحب والا احباب و باین حکم حضور بنویسند و این قدر مضمون دیگر هم باشد که بر خود در نظر
 از حکم آقای خود چهاره ندارد لیکن باینده وقت رسد که صاحب عالی شان او را آنجا نخواهد که نشست و دست خداوند است
 آنم که او وقت روانی یاد فرمایند تمام شد مضمون تاج الدین حسین خان صاحب این وقت بخود تاج الدین حسین خان
 برای نمودن رفته قند و کعبه و روضه صحرایی تو بیا بیدن رفته قند و کعبه بنام خان صاحب رفته است منم چه جای
 از دم حیه فراری باید در خط و فاله لغوف خطوط غایبی خواهد بود نوشته خواهد شد و خلاصه میسم روزی نیز در آن حضور بود
 ایشان بپرسیدند شما همین قدر عرض کنید که بر و در پیش بنده باز هم شهر حال یقین که روانه شده اند من بنا بر احتیاج رفته دیگر بی نیاز
 امی شما درین خطبیه هم احیاناً اگر صاحب والا منافی به پرسد که خط مرا قبل منضم این مضمون پیش شما گشت
 باید که من بفرمانمایید و دیگر خیریت **فصل** خطوط امر قوم است دوم شهر حال رسید به موصی مطلب آورد
 آنجا ز خوال همیشه زاده دیوان الواس خان نوشته اید دریافت شد معلوم نیست که این مرد عزیز بهر باقر غل
 مرحوم است یا سیرگد گرس و اگر از سیر میر باقر علی است پس دست قدیم این است بدینش باین محبت بسیار داشت
 پیش از آنکه خدا شدند در شکر نواب محبت خان مرحوم سی و چهار سال آنجا سال پیش ازین بودن میر حرم
 همیشه بیکر جان اتفاق می افتاد من هم در همان ایام از شایع همان آباد وارد و در شکر بودم و سید موصوف از
 محبان من بود و آنرا اوقات او و اوقات خود در خاسته در اوقات او سیرتم میر باقر اسم آنجای دیدم گاهی از صبح
 تا وقت چاشت و گاهی از شام تا نصف شب با هم اختلاط می کردیم در همان روز با هم گفت و گو می نمودیم و بعد از آن
 که در علم منطق است پیش من می دید چون از طور کوچ نشین تر شد من بنا بر ضرورتی با که ایاز روانه شدیم بعد از آنکه
 بار بار یکسیدیم شنیدم که میر نورش همچنان آباد روانه شده اند این ایشان خیلی بزرگ است ایشان
 در شکر بقیع با اوقات سیدی اند میر تقی نامی فاضل زبردست صاحب جهاد و در مذبح امیه گذشته اند که
 خواهر من علی یا اینهمه کمال شاکر ایشان بود میر موصوف عموی میر باقر علی می شوند میر باقر مرحوم را سیری بودند
 کمال در دست و اهل بیت و وجاهت و تقوی در شان زده سالکی قطبی یا سیرتم می خواند بچاره مدقوق شده

قیع

تنده زندگی را خیر یاد کرد شاید برادر کلان همین آشنای شما باشند این نقل طرفه نقلی است که می آید بعضی اخبار را از قسم
 کتاب و غیره پیش اکرام الله خان فرخته بود چون دوسه بار خان موصوف بروعه و فاکا و میر نو بر روز سه
 تقاضای شدید نمود و خان موصوف گفت که خلاصی آدم شریف را معاملة بالشمیری نصیب کند آنکه عجب مردم عجیب
 دهن در پاره می باشند میر باقر گفت که شما هم زماستید یعنی لشمیری تمام شد این داستان و اینجا احوال آن کوت
 بر گوی حواله علم کرده اید پشت از نام افتاده است و از هم این قدر اختصار متطور است سبب این است که چون شایسته
 حیا درین قوم باقی نمانده و خود را در آنترین خلایق میگردانند این عمل را بر عمر خود بدیدند و علاوه آن دیویش را در نظر
 عیش می شمارند یعنی زن خود را و بروی خود بکایندن می دهند و همچنین خواهر و دختر را نیز خرد در جنب زن که
 حرمت خود است خواهر و دختر نمینند چون زن کوت بر گوی را در بگای می گانند و او را در هم شلوار است درین صو
 نه آن زن زن او است نه دختر و دختر او این قدر از دل این عمل بر می زند یا اگر کسی بگوید که شما کوت بر گوی هستید بر
 غضب می آید سبب این است که در نظر مردم صاحب این عمل ذلیل و خوار است و بنور ایشان درین مناعت
 بزرگسال رسیدن و در بند شخص ظاهر یعنی در بار داری و تحمل ظاهری است که این قیدی میان نباشد و درین
 می پوشند در میان زنانه و این قوم چه فرق است ایشان هم بالطبع راغب باین می باشند که لباس زنانه بپوشند
 و چه عجب که در خلوت همین عمل را می کرده باشند لیکن این دو کوت بر گوی بحسب ظاهر بی غلبه و دست خود را در
 و محل حرف نماندیم هم ندادیم و این جهت عیشتش باقی است لیکن لغت خدا بر حال **شعر** چه توان از زبان
 این اندوه با همین مردمان بیاد ساخت آنکه خود چه می رود بر کسی که تواضع پیش آید با ملاقات باید و در وقت
 نصیر الدین در بنارس و مولوی میر علی در مرشد آباد آنکه خطوط این صاحبان می آید میر موصوف و هر چه خط
 مستطوط حال صاحب و متاسف بر می شمارم می باشند من هم خیلی خون جگر می خورم لیکن امور اختیار می
 اتفاقی است بعلی رتبه همین است میر عبید الدین صدر و میر ازال میر خود می یابند و در بار دی خود چه می یابند
 از آن ملکی بچه اندکی پیش می بود نامش می خورد و حال سر رشته ادات بنیان شخصی نوگر چه خواهد بود و چه بدست
 لیکن این را بدو شسته باشند که این نوگری زیاده از دو ماه نیست جوان می باشد و سرباز بگوید که آنکه خدا دانست که اسمش می
 خود را بخانه عیش فرو داده بود و همان اتفاق این که کمال کردن و شتره بود برای رفع بدنامی از قید اهل آوده است و او را کانی قضا
 عدولت و خلیف این مرد که مثل عوام است بکمال با زبان تمام کانش خارجی بوده و از زمانه از خود آدم نیم عقیل خالی شده
 است و الا آنکه آدم بود که با آنکه نوخره و محرف بنوعین ملکی بچه سخت حرمت برادر نو عیش و توقف را با خود چه حرمت مرد که این
 است که نام آن در دست شاه پیر ارجان مید بگوید که از او نشتر است مرد که پیش مردم ظاهر کند خود را من میکنم و بفرموده مید کند که من را بگو
 او بسیار خوش خوابم شد و جای خود در دل من آنکه خط و طر را با جابجا برسانیده شد که کار خود را در جواب نوشته اند و من خط کرده اند
 مرد آقا صاحبان بنور تفرستاده ام حالا آدم می در جواب بعد از این خواهد رسید **قصه** درین مناسبت اتفاق افتاد که
 نویسنده گنویس مقابل شخص سادی و بزرگ و خرد و کار باشد نه و در شکر لیکن بعضی چیز را از تعلیق بر موقوف دارد و عاقلانه میگوید

و در کتاب مذکور بر این تصریح نیز بر نرفته و در اینجا نوشته می آید و اینها با طرق کوشن و ادب نامند که بعضی از اینها مساوی
تکم و زبان تعلق بجای نیز دارند یعنی با اعضای بدنی انسان یعنی همانند که در مقابل شخص مساوی خود هستند و مقابل
خود را قبله و قبله حاجات هم گفتن درست است و صاحب قبله و کعبه نیز استاد و مرشد را هم باید گفت به پدر زن نیز
مضافه ندارد و شرط طلاق آن نباشد لیکن پدر را نباید گفت و لفظ پسر و مرشد مساوی است و مرشد به دیگری نباید
گفت لیکن است و یک علوم کتابی سیاه این کس به نه است و در فنون و دیگر مثل کشتی و غیره صناعات کم تر به و عیقام
دادن را عنایت کردن نامند و به پدر مساوی به پسر عنایت نباید گفت و خطاب با جناب باید گفت یا جناب والا
یا جناب حضرت هم مضافه نیست لیکن مثل تو اینها حضرت یعنی پسر و مخالف میگرد و در غایبانه پدر را والد یا قبله گاهی
باید گفت اگر پس بیشتی مثل اهل باطن باشد و بر وی آقا بیج و پسر خود را در مقابل بن صاحبان استی شخص مساوی غلام زاده گفتند
مضافه نداده و در بر وی شخص مساوی صاحب شخص خنده زاده باید گفت و بر وی پدر نام او باید برد و همچنین بر وی
بزرگان گاهی گفته پدر و بر تره زاده باشد مثل عم بزرگ و خال بزرگ لیکن اینجا غلام زاده گفتن نیز درست است چرا که مساوی
شخص مساوی که اینجا خود را زاده گفتن نیز درست است و پسر خود را زاده در مقابل اینها خود را غلام و قد و ما باید گفت تمام بر
رو بر وی بزرگان لفظ صاحب اضافه نباید کرد یعنی اگر کسی از بزرگان سوال کند که پدر شما چه نام دارد باید گفت زید
یا عم و زید صاحب عمر صاحب باید گفت و بر وی پنجم صاحبان پدر و برادر کلان استاده شده سلام باید کرد
و در کتب که برای بزرگی نویسد پسر خود را بر خود و از فقط با بر خود و اگر کار نباید نوشت غلام زاده زید یا عم زاده
و برای ششاهی هم سر زاده باید نوشت آدم بر ادب آقا بر چند قسمی باشد یکی اینکه پس سر سب و کامیاب
کرده یا اینکه از پیش خود سکه که میوزر و لیکن او را نیز آقایی است مثل ساله دار یا عامل بر کینه یا دیوان سپر پس
چنین آقا را بر وی و محسن و نوکر را رفیق و همدم و صاحب نامند در عیاق عنایت کردن بجای دادن و پدر خود را
رو بروی و اول قبله گاهی و قبله گاهی صاحب والد گفتن مضافه ندارد و سلام هم بر بزرگ خود باید کرد و او را قبله کعبه
قبله حاجات باید گفت در عالم اختلاف و اندک گفتن مضافه ندارد و تعظیم دوستان هم باید کرد و در شریف بیاید
و چه میفرمایید هم در دوستان بزرگان گفتن معیوب نیست اما برای او و وضعی باید نوشت بر اسمی بعضی بی مد و بر اسمی
باید و سپارن او را نام کمال عزت باید برد و در بر وی او تعظیم هر یکی باید کرد آدم بر با قاضی ذی جبروت ملک الملک
در ملک و دیگری شریک نباشد و او ایش نیست که در بر وی خود را عرض سلام و پسر خود را خانزاد باید گفت
غلام زاده نباید گفت و پدر خود را نیز غلام و برادر کلان را نام باید کرد و بی اضافت نمودن صاحب دادن
او را محبت کردن یا دادن باید گفت عنایت کردن نباید گفت و بر بر وی او تعظیم هیچ بزرگی نباید کرد و عند الذکر
هم الفاظ بزرگی میسر در حق کسی بزرگان نباید آورد و او را پدر یا جناب عالی یا حضور باید گفت و عند الخطاب پسر و مرشد
خداوند داد و دادش را مرشد زاده و بر بر وی او لفظ بهادر بر پیش زاده باید کرد و آمدن آنرا شریف آوردن
نید گفت و از بزرگان بن را در حضور از بزرگی تمام نام باید برد و بزرگان او را نیز یعنی پدرش را حضرت خستگاه

ارامگاه با کیفیت و در کائنات طبع است اما کما کلان تا خود پیرسد سختی آغاز نگیرد و اگر مطلبی ضروری الذکر باشد
 جو کرده ادا بایزد و اگر برای کار برین حکم کند تسلیم کرده بایزد رفت و وقت باز آمدن ادا کردن مطلب نیز تسلیم بایزد کرد و
 وقت متعالیه او یک سلام بعد از آن تسلیم کرده استاده بایزد یا بایستد و اگر روز سه بار بلکه دو بار روز هفت می رفتن
 اتفاق افتد در هر مقام اسلام تسلیم بایزد کرد و شایسته بایزد و مرشد نباید گفت و عند الخطاب لفظ کلمات بر زبان
 آورده عرض مطلب بایزد کرد و بنگار عالی و جناب عالی غائبانه آنها را نباید گفت بلکه صاحب عالم ادبی بود **قبر**
 پرشده نماید که طبیعت قوی است خالی از شعور که در سنگ و خشت حیوان و آدمی امانت نماده است قدرت است
 مثل سنگ را که از پائین بیالاهی اندازد و مجبور است که از بالا پائین آید اگر انسانی باشد مثل سقف یا خشت یا چیز دیگر که سنگ
 سنگ است که از پائین بیالارفته و شری انسانی یعنی با اختیار است اختیار سنگ نیست از بالا پائین آمدن از حرکت طبیعی نیست
 یعنی طبع سنگ خشن است و متعاقب نموده که از بالا پائین آمدن و میل آهن و مصلطین هم ازین قبیل است و باید که در خشت و سنگ
 بزرگ نیز یک بریدن باران و وزیدن باد و مراد نیز خصوصیت طبیعت از درختین که خشن تر از کرم که ظاهر است که اگر کرم را
 بزخمی بایستد مقابل آن برانندند یا استاده کنند از بیم خواهد که خفت یا خواهد مید یا خواهد پس رسیدن آن
 از کرم امر است طبیعی یعنی در اصل خلقت از کرم میسر و میل نمودن اطفال شیر خوار بزرگان بطرف مادران زنان و پرنده
 و رسیدن جوان و پیر در مکان تنها وقت شب و در جنگ نیز امر است طبیعی پس آنچه امر طبیعی است برگزیر و ال فیریت
 و ترک آن محال و قوت دیگر است که در سنگ و خشت نباشد و طبیعت حیوان و آدمی دارد که از عادت نامند و
 این قوی بود که از تعلیم و فیض محبت دیگری حاصل میشود مثل گربه ولای که چون در ابتدا با کبوتران بزرگ شود و حلیم
 بکبوتری کند یا بیل که کما و سداب را دم کشیده باشد حله بر آدمی نماند یا بوزینه که بکرم را بچوب یا چیز دیگر ازین قبیل است
 سلام بر کند و عادت آدمی از قبیل طبیعت بسیار و عبادات مؤمنان حرف زدن و تفهیدن و خوردن و ازین
 و اینست و قمار با خشت و شراب خوردن بسیار است و این امور طبیعی نیست اگر صحبت قمار بازان بهم رسد هرگز
 قمار باز نخواهد شد همچنین محبت بی همراهِان لیکن بعضی کسان که صاحب قوت قدسیه اند حسن فتح هر چه را در یافت
 می نمایند و صحبت اصحاب رد و ملت را ترک کنند و ترک عادت هم چون ترک طبیعت بسیار مشکل است لیکن ممکن است
 که بعد از ترک عادت صورت بند و خلاف ترک طبیعت که ممکن باشد و موجودات دو گونه بود با آنچه قدرت
 الهی از و تنبیه موجود گشته بحال خود است مثال عقول و افلاک و ماه و مهر دیگرست تا بندگان یا آگاهی بصورت
 دیگری نشود و چون آب و آتش و باد و خاک یعنی مادی بصورت آتش و آتش بصورت باد و همچنین خاک آب نشود
 یا فانی نشود و بدین چون و دخان میوه دارد و بی میوه مثل درخت نار و سرو و یاز و درختن و دخان غله بعضی کسان
 خود را که سال بسال از زمین سر برکنند و قلب مایست است که طبیعت چیز تغییر شود و این نیز ممکن است مانند کندن زمین
 خود را بعکس باطل شدن است که در هر باب اهل جنون حقیقی دارد اما قلب مایست بی سعی آدمی بقدرت الهی خود بخود
 ممکن است چون بعضی جانوران کوچک که بعضی جانوران را بصورت خود سازند اگر شخصی بحال اطفال مایست چیزی را

۹۲

الکریمه و ابا یان قبول نمازند لیکن موافق عقیده خلق خدا این است که این حرکت اگر از غیر بی نظیر و آید آن را معجزه نامند و اگر از ولی گرامات و حرف عادت و اگر از فاسق و مجرور و اگر از کافر است بدراج گویند چون حرف می شنیدیدین است و عادت مبنی خوگراست را نیز خرق عادت نامند باین جهت که این کس عادت خود را بپاره گردانیده از عادت بشری بیرون آمده این کار کرده شاید عادت درین مقام مبنی طاقت بشری باشد و لفظ علمیده در اصل علی صریح بوده است لیکن در فارسی علمیده نوشته می شود و در عربی علی حدقه و فرق و عقل و عادت این است که این عبارت که غلانی این همه صاحب بهمت است که گوشت خورند خود و در وقت ضرورت بهمان می خورند خلاف عادت باشد نظام بهمت که این حرکت خلاف حرکت انسانست خلاف عقل نیست یعنی ممکن است که شخصی از راه جنون یا کم عقلی در عالم فقدان لطمه خیزد ندان خود را کشته بهمان بخوراند و خلاف عقل نیست که منتفع باشد مثل هیچیدن آسمان در کافرا بدو طلبیدن آفتاب از آسمان زمین مثل شمس تیر بر برای چیدن گوشت که در عوام مشهور است این خلاف عقل باشد قلب ماست هم این قبیل است و در عوام خواب امامی سلام الله تعالی رفته آقا صاحبان متعصب طلب امیر صاحب مجلس دعوت گرفت و اقرار داده اند بحدیث ملا یان که روح رفته بود معلوم شد که شما آنجا بوده اید و الا چند سطر ایسی شما بخط من بوده است خلاصه اینکه امیر صاحب عذر معقولی نپذیرد و او دارند و سوای این فی الواقع مناسب آن بود که معامی برای این صاحبان که از سفر آمده اند از آن حرف می رسید هر گاه در عدم ارسال طعام نیست حبله تعزیت رافع اعست را ض باشد آمدن بخانه ایشان نیز در گرد و همین عذر است چرچ باین بیچاره با آنکه رسیده برای محض اند لیکن چون عیال داران را ضرورت است که بپذیرد سمیات باشند عذر امیر صاحب مسوع و معتدل شد آدم را حواله نماید و در خود در عالم تنبیه و عده کرده بودند و در آن وقت امیر صاحب نیاید شما تیر ترشح نموده بهر حال از جناب حبله و کعبه پرسید اگر آمدن شما قباحتی نداشته باشد و با اتفاق بزارا محب صاحب بیایند و اگر از جناب والا متوع شوید همین عذر از طرف صاحب مسوع و مقبول است لیکن بزرگوار صاحب باید گفت که آمدن شما طفیل نموده است داعی خود گفته بود و سوای این از توکران هم نیستند که در رکاب افامی آید پس راه را هم تن بیایند رفته صاحب بطرف ثانیها نموده ام در تعلیه رد دعوت معیوب است زیاد خیریت **و قضا** واضح باد که انشای دیروز هم شمارا دیدم خوب نوشته اید لیکن سخن من ازین فرمایش چیز دیگر است و آن این است که از اول در برعت استتلال مناسبات یاغ و چاه و برج و حمام و نه را بیان بکنید که موسم ضرورت و در انشای تقریف این چیزها مدح ثواب نصیه الدوله فایس الملک محمد علی خان بهادر رسید از جناب امیر جناب عالی ضرورت زیرا که بانی این چیزها انشاستند تمام شد این محرم دیگر باید شنید که این وقت تروجناب فیله و تعب رفته تحقیق باید کرد که دختر شمس الدوله بهادر

که فردا میره علی رانزد و جانی بفرستند و بر روز دوشنبه خود نزد طرف ثانی بروند و در ایات شاکه درین انشور کردن
 و لفظ غلط بود یکی طبع و دیگر مدح که بر دوزخین مثل ند بسکون حرف و دم و شمار دوزخین کرمی بخشش است بحکمت حرف
 دوم دره ایر خود در یک صبح صبح بسته ای صبح نمک کور هم در همین قطعه است اگر ای صبح است اینجا غلط چه عقیده و اگر آنجا
 اینجا چه غلط بسته خیال بن غلطی با بر ضرورت از دشمنان خود که باید رسید پیش امیت که هر چه سود و کمیند از آن خوب خط
 نموده صاف کمیند بعد صاف کردن از یک لفظ را بیند که در معنی چه طور است و در پیش چیست و امایش چه صورت دارد
 بر خیزد بمانند و لفظ فارسی باشد حقیقت آن در بر بان قاطع دریافت میشود و اگر لفظ عربی باشد و شیا حقیقت آن
 آنجا نباشد و شعر موزون کمیند و در شرف مضائقه دارد و در حقه مسوده بنویسد که در این حقیقت این لفظ آنجا **قوله**
 مرزای صفای من سکه الله تعالی امر و بزبان خالص است روم فر دانه مرزایید و صفا و انجا غم و دلخیزه شما و امیر
 این است که امر و زوقی لال بیک بدکان کولی رفته خبر بیاورد که برنی شیر کوک که چاک رق نقره برلین جمیده طیار است کمیند
 شده از مرزافا و اگر نوساخته باشد فردا چارنگه را برنی و سه غلویش شیرینی و یک غلویش لودی مونگ بیارد و الودی بی
 بیارد و خدا کند که برنی تازه بدست یابد بگاه احوال فی تحقیق شود و فردا طلبیده منتظر من باید بود و امیر و زوقی بهر بدست
 لال بیک از باز خبر برنی کمیند و فواید نوشت غیر بنی منبه و چیز دیگر که کمیند هم باشد بیارد و یا شش تنگ را برین بنی بیارد و اگر طفل
 هم خواهد خورد و هم گریه بسیار میخورد و یک کمره خوام خورد و چارانه را نیم سیر خواهد داد و ملاک را بیارد و اگر دیر و هم طیار شده باشد
 تا فردا که کمیند خواهد شد بیک پیوری ساخته بریزد هم تا فردا از لذت منی افتد قربان پراگزی پیروزه **قوله** حال مرز
 بر روز حال بهتر است تازه اینکه چون مالش را در بر روزها مفید افتاد و امیر و بطور خود در یک خریطه اردن کور بر کرده
 ابو العیاش را دامن گذارم بیک کپاس که بریت انخل از ختم چوبی نیم که در مش از بست حصه یک حصه نه است و شیب بجا
 برنج یک پهلکه بشو ربای چوب مرغ خورده خوابیدم و غذای روزانه دار ولایتی میشود و وزن پهلکه تری سه طومر است
 عموم صاحب کلان خود از طرف من یاد گرفت که روزیکه چاقی شده بر سر خواتم است دل بخدست سالی حاضر شده کنان دیا
 بخت مسکه بلای آن خواتم بخت و قد خوب طلبید با است خواتم خود و یک نخوره کلان است مانده بجای فرود خواتم بر زاده خیر
قوله ۱۹۹ امر و زوقی بدست شما حاضر خواتم شد چای خواتم خورد آب را گرم نباید کرد و لیکن قدری نبات کاپی بقدر
 یک پیاله کوفته باید گذاشت که من بخورم و امیر و برنی و کلان کولی و قد در بر نیم پیر خشتک داخل کرده ام و برانی قاف
 صاحبان مخدوم میفرستد این مقدار کم است بعد چهار روز مضاعف آن بخدست شریف است **قوله** ۱۸۸ شاز
 احوال مناج خود و و کلیم بنویسد از بابی توفیق سمع ادم کمیند و اول صبح برای دیدن مرزا ابو طالبان بیاهمک از دوز
 گردیده بیاب بودند رفته بودم شرفقت ایشان چه گویم که مرادیده در خود و اموش کردن و از دوز و دیدن و مولوی علیخان
 حسب باز بهر حال بعد گرفتار شده اند و شیب چند باری کردند و امیر و زوقی سهیل گرفته اند خدا جمیع بزرگان شفیقان
 از الام جمعی نجات دهد و زنده خیریت **قوله** ۱۸۹ لال بیک رفته دارد و جلی نونخیز من که از دوسه روز برای پور و بعضی
 و در تنک با نجاتی ششم رسانید آن وقت ششم اما بخش ناسخ و میر سعادت علی رفیق مرا حاجی صفا و اقا صاحبان مخدوم

رقعه ۱۸۲

نشسته بود و در وقت هم دیدن جبهه قدیم قفل بود و جواب نوشته نشد احوالی نویسم که در نفس نزد شخص معلوم بجا بود بعد یکدیگر را و باز بروید تا بر سر به بالی آمده بعد خوب شدن معالجه شما را کیس نماید و بعد صاحب کلان خود از طرف من باید گفت که طوای منولی بجنوب باید رسانید که این خصوصیت از دست نرو و تا مل توقف خوب نیست و نه هیر صاحب پسید که طوطی کالی روانه شد بانه و در روز رفته مرد غریزی آمده بود و از آن سخت خست و شبی می بارید لیکن چون خود که دم حق بجانب آن شماره بود زیاد و خیریت رقع ۱۸۲ خواجهامامی صاحب ریافت نماید که شب آمدن متعجب شد شما با رام در خانه بجا بیدار گشتی از شما احوال من پسید گوید ما خبر نداریم هرگز اینجا را نشان نباید داد اگر فرشته هم باشد نباید گفت و اگر آنکه بار چینی پاکس زیر پلنگ نریر صاحب با توئی و الا ان فاده است حواله این دم باید کرد فردا بشتر

خبریت می ایم +

تمام شد رقععات

غزل سخته کلک جعبه سرسلک عمده شاعران عیدم العیدل مرزا محمد حسن متخلص بقشیل

| | | | |
|-------------------------|-----------------------------|---------------------------|---------------------------|
| غم عشق تو پایانی ندارد | چه در دست اینکه درانی ندارد | چون ماگو که سویی مانیا بد | کسی اینجا گریانی ندارد |
| چه داند رتبه غار مغیلان | سید روزیکه دامانی ندارد | اثر در گریه مجنون مجوسید | که بیست چشم گریانی ندارد |
| ز نقش شسته از تو پیداست | چه حیرت که پایانی ندارد | سوال بچشاید شست از تو | لبش می جنبید و جانی ندارد |
| | مسلمانان مسلمانش مگویند | قتیل کافر ایانی ندارد | |

قطعه تاریخ وفات آن الامتات که ماده اش از نیایج افکار سر دفتر موهظان و بزرگوار شاه بیت میوان نکته انی سر لوح بیان سخن دانی مولوی که امت علی انهم مغفور از سر حد ثانیه مقطع غزل مرقوم است مصراع لطافت منابع او صنعت تقصیر از محرم ثانیه ترشح قلم جاد و رفتم که ناز میدان فصاحت نیزه افزای معرفت کلاخت کاشف نکات خفی و جلی هتادی میر ناصر علی

فرامد ترش

| | | | |
|------------------------|-----------------------------|----------------------------|---------------------------|
| قتیل سخته پیر مرداضوس | چه در دست اینکه درانی ندارد | ز دست ماتم و خوش مسلم | کسی اینجا گریانی ندارد |
| نماید دامن خیزن چاک | سید روزیکه دامانی ندارد | که گوید در غم این نفس معنی | که بیست چشم گریانی ندارد |
| تو دیند از روی جبه خلق | چه حیرت که پایانی ندارد | بفکر سال او دیم و نجویش | لبش می جنبید و جانی ندارد |
| | ز روی ترشح شفق گویان | قتیل کافر ایانی ندارد | |

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس خارج از دایره مقیاس صنایع را از زو که نقصان بدو کمال بلال ادنی صنعتی است از صنایع کمال او بود
و حمد فراوان و منت بیکران قاهر می رانند و که در ظهور عجاب قدرش از برادن بلال و کمره شدن ماه قمر عسدر
فلاسه و ضوابط ابل تخم دهن تر و لغو تر از اصول و ایهیه زن بیز نزل همه مخلوقات بر طغش کواه است و از برای
مصنوعات بود معانیش انبیا به اگر بلال است ایما بی مثالی او می نماید و اگر بدست کلف ریب از آینه و ایما
می رود و اگر ماه است بر هر شال است و اگر هر است اشارت بعبودت و جلالت بعثت بچوسه و رانیا علیه
الف الف تحیه و نما از صنایع سینه است ظهور معجزه شق القمر از برای بایع بدو و خرق عادات آن بعثت خلق
مخلوقات در تمام کائنات مثل ماه چهار و هم بود و شکایت و معجزات آن مهر سپهر رسالت کائناتش فی نصف النهار
شرعیست سر سر حکمت است و اقدارش تمامه هدایت و از برای جاست که هرگاه مخمین خلاف شرعیست گفتند بدو
در و مملکتی نقد اعتبار یک است از دست او و حکامی چون رایی از خود رفتند سرنگون بجا ضلالت و افتادند
هموئی که یک خط بشر فخر خدمتش رسید بهستی نعم حبت نعیم گردید و دست خدا و صف مردانی که با وصف بخت
و کتاب میامی خدمت با بکیش خطاب نمایند اندک این بکلم الحسن ابل البیت بطر که تطهیر اسر فرار کنند
و خوشحال کسانیکه با وجود بکاکت و ازین و اتباع کما حقه واد است محبت بخلعت اصحابی که انجوم با هم تقدیم
هتیم معزز و ممتاز علما و فقهائیکه این دیوان من و صاحبان ختم المصلحین اتباع و اقدار ازینند پیشوایان طاعت
و ایله منت رویدند بر پروردگار است برآورده ایشان از خطی نیست و حافظ ضوابط منضبطه است ان را

| | | | | | | | | | |
|-------|------|-----|-----|-----|-----|-----|-----|-----|---|
| أحاد | ا | ب | ج | د | هـ | و | ز | ح | ط |
| ١ | ٢ | ٣ | ٤ | ٥ | ٦ | ٧ | ٨ | ٩ | |
| عشرات | ي | ك | ل | م | ن | س | ع | ف | ص |
| ١٠ | ٢٠ | ٣٠ | ٤٠ | ٥٠ | ٦٠ | ٧٠ | ٨٠ | ٩٠ | |
| مئات | ق | ش | ت | ث | خ | ذ | ض | ظ | |
| ١٠٠ | ٢٠٠ | ٣٠٠ | ٤٠٠ | ٥٠٠ | ٦٠٠ | ٧٠٠ | ٨٠٠ | ٩٠٠ | |
| الف | ١٠٠٠ | | | | | | | | |

مبتنیب چون خواهند که روز سه شنبای از مراعات ضابطه که مرقوم میشود بداند حروف شهر و حرف
هر سال رابع اعداد آن در ذیل محفوظ دارند میان حروف شهر

[illegible]

و مجموع این حروف مشهور پنج هو ا ب د ذ ر ج است و این حروف مشهور از تبدیل هاء با ب و ا ب و ا ب و ا ب و ا ب
خود بر جای ماند مثلا برای محرم قرار یافت خواه محرم شده باشد و خواه نشده و خواه سه تنه و خواه یک تنه
و دیگر بخلاف حروف سین که از تبدیل سال مبدل شوند چنانکه عسقریب ذکر شد می آید چند و بعضی

[illegible]

مجموعه تا آخر حاصل گردد که شش سال این حرف را برترین سه برای هر سال از او باشد و در هر سال
در ذهن محفوظ دارند و قیاس است در سنین ضایعه یعنی هرگاه عازم دریافت این معنی شوند که این حرف است که در هر
برای کدام سال از سالهای گذشته تعیین پذیرد یعنی که اگر عکس ترتیب پیش گیرند یعنی شروع از او را که در هر سال

| | | | | | | | |
|------------------|------------------|------------------|------------------|------------------|------------------|------------------|------------------|
| د | و | ب | د | ز | ج | ه | ا |
| برای نشاندن سبزه | برای نشاندن سبزه | برای نشاندن سبزه | برای نشاندن سبزه | برای نشاندن سبزه | برای نشاندن سبزه | برای نشاندن سبزه | برای نشاندن سبزه |
| معین سازند | قرار دهند | مقرر کنند | تعیین سازند | معین فرمایند | مقرر نمایند | تقرر نمایند | معین سازند |

بنا بر این دوال برای ^{۱۲۵}سهیم جبری بنامی ابتدا نهند و بر الف برای ^{۱۲۶}سهیم جبری ششم کنند و همچنین تا آخر حرف ما بطریق بالا و این منتهی شود
 مع اعداد معلوم شد پس لایزم که عدد حرف های که دریافت طلوع لیلان از آن طلوع است با عدد حرف سال آن شهر جمع کنند
 و یک عدد دیگر از جانب خود بر آن بیفزایند و آن مجموع بهشتگان طرح دهند که قابل طرح باشد یعنی اگر از سهیم جبری باشد
 و آن مجموع تا پانزده خواهد رسید نه زائد آن را چون از پانزده بهشتگان طرح سازند یک عدد باقی خواهد بود و حاصل کند بعد طرح و در
 نظر کنند اگر یک ماند بر آن لیلان روز یکشنبه خواهد بود و اگر دو ماند روز دوشنبه و اگر سه ماند روز سهشنبه و اگر چهار ماند
 چهارشنبه و اگر پنج ماند روز پنجشنبه و اگر شش ماند روز جمعه و اگر هفت ماند روز شنبه و اگر هشت ماند روز یکشنبه و اگر نه ماند
 اگر ^{۱۲۷}سهیم جبری است دریافت نایم باید که بهشت است که عدد حرف معین آن محرم است یعنی تا یک که عدد حرف معین
^{۱۲۸}سهیم جبری است یعنی اجمع کنیم یک عدد دیگر از جانب خود بر آن بیفزایم مجموع آن که در بهشتگان لیلان از آن

دریم و از باقی نماند و حکم کند که اگر خواست از روی بلال ماه محرم شصت و سه هجری باشد اران جنبه است آن را
 علیه السلام و انشا الله تعالی جعفر بن محمد و همچنین اگر قصد کنیم که در یازدهم که روز طلوع بلال صفر است مذکور که در وقت باید که دو
 که عدد حرف شهر صفر است یعنی ب با یک که عدد حرف شصت و سه هجری است یعنی ا جمع کنیم و بر حاصل جمع یک عدد از جانب
 خود بیفزاییم مجموع چهار شد و آن قابل طرح نیست گویا پس چهار باقی ماند پس از باقی ماندن چهار حکم کنیم که اگر شصت و
 سیل و نه را در کنار است بر روز چهارشنبه بر روز بلال صفر خالی از خوف و خطر خواهد بود و بر همین قیاس است استخراج حکم
 طلوع بلال ماههای آینده و گذشته فائده هرگاه خواهند که روز سه شنبه بیست و سه هجری دریافت کنند باید که سه را که
 عدد حرف بیست و سه یعنی ج با چهار که عدد حرف شصت و سه هجری است یعنی د جمع کنند و بر حاصل جمع یک عدد دیگر بیفزایند
 بیفزایند و مجموع که شصت و سه شد نه هفتگان طرح دهند و از باقی نماند یک حکم کنند که طلوع بلال بیست و سه هجری بر روز یک
 شنبه بود و همچنین هرگاه دریافت روز بر اندن بلال ماه مبارک رمضان بیست و سه هجری قصد کنند باید که بیست و سه را که عدد حرف
 شهر صفر است یعنی ک با چهار که عدد حرف شصت و سه هجری است یعنی د جمع کنند و بر حاصل جمع یک عدد دیگر بیفزایند
 و از مجموع که ده حاصل شد نه هفتگان طرح دهند و از باقی نماند یک حکم کنند که بر روز بیست و سه بلال ماه مبارک رمضان بطور
 بر است استدلال بشارت فتح ابواب جهان یکمید صمدی و از ان بشارت فرموده و بر همین قیاس است تا آخر نصیحت اینقدر
 بعد از این قبیل فرمایند و از آنکه ظهور منافع صلح یحیی بن جریب نوانند مستحق قبول باشند تا قصه عقول لازم نیست بلکه
 اگر حکم کنند بقدر طاعت طلوع بلال بشارت قیام و از ان بشارت و اتفاق چند از بدل این مفهوم هم از منافع صالح
 بی نهایت کار و خالصه حال این ضابطه برین منوال است که قطعه و طاسی بوسیدم بران سطرپی چند از عبارت فارسی بخط
 مایه آنجی مرقوم که عالی بودن مطلب خالی از دستاوری نبود و اعلم علمای زمان فضل کمالی و دران جمله محقق بخرید و
 و وقت نکات خفی و علی مولوی احمد علی بخرید و کولی برای تا اگر ندیده که اوستا و اسانده روزگار اند یعنی عالم با عمل اکمل
 بی بدل معنی صمدی و او ان شیخ و نسب سرای اقدان جنبه لوی خا و حمید خان صمدی و در کتب کانیور
 بن ذالغزو و الجلال صاحب الفضل و اکمال مذکور مورخان سلف سند و تاریخ و انان خلف جنبه لوی عمید و دران
 افانص علمیه جمال العفو و الغفران بنج پدیه و رده آورده بود و از انجا بزرگوار کان ریاست اعمده متوفی امارت
 ما بران علوم عمیده و اتفاق فتون عزیزه محمد سع نکات و لطائف لطیف مولوی علی اشرف و ولی اشرف
 ما برحت افرا و افا و اهما ساطعه و از انالت شمس افاضا تما با زغه یعنی بوساطت هر دو صاحبزاده جناب خا و صاحب
 بالقاب باین پیچان رسید و الی ال که صفتی مثل هجری است سجدیه عبارت صاف بتوضیح مناسب است نه بملکی شده

آویزه گوش اختتام گردد و امید از عالمین که انبیا علی علیه السلام بسمیه نمایند
 و بعد عای فائده بخیر این سر دفتر کنندگار

ختم فرمایند



تصدیق